

نور علم

۴۶

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دوره چهارم شماره دهم

- سرمقاله
- علی علیه السلام در نهج البلاغه
- شفاعت از دیدگاه عقل و نقل
- نجوم امت
- اسوه‌های بشریت: امام هادی علیه السلام
- افشاگری‌های امام سجاد در قیام کربلا
- اصطلاحات علوم قرآنی
- تأملی در باب تعزیه
- پرسش و پاسخ
- تازه‌های کتاب

قال امير المؤمنين (ع):
شَرُّ الْفِتَنِ مَخِيئَةُ الدُّنْيَا

شَرُّ الْفِتَنِ مَخِيئَةُ الدُّنْيَا

۱۴۱۲

امير المؤمنين فرمود: بدترین فتنهها، دوستی دنیاست.

غررالحکم، ج ۱، ص ۴۴۷

رحلت تأسف انگیز فقیه اهل بیت و زعیم حوزه علمیه
حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی (قده) را
خدمت امام زمان (عج) و حوزه های علمیه، خصوصاً رهبر
معظم و محبوب انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای
تسلیم می گویم.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ...إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ
وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ
فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْقِرَانِضُ وَ تُأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ
تُجَلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ
مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ.

* کافی، ج ۵، ص ۵۶.

امام محمد باقر (ع) فرمود: امر به معروف و نهی از منکر
راه انبیا و روش صالحان است. واجبی بس بزرگ است که
واجبات دیگر قائم بدان بوده و با آن مذهب از نفوذ
بدعتها و کژی ها در امان می ماند. بر اساس آن کسبها
حلال و ستمها دفع و زمین آباد می شود و تمام حق از
دشمنان استیفا شده و کار دین استحکام پیدا می کند.

حضرت امام خمینی قدس سره:

امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که بر همه واجب است، يك چیزی نیست که بر یکی واجب باشد بر دیگری نه... شما نباید بگویید که خوب، من که خطیب نیستم، من که اهل منبر نیستم... اگر انسان دید معصیت خدا می شود، باید جلوی او را بگیرد، نگذارد معصیت خدا بشود.

صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۸۴

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای:
تخلفها، تنها تخلفهای فردی نیست. بالاترین تخلفها، تخلفها و جرائمی است که پایه‌های نظام را سست می‌کند. ناامید کردن مردم، مأیوس کردن دل‌های امیدوار، کج نشان دادن راه راست، گمراه کردن انسانهای مؤمن و با اخلاص، سوء استفاده کردن از اوضاع و احوال گوناگون در جامعه اسلامی، کمک کردن به دشمن، مخالفت کردن با احکام اسلامی و پیاده شدن مقررات اسلام، تلاش برای به فساد کشاندن نسل مؤمن، منکرهای مهم است.

۷ مرداد ۱۳۷۱

نور کلام

نشریه جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم

دوره چهارم - شماره دهم - شماره مسلسل ۴۶ مرداد و شهریور ۱۳۷۱

۴	سرمقاله
۱۳	علی علیه السلام در نهج البلاغه سید ابراهیم سید علوی
۲۹	شفاعت از دیدگاه عقل و نقل محسن غرویان
	نجوم امت: حضرت آیت الله العظمی آخوند
۵۶	ملا علی همدانی احمد صابری، پرویز اذکانی، علیرضا ذکاوتی قراگزلو
	اسوه‌های بشریت: حضرت
۷۷	امام هادی علیه السلام رسول جعفریان
۱۱۱	افشاگری‌های امام سجاد در قیام کربلا علی ربّانی گلپایگانی
۱۳۱	اصطلاحات علوم قرآنی سید ابوالفضل میر محمدی
۱۴۷	تأملی در باب تعزیه غلامرضا گلی زواره
۱۷۴	پرسش و پاسخ
۱۷۹	تازه‌های کتاب

صاحب امتیاز: محمد یزدی	مدیر مسئول: سید باقر خسروشاهی
درج مقالات: تحت نظر هیئت تحریریه	
نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان بیمارستان نبش کوی ادیب کد پستی ۳۷۱۵۶	
صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵	تلفن: ۳۳۰۹۵
حساب جاری: شماره ۸۰۰ بانک صادرات شعبه میدان شهدای قم	بها ۳۰۰ ریال

نقل و ترجمه مقالات با ذکر مأخذ آزاد است.
مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده بوده و دفتر مجله در حکم و اصلاح مقالات آزاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نامه سرگشاده

جناب آقای عادل، ریاست محترم بانک مرکزی جمهوری
اسلامی ایران

پس از سلام و تحیت و قدردانی از فعالیت‌های بی‌وقفه
جنابعالی به عنوان یک وظیفه الهی و وجدانی و مسئولیتی که
هر فرد مسلمان در این حکومت مقدس دارد به عرض

می‌رساند:

ربا مهمترین آفت نسبت به توسعه و تعدیل اقتصادی می‌باشد و خداوند متعال گیرنده ربا را محارب با خدا و پیغمبر شمرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...^۱
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید، و اگر ایمان آورده‌اید، از ربا هر چه باقی مانده است رها کنید، و هر گاه چنین نکنید بدانید که با خدا و رسول او به جنگ برخاسته‌اید.
و در احادیث معتبر آمده است:

محمد بن يعقوب عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله قال:

دَرَّهَمٌ رِبَا عِنْدَ اللَّهِ أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ زَنِيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ.^۲
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: يك درهم ربا از هفتاد زنا با محارم بدتر است.

و در روایت دیگر آمده است که هر وقت خداوند متعال اراده هلاك و نابودی ملتی را داشته باشد، در بین آنان ربا رایج می‌شود.^۳

و بر حسب روایات قطعی فرقی بین گیرنده و دهنده و

۱ - سوره بقره (۲): ۲۷۸ - ۲۷۹.

۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۲۲.

۳ - همان، ص ۴۲۷.

واسطه و تنظیم کننده سند(چه در بانکها و چه در محاضر) و گواهان و شهود نمی باشد.^۴

جنابعالی می دانید که یکی از محورهای قطعی جواز ارتکاب محرمات، اضطرار است ولی مشهور فقها حتی در صورت اضطرار هم فتوا به حرمت ربا داده اند.^۵

ولیکن مع الأسف بانکهای شما، حرمت ربا و مصوبات مجلس شورای اسلامی را در رابطه با نظام بانکداری اسلامی جدی نمی گیرند و از روش مضاربه ای تنها از اسم مضاربه به عنوان مشروعیت بخشیدن به کارهای خود استفاده می کنند؛ مثلاً در فرمهایی که به مشتریان ارائه می شود، سخن از مضاربه و مزارعه و مساقات و... رفته است ولی با کمال تأسف مشاهده می کنیم که هیچ اعتنایی به محتوای این فرمها نشده و فقط برای مشروعیت بخشیدن به کار خویش از این اوراق استفاده می کنند و حتی در رسانه های گروهی، بعضی از مقامات بانکی همچون افراد بی اعتنا به احکام اسلامی رسماً سخن از بهره چند درصد می گویند، گویی خیر از تصویب قوانین بانکداری اسلامی ندارند و در چهارچوب این نظام مقدس به سر نمی برند! آیا تشویق بهره ۱۴/۵ درصد جلوی قرض الحسنه و سرمایه گذاریهای مردمی را نمی گیرد؟ اگر شما برنامه پرداخت این بهره زیاد را نداشته باشید و از نظر

.....

۴ - همان، ص ۴۲۹.

۵ - رك: عروة الوثقی، ج ۳، كتاب الربا.

قوانین اداری شرایط سرمایه گذاریهای بزرگ و کوچک را فراهم نمایید، صاحبان پول به طور انفرادی و یا با تشکیل تعاونی شرعی، سرمایه و نیروهای بالقوه خود را به کار انداخته و در تولید و توسعه شرکت فعال خواهند داشت و اگر خود نیروی کار نداشته باشند، در صورت عدم نیاز به دیگران قرض الحسنه داده و از مزایای معنوی آن بهره‌مند می‌شوند و در صورت نیاز هم با دیگران به صورت مضاربه‌ای عمل می‌کنند و فوائد مضاربه برای اقتصاد و جامعه قابل انکار نیست. حتی بعضی از مقامات بانکی سیاست دولت را تعطیل صندوقهای قرض الحسنه اعلان کرده و با انواع تهمتها و افتراها آنها را مضر به سیاست دولت و مردم معرفی می‌کنند. من به شما عرض می‌کنم که با تعقیب این روش، برنامه توسعه و تعدیل را به شکست می‌کشانید و باید پاسخگوی اسلام و مسلمین باشید. مصوبه مجلس شورای اسلامی موقعی قابل استناد و اعتذار است که به آن عمل شود و الا وسیله‌ای صوری و ظاهری و غیر شرعی برای فرار از پیامدهای رباست که به نظر فقهای اسلام بویژه حضرت امام (قده)، تخلص از ربا با این وسیله حاصل نمی‌شود بلکه مشمول ادله رباست. دلیل قاطع ما بر حرمت ربا ولو با مراعات حیل‌های شرعی و قالب عقود اسلامی، روایاتی است که در باب علت تحریم ربا وارد شده است که حضرت می‌فرماید:

لو كان الربا حلالاً ترك الناس التجارات و البيع و الشراء.
 اگر ربا حلال باشد مردم از کار خودداری می‌کنند و باب قرض مسدود می‌گردد. پس شارع مقدس مایل است هر کس

ثروتی که به دست می‌آورد از راه کار باشد ولو دیگری با تضمین و بهره موفق به تشکیل يك واحد اقتصادی تولیدی گردد. پس اینکه جنابعالی می‌فرمایید با بهره دادن به صاحبان سپرده، پولها را جمع آوری می‌کنیم و به اقتصاد و تولید رونق می‌بخشیم، داخل در ربای حرام است؛ چون صاحب پول برای تولید، سرمایه‌گذاری نکرده و در عین حال به يك سود تضمینی دست یافته است.

فرق است بین پولی که سرمایه قرار داده می‌شود، که هم سود (چه کم و چه زیاد) و هم زیان دارد و بین پولی که به تولید کننده برای سرمایه‌گذاری داده می‌شود و از آن بهره‌ناب و خالص گرفته می‌شود و به خیر و شر آن کاری ندارند در حالی که سود باید از ضرب سرمایه و کار حاصل شود نه از پول.

نکته قابل توجه این است که اگر قالب شرعی جدی بوده ولی همراه تعهد پرداخت بهره باشد، قالب شرعی به غیر شرعی بدل می‌شود و متأسفانه این تعهد همیشه وجود دارد.

ممکن است بگویید - همانطوری که بارها گفته‌اید - بهترین راهی

که برای جمع‌آوری نقدینگی و سرمایه‌گذاری در تولید وجود دارد این است که مردم را با بهره ۱۴/۵ درصد و انواع جوازات مختلف (پیکان، رنو، ماهیانه مادام‌العمر و...) تشویق نموده تا ثروت‌های خرد و کلان خود را به بانکها بسپارند و این یگانه راه ممکن و عملی برای توسعه و تعدیل اقتصادی است که در اختیار ماست و حداقل به حکم ضرورت و اضطرار نظام، به این روش دست زده‌ایم.

ولی این استدلالها قانع کننده نیست؛ زیرا تشخیص اکثر کارشناسان اقتصادی و مالی شما قابل اعتماد نیست، چون کارشناسان و اقتصاددانان غربی حق اظهار نظر در مشکلات اقتصادی جامعه اسلامی را ندارند هر چند که عالم اقتصاد باشند به این جهت که تمام معلومات اینها برگرفته از روابط اقتصادی در چهارچوب فرهنگ و ارتباطات اجتماعی غربی است که فقط مبتنی بر روابط مادی است و عوامل غیر مادی را در آن هیچ دخلی نیست. گذشته از آنکه بر طبق قانون بانکداری اسلامی می باید ربا به طور جدی و واقعی از سیستم بانکی حذف گردد.

به عقیده ما اساس بانکداری فعلی که برگرفته از بانکداری غربی است باید دگرگون شده و بر طبق فرهنگ اسلامی پایه ریزی گردد؛ چون ماهیت بانک در غرب بر اساس تحصیل درآمد از پول بنا شده است و حال آنکه اسلام چنین دیدی را تخطئه می کند. پس باید بانکها به همان شکلی در آید که مجلس شورای اسلامی خواسته است یعنی مؤسسات تولیدی بزرگی که تحت عناوین امثال مضاربه و مساقات و مزارعه و شرکتهای تولیدی و تجاری اقدام می کنند. حتی می توان گفت جوازیزی که امروزه بانکها به صاحبان سپرده ها می دهند خالی از اشکال نیست؛ زیرا جوازیزی جایز است که بانک نسبت به آن تعهد نکرده باشد - چه به همه سپرده ها بدهد و چه بر حسب قرعه به بعضی از آنها - که در روایت معصوم از آن به ربای حلال تعبیر شده است - ولیکن اگر تعهدی در بین باشد هر دو قسم بی اشکال نخواهد بود.

یکی دیگر از اشکالات مهمی که در حوزه مسئولیت شما و همکاران مالی و پولی شما وجود دارد وامهایی است که به صورت ربوی از کشورهای استعماری و سرمایه‌داری غربی و یا بانک جهانی دریافت کرده و می‌کنید. پر واضح است که حرمت چنین قرض ربوی، مغلظ و مشدد است؛ زیرا علاوه بر اینکه ربا می‌دهید، پرداخت ربا به کفار و مستکبران است. مفساد و عواقب وخیم چنین اقداماتی بر شما پوشیده نیست گر چه جهت اجرای پروژه‌های ضروری و با اقساط طولانی و بهره کم باشد؛ چون علاوه بر حرمت ربا - ولو به مقدار کم - و مفساد اقتصادی و اجتماعی، موجب تسلط سیاسی کفار و دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین می‌شود که امروزه شدیدتر از جنگهای صلیبی و به صورتهای گوناگون اعمال می‌شود و حتی اگر این چنین بی‌آمد سوئی در معاملات غیر ربوی هم وجود داشته باشد، جایز نیست تا چه رسد به وامهایی که با بهره‌های سنگینی مثل ۲۰ و یا ۳۰ درصد از غربیها گرفته می‌شود. همین اشکال در سرمایه‌گذاریهای خارجیها هم بشدت وجود دارد و موجب تحقیر ملت مسلمان و تسلط اقتصاد اجانب و دشمنان اسلام بر این کشور اسلامی می‌گردد و موجب این می‌شود که هر وقت بخواهند و با قیمت دلخواه خود، کالاهایشان را به ما بفروشند و مدیریت با فرهنگ غربی هم با آنها باشد و فرهنگ و مقررات حاکم بر اقتصاد ما را مراعات نکنند، حضرت امام(قده) در کتاب تحریرالوسیله در باب امر به معروف و نهی از منکر بالصراحه بر این مطلب تأکید می‌ورزند. از طرف دیگر خرید تکنولوژی و دانش فنی

نمی‌تواند این مشکل را جبران کند؛ زیرا آنان هیچ وقت صنایع مادر و درجه یک را در اختیار ما قرار نمی‌دهند و بر فرض قبول حتی این چنین تکنولوژی هم، با توجه به سرعت ترقی و تغییر در دنیای صنعت و جامعه جهانی نمی‌تواند آن قدرت را به ما بدهد که بتوانیم از نظر صنعتی همگام آنان گشته و بعد از مدتها از صنایع آنها غنی گردیم. اگر به جای خرید تکنولوژیهای مختلف از کشورهای متفرقه که معمولاً وسائل یدکی کامل در اختیار ما نمی‌گذارند تا همیشه محتاج آنان بوده و از دستوراتشان سرپیچی نکنیم، به مبتکرین خود ارج گذاشته و به تحقیقات پردازیم بعد از چندین دهه خواهیم توانست خود را از بیگانگان مستغنی سازیم و به قول رهبر معظم انقلاب: می‌باید تا حد امکان به بیگانگان اظهار حاجت ننموده و خود به طرف تولید مستقل برویم.

بلی در پروژه‌های زیربنائی و ضروری با رعایت جوانب امر و دور از مبتلا شدن به ربا و امور منفی دیگر، اقدام در خرید و تسریع در کار خوب است. خلاصه مطلب: مدف اساسی، توسعه اقتصاد مستقل و تأمین اشتغال برای رفاه حال مردم و نفی سلطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است و این هدف جز با تشویق صنعت مستقل داخلی با قرض الحسنه دور از ربا و تسهیل سرمایه‌گذاری داخلی حاصل نمی‌گردد. به فرمایش حضرت امام (قده) در دیدار آقایان نوربخش و نمازی بعد از تصویب بانکداری اسلامی توجه فرمایید و ببینید آیا همانطور که حضرتش فرموده‌اند نشده است؟

«اما مسئله بانك از مسائل مهمی است که اگر چنانچه ربا از بانكها برداشته نشود مشمول آیه شریفه و روایات کثیره می‌شویم که آیه شریفه می‌فرماید: کسانی که ربا می‌خورند، اینها اعلان جنگ با خدا و پیغمبر می‌کنند. این تعبیر در کم جایی واقع شده است که اعلان جنگ بین کسانی که می‌خواهند ربا بخورند با خدا و پیغمبر [باشد] روایات بسیار داریم که هیچ جای شبهه در این نیست که در بعضی از آنها تعبیری شده است که شاید برای هیچ چیزی نشده است که يك درهم ربا شدتش بیشتر از اینکه هفتاد زنا بکند کسی با محرم خودش، عمه یا خاله خودش، یا خواهر خودش. و اگر چنانچه ربا در يك كشوری مثل ما خدای نخواستہ باز در بانكش، در تجارتش، در بین مردمش باشد، نمی‌توانیم بگوییم که جمهوری آن جمهوری اسلامی است، محتوای جمهوری، اسلامی است. از این جهت باید کارشناسان، علما در این مسئله بسیار فعالیت کنند که ما را از این گونه گرفتاریها نجات دهند... و اگر چنانچه بانکداری به آن معنایی که در جاهای دیگر هست رواج پیدا بکند مردم از صنعت و کار و سایر چیزها باز می‌مانند، می‌نشینند توی خانه‌هایشان و پولشان برای آنها کار می‌کنند و حال آنکه پول نباید کار کند.»

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته
احمد آذری قمی



قسمت دوم

سید ابراهیم سید علوی

در قسمت قبلی این مقاله با پرتوی از سیمای مقدّس و نورانی اسوه تقوی و وارستگی، نمونه انسان کامل، مولای ما شیعیان، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و با برخی از صحنه‌های روشنگر حیات ایشان - آن هم در پرتو نهج البلاغه و بیانات شیوای خود آن امام همام - آشنا شدیم.

در آن مقال و مجال، راجع به سبقت در ایمان و هجرت و ملازمت حق و حقیقت در ابعاد گوناگون آن و در باره وارستگی و زهد پیشوای پارسایان، همراهی و همدلی آن امام راستان با رسول الله (ص) در مراحل مختلف زندگانی و پایداری و استواریش در لحظه‌های حسّاس حیات، با استناد به کلمات وحی‌آسای آن رهبر

معصوم - البته در حدود توانایی و قدرت بسیار محدودمان با اقرار به ضعف و قصور خویشتن - در سفتیم و سخن گفتیم.

اینک باز سخن از آن بزرگ می‌گوییم و عنان قلم را در مطالعه و شناخت بیشتری از سیمای ملکوتی آن انسان کامل، رها می‌کنیم و از خداوند هستی و از حکیم سخن در زبان و قلم آفرین، مدد می‌طلبیم.

در بخش‌هایی آن مقاله سخن به اینجا رسید که آن بزرگ، همواره همراه و همدم رسول‌الله (ص) بود و در مراتب وفا و صفا و حقشناسی، سنگ تمام گذاشت و در این راه از جهالت و بیخردی سرکشان قریش مشرک و جاه طلب، در برخوردهای ناجوانمردانه و شیوه‌های استهزا و مسخرگی نهراسید و آنها را به هیچ گرفت و فرمود:

و من نه از آنانم که با نکوهش و سرزنش ملامتگران، خسته شوم و رفیق نیمه راه باشم و صاحب حق را تنها گذارم.

در هنگامه آغاز رسالت که قریش با وجود ارائه معجزات و آیات از سوی پیامبر رحمت، ره تکذیب و سُخریه رفته و رسول حق را می‌آزدند، علی (ع) ابراز ایمان کرد و وی را تصدیق نمود و از برخوردهای تحقیر آمیز سران شرک و مستکبران مکه نهراسید.

سخن در همراهی و یکدلی علی (ع) با رسول خدا فراوان است و داوری‌های قدمای اصحاب و نزدیکان رسول اکرم از حد، فزون می‌باشد. فضل بن عباس گوید:

روزی از پدرم پرسیدم رسول خدا نسبت به کدامیک از فرزندان ذکورش مهربانتر بود؟ عباس گفت: به علی بن ابیطالب. فضل گفت: من راجع به فرزندان رسول (ص) سؤال کردم شما از علی بن ابیطالب نام بردید؟ عباس در پاسخ گفت: علی علیه السلام از همه فرزندان و منسوبین پیامبر (ص) برای او محبوبتر و عزیزتر بود. علاقه و محبتی که رسول‌الله (ص) به علی (ع) داشت به احدی نداشت و ما پدری را سراغ نداریم که نسبت به فرزندش آن همه مهر و محبت داشته باشد و برای او نیکو کار باشد آنگونه که پیامبر (ص) نسبت به علی (ع) بود. و هیچ پسری

را ندیدیم مطیع پدر باشد آنطور که علی (ع) نسبت به رسول الله (ص) ^۱ بود. و در نامهٔ چهل و پنج نهج البلاغه که به عثمان بن حنیف نگاشته - و آن از نامه‌های نسبتاً مفصل و کوبنده و تکان دهنده است - مطالب فراوان و نکات شایان توجه آمده و از آن جمله در آن نامه از موقعیت ویژه و رابطهٔ نزدیک خود با رسول خدا، سخن گفته و چنین فرمود:

وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَالصُّنْبِ مِنَ الصُّنْبِ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعُضْدِ ^۲

من و رسول خدا همچون دو شاخ بودیم از یک درخت رسته و چون آرنج به بازو پیوسته. در نهج البلاغه صبحی صالح به جای کلمه «صنوب»، واژهٔ ضوء آمده و جمله چنین است و... كَالضَّوءِ مِنَ الضَّوءِ و در توضیح آن نوشته است:

امام خود را به نور و پرتو دوم مانند کرده و رسول الله را به نور و پرتو نخست. و منبع نور و روشنایی را خداوند عز و جل دانسته است همچون خورشید که منشأ و سرچشمهٔ نور و ضیاء می‌باشد و همواره از نور نخست، انوار و پرتو می‌افکند. ^۳ و در جای دیگر نهج البلاغه برای تفهیم عمق انس و قرابت خود با رسول خدا (ص) چنین فرمود:

رسول خدا (ص) جان سپرد در حالی که سر او بر سینهٔ من بود و نفس او در کف من روان شد، آن را بر چهرهٔ خویش کشیدم و شستن او را عهده‌دار گردیدم و فرشتگان یاور من بودند. فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟ پس چه کسی سزاوارتر است بدو از من چه در زندگی او و چه پس از مردن؟! ^۴

در مورد خصوصیت و قرابت فزون از حد تصور که آن حضرت با رسول الله (ص) داشت چه کلامی رساتر از آن کلام پر درد و بث الشکواى برخاسته از دل دردمند او می‌تواند باشد که فرمود:

.....
۱ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، چاپ مصر، ج ۱۳، ص ۲۰۰.
۲ - نهج البلاغه، نامه ۴۵. لازم به ذکر است که در تمام مقاله از ترجمهٔ نهج البلاغه جناب دکتر سید جعفر شهیدی استفاده شده است.
۳ - نهج البلاغه صبحی صالح، چاپ بیروت، ص ۴۱۸.
۴ - نعمة البلاغه، خطبه ۱۹۷.

بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوَّةِ وَ الْإِنْبَاءِ وَ
أَخْبَارِ السَّمَاءِ....

پدر و مادرم فدایت باد با مرگ تو رشته‌ای برید که در مرگ جز تو، کسی چنان ندید،
پایان یافتن پیامبری و بریدن خبرهای آسمانی، مرگ تو دیگر مصیبت زدگان را به شکیبایی وا
داشت و همگان را در سوگی یکسان گذاشت و اگر نه این است که به صبر و شکیبایی امر
فرمودی و از بیتابی نهی نمودی، اشک دیده را با گریستن بر توبه‌پایان می‌رساندم و درد، همچنان
بی درمان می‌ماند و رنج و اندوه، همسوگند جان، و این زاری و بیقراری در فقدان تو اندک است،
لیکن مرگ را باز نتوان گرداند و نه کس را از آن توان رهاند، پدر و مادرم فدایت، ما را در پیشگاه
خدایت به یاد آر و در خاطر خود نگاهدار.^۵

و در خطبه قاصعه، راجع به ارتباط علی با رسول الله علیهما الصلوة والسلام
فقره‌های جالبی است که همگی بیان کننده یگانگی و یکدلی آن دو بزرگ می‌باشد.
در فراز پایانی خطبه، به نکاتی اشاره شد که آنها می‌توانند فهرست خصال
نیکو و رفتارهای والای انسان کامل محسوب شوند که نمونه‌اش خود علی(ع)
است و در این باب سخن به کنایه گفته است:

وَ اِنِّي لِمَنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، سِيَمَاهُمْ سِيَمَاءُ الصَّادِقِينَ وَ كَلَامُهُمْ
كَلَامُ الْاَبْرَارِ. عُمَارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ. مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ. يُحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَ سُنَنَ
رَسُولِهِ. لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَغْلُونَ وَ لَا يَغْلُونَ وَ لَا يَفْسِدُونَ. قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَ اَجْسَادُهُمْ فِي
الْعَمَلِ.^۶

من از مردمانی هستم که در راه خدا، ملامت و نکوهش احدی را به دل نمی‌گیرند، سیمای
صدیقین دارند، سخنشان سخن نیکوکاران است، شب زنده دارند و مشعل روزند، به رشته قرآن
متمسک‌اند، سنت‌های خدایی و روشهای پسندیده پیامبر را احیاء می‌کنند، خود بزرگ بین
نیستند، برتری جوئی نمی‌کنند، خیانت نکرده و فساد و تباهی بار نمی‌آورند، دل‌هایشان در بهشت
و تن‌هایشان در کار و کوشش است.

نهراسیدن از ملامت دیگران

وصف نخستین، واهمه نداشتن در حمایت حق و زخم زبان بیخردان را نادیده گرفتن و در مسیر حق ثابت و پایدار ماندن، همان کمال و صفت پسندیده‌ای است که خداوند متعال در قرآن مجید، بندگان خالص و مخلص خویش را بدان ستوده و یاد کرده است.

ای مؤمنان! هر کس از دین و آیین حق خود مرتد شود و برگردد، خداوند قومی دیگر آورد که دوستشان می‌دارد، آنان نیز خدا را دوست دارند، برای انسان‌های مؤمن، فروتن و مهربانند و اما بر کافران شدید و غالبند، در راه خدا کوشا هستند و بیم و هراسی از ملامت و سرزنش احدی ندارند.^۷

بنابراین، از صفات بارز مولی علی علیه السلام و از ویژگی‌های خصلتی و رفتاری او در ارتباط با پیامبر(ص) همان صراحت و صفای اوست که در راه پیامبر از جهالت و جوسازی‌های تعدادی عنود و لجوج، نهراسیده و عزمش سست نگردیده و به صراحت فرموده است:

وَ اِنِّي لِمَنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ.

صداقت و راست باوری

دومین ویژگی علی علیه السلام در ارتباط با رسول الله صلی الله علیه و آله صداقت و راست باوری اوست که لقب صدیق را او از این راه پیدا کرد که نخستین تصدیق کننده رسالت پیامبر بوده و کسی در این امر، بر او پیشی نگرفته است. فرمود: ...سَيَمَاهُمْ سَيِّمًا الصَّدِيقِينَ.

چون سیما در لغت به معنای وضع و علامت و نشانه است، پس هر دو گروه صالحان و ناصالحان دارای سیمای معین شناخته شده‌اند.

در قرآن کریم، یاران مخلص رسول الله(ص) چنین معرفی شده‌اند:

.....

۷ - سوره مائده(۵): ۵۴.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ
فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ^۸

محمد صلوات الله عليه رسول خداست و همراهان وی بر کافران، سختگیر و شدیدند
اما نسبت به همدیگر مهربان و نرمخویند. آنان را همواره در حال رکوع و سجود می بینی که
بدنبال فضل الهی و رضوان خدایی اند. نشان بندگی شان را در اثر سجده در سیمایشان مشاهده
می کنی.

در آیه دیگر اصحاب صفه را با وضع و سیمای مخصوص معرفی کرده و
فرمود:

يَخْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا^۹
شخص نا آگاه، آنان را دارا می پندارد؛ چون عقیف و پاک نظرند، شما ایشان را با سیمای
و علامتشان می شناسید که به اصرار و سماجت چیزی از مردم نمی خواهند.

پس صدیقان با وضع معین و سیمای صداقت، قابل شناسایی اند و این مثل
در حق ایشان صادق است که رنگ رخسار حکایت کند از سر ضمیر.
دو لقب صدیق و فاروق در روایات اسلامی، مخصوص علی بن ابیطالب (ع)
و این جمله در نهج البلاغه رمز و کنایه است و مراد، خود آن حضرت می باشد و آن
کلام با دیگر احادیث هماهنگ است.

ابن ابی الحدید از طبری مورخ نقل می کند که شنیده شد علی علیه السلام
می فرمود:

أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ أَنَا الصُّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا
كَاذِبٌ مُفْتِرٌ^{۱۰}

و در غیر روایت طبری آمده:

أَنَا الصُّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَوَّلُ ...^{۱۱}

۸ - سوره فتح (۴۸): ۲۹.

۹ - سوره بقره (۲): ۲۷۳.

۱۰ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۱۱ - همان.

منم بنده خدا و برادر رسول الله، منم صدیق بزرگ و فاروق نخست و سترگ، هر کس جز من این کلام گوید دروغگو و مفتری است.

علی (ع)، همراه قرآن

قرآن برنامه زندگی علی علیه السلام و با تار و پود وجود او عجین شده و او خود، قرآن ناطق بود و چون رفتار و گفتارش جز قرآن نبود، در حقیقت او عینیت و تجسم قرآن بود.

علی امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به مناسبت های مختلف راجع به قرآن و هدایت های آن سخن گفته و در باره ارتباط خویش با کتاب آسمانی به بیان نکته های ظریفی پرداخته است و در واقع بیانات مولی (ع) در زمینه صفات و آثار حیاتی قرآن کریم، بر جستگی خاصی دارد.

امام علیه السلام در کلامی، قرآن را نیکوترین سخن دانسته و مردم را به تعلیم و یادگیری معارف آن فرمان داده است:

تَعْلَمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ.^{۱۲}

قرآن پیاموزید که آن نیکوترین سخن است.

و در جایی دیگر فرمود:

وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَى مَا فَارَقْتَهُ مَذَّ صَحْبَتُهُ.^{۱۳}

قرآن و کتاب خدا همواره با من است، از آن هنگام که با آن یار شدم از آن جدا نگشتم. و در خطبه ای غرّاً و نسبتاً مفصل، آنچنان در باره قرآن داد سخن داده و هویت زیبای کتاب آسمانی را ترسیم کرده که آدمی را به شگفتی و اعجاب واد می دارد.

پس بر پیامبر قرآن را فرو فرستاد، نوری که چراغهای آن، خاموش نشود و چراغی که افروختگی اش، کاهش نپذیرد و دریایی که ژرفای آن را، کس نداند و راهی که بیمودنش، به گمراهی نکشاند و پرتوی که فروغ آن، تیرگی نگیرد و فرقانی که نور برهانش،

.....
۱۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۱۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲.

خاموش نشود، تبیانی که ارکانش، ویرانی نپذیرد و بهبودی که در آن، بیم بیماری نباشد، عزتی که یارانش، شکست و هزیمت نشناسد و حقی که یارانش را، زیان و خواری نباشد. پس قرآن معدن ایمان است و میانجی آن. و چشمه سار دانش است و دریاهاى آن. و بوستان داد است و انگیزه‌های آن. بنیاد اسلام است و پایه استوار آن. و وادی حق است و سبزه‌زارهای آن.

قرآن دریایی است که بردارندگان آب، آن را خشک نگردانند و چشمه‌هایی است که آب کشندگان، آب آن را به ته نرسانند و آبشخورهایی است که وارد شوندگان، آب آن را کم نکنند و منزلهایی است که مسافران، راهش را گم نکنند و نشانه‌هایی است که روندگان، از نظر دورش ندارند و پشته‌هایی است که روی آورندگان، گذر از آن نتوانند. خداوند، قرآن را مایه سیرابی دانشمندان کرده است و بهار دل‌های فقیهان و مقصد صالحان. قرآن دارویی است که پس از آن، بیماری نیست و نوری است که با آن، تیرگی و تاری نباشد.

قرآن ریسمانی است محکم و پناهگاهی است که قله آن، پناهنده را نگهدار است. قرآن مایه عزت و ارجمندی کسی است که زیر لوای ولایت او قرار گیرد، و امان و سلامت است برای کسی که وارد حوزه آن شود، و راهنمای هر آدمی است که بدان اقتدا کند، و عذر است برای کسی که بدان بگراید، برهان است برای کسی که بدان سخن گوید و به آن استناد جوید. و گواه هر کسی است که آن را در مخاصمت، پشتیبان خود شمارد، و پیروزی آنکس است که بدان حجت آورد.

قرآن راهبر کسی است که آن را به کار دارد، و برنده آن که آن را کار فرماید، و نشان آن کسی است که در آن بنگرد، و نگهدار کسی است که خود را بدان از آسیب باید. قرآن دانش است برای کسی که آن را نیک به خاطر سپارد، و حدیث کسی است که از آن روایت کند، و قانون آن کسی است که بخواهد حکم کند.^{۱۴}

مولای متقیان، در این خطبه مفصل و شیوای خود، حدود چهل صفت برای قرآن ذکر کرده و حقیقت آن را آشکار ساخته است. آیا کسی جز علی (ع) آن انسان

.....
۱۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

تربیت شده در دامن نبیّ اسلام و وارث دانشهای برخاسته از وحی و سرش آسمانی، توانسته است به ذکر آن همه حقایق لب گشاید؟.

ما اگر بخواهیم هر يك از آن صفاتی را که علی(ع) برای قرآن کریم بیان داشته توضیح دهیم و در ژرفای معانی آن دقت کنیم، مجالسی واسع و فرصتی فراوان لازم داریم، تازه اگر توان چنان کاری را داشته باشیم. بهتر آنکه به ترجمه و ذکر بیان‌های خود آن امام معصوم بسنده کنیم که عرصه بیان و قلم در این مقام، بسیار تنگ است. و حقیقت آنست که هر جمله امام در باره قرآن کریم، آخرین سخن در باره آن است که فرمود:

لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ...^{۱۵}

آن که با قرآن است هلاک نشود مگر کسی که شقاوت جزو سرشت او شود و از پذیرش حقیقت سر باز زند.

مرجعیت قرآن

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مقام بیان مرجعیت قرآن بهنگام آشوب و فتنه‌ها، فرمود:

فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ...^{۱۶}

هر گاه، فتنه‌ها همچون تیرگی‌های شب ظلمانی و تاریک شما را در بر گرفت به قرآن پناه بپزید.

و شاگرد مکتب آن پیامبر عظیم الشان هم، هماهنگ با بیان استاد و معلم روحانی‌اش و با ذکر همان ویژگی‌ها فرمود:

وَ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَ النُّورُ الْمُبِينُ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ...^{۱۷}

بر شما باد کتاب خدا که آن، ریسمان محکم و ناگسستی است و نور آشکار و روشنگر و شفای سودمند است و تشنگی را فرو نشاننده. آن که را در وی چنگ زند نگهدارد و آن که را

.....

۱۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.

۱۶ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۳.

۱۷ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

در وی آویزد نجات بخشد.

نه کج شود تا راستش گردانند و نه به باطل گراید تا آن را برگردانند. با گردش روزگار و با خواندن و نوشتن بسیار، کهنه نگردد. آن که از روی قرآن سخن گفت، راست گفت و آن که بدان عمل کرد، برنده شد.

امام علیه السلام در خطبه‌ای دیگر، قرآن را بعنوان مرجعی دم دست که زبانی گویا و بنیانی استوار و پا برجا دارد، معرفی کرد:

وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، ناطِقٌ لَا يَعْيبُ لِسَانُهُ وَ بَيِّنٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ عَزِيزٌ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ.^{۱۸}

کتاب خدا در دسترس شماست. زبان آن کند نیست، گویاست. و خانه‌ای است که پایه‌هایش ویران نشود و صاحب عزتی است که یارانش را هزیمت نبود.

در جای جای نهج البلاغه بهنگام بیان ویژگی‌های کتاب خدا، مرجع بودن آن در منازعات و کشمکش‌ها مطرح شده و امام با صراحت تمام، لزوم بازگشت به قرآن را برای رفع اختلاف گوشزد فرموده است. و در نامه پر بار خویش به مالک اشتر چنین نوشت:

و آنجا که کار بر تو گران شود به خدا و رسولش باز آر، چه خداوند به مردمی که دوستدار ارشاد و راهنمائیشان بوده، گفته است:

ای کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و امامان خود را فرمان برید و اگر در چیزی با یکدیگر خصومت ورزیدید، آن را به خدا و رسول باز گردانید.^{۱۹}

باز گرداندن به خدا، رجوع به آیه‌های محکم کتاب او، قرآن است و باز گرداندن به رسول، گرفتن سنت جامع اوست که پذیرفته همگان است.^{۲۰}

و در نامه‌ای به حارث همدانی، قرآن را مستمسک و خیر خواه معرفی کرده و چنین نوشت:

.....

۱۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.
۱۹ - سوره نساء (۴): ۵۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ...
۲۰ - نهج البلاغه، نامه ۵۳، و نیز رجوع شود به خطبه ۱۵۲.

وَتَمَسُّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَانْتَصِحْهُ...^{۲۱}

چنگ در ریسمان قرآن زن و نصیحت آن بهذیر حلالش را حلال و حرامش را حرام دار
و در همین ارتباط و در بعد هدایت و خیر خواهی کتاب خدا فرمود:
بدانید این قرآن، نصیحتگر و خیر خواهی است که خیانت نرزد و فریب ندهد،
راهنمایی است که گمراه نکند و سخنگویی است که دروغ نگوید. و کسی با قرآن ننشست
جز آنکه چون برخاست افزون شد یا از وی کاست، افزونی در رستگاری و کاهش در
کوری و گمراهی. بدانید انسان را با وجود قرآن به چیز دیگر نیازی نیست، و بی قرآن هرگز
بی نیاز نیست. پس بهبودی و شفای دردهایتان را از قرآن بخواهید و در سختیها از آن یاری
طلبید؛ چون قرآن بزرگترین درد و آزار را که کفر و نفاق و گردنکشی باشد، بهبودی بخشد.
پس، از خدا بوسیله قرآن بخواهید و با دوستی آن، به خدا رو آرید. با قرآن چیزی از
آفریدگان نخواهید.

هیچ انسانی رو به خدا نکرد با وسیلتی مانند قرآن؛ زیرا شفاعت قرآن پذیرفته است
و سخن آن تصدیق شده است و هر که را روز رستاخیز، قرآن میانجی باشد بپذیرند و هر که
را قرآن سعایت و شکایت کند گواهیش به زیان او گیرند.
همانا روز رستاخیز منادی، بانگ بر آرد: که هر کس، گرفتار چیزی است که کشته
و آن را اندوخته است جز کشت کنندگان قرآن و ذخیره کنندگان آن. پس از کشتکاران و
گردآورندگان قرآن باشید و از پیروان آن گردید و کتاب خدا را دلیل بر شناخت پروردگارتان
بگیرید.

آن را خیر خواه خود دانید و رأی و نظر خود را که با قرآن سازگار نیست متهم دارید
و خواهشهای نفس خود را در مقایسه به حکم قرآن، خیانتکار انگارید.^{۲۲}

قرآن و اتحاد

کتاب خدا مردمان موحد را به اتحاد و یکپارچگی فرا خوانده و آنان را از اختلاف
و تشتت بیم داده است و مولای پارسایان نیز با الهام از قرآن کریم توصیه به اتحاد

.....

۲۱ - نهج البلاغه، نامه ۶۹.

۲۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

و اتفاق کرده و فرموده است:

از تفرقه بهره‌یزید که آن موجب آفت است. آن که از جمع مسلمانان به یک سو شود، بهره شیطان است چنانکه گوسفند چون از گله دور ماند نصیب گرگ بیابان گردد. آگاه باشید هر که مردم را به این شعار(تفرقه) خواند او را بکشید هر چند زیر سربند من باشد. همانا دو تن(ابو موسی و عمرو عاص) داور شدند تا آنچه را قرآن زنده کرده زنده گردانند و آنچه را قرآن میرانده بمیرانند. زنده داشتن قرآن، اجتماع بر آن و میراندن قرآن نپذیرفتن احکام آن است. اگر قرآن ما را به سوی آنان کشاند، پیرو آنانیم و اگر آنان را به سوی ما برانند، پیروی ما خواهند کرد.^{۲۳}

امیرالمؤمنین در پشت کردن اهل قرآن به قرآن و بی اعتنایی پیروان آن نسبت به رهنمودهایش دردمندانه فرمود:

فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفِرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ كَأَنَّهُمْ أئِمَّةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ.^{۲۴}

گرد آمده‌اند که اتفاق نکنند و از جمع و اجتماع گریزانند، گویی آنان پیشوای قرآند و نه قرآن پیشوای آنان.

حکمت و داوری قرآن

در جریان تحکیم که از صحنه‌های تکان دهنده دوران حیات سیاسی آن امام مظلوم بوده و از جمله فتنه‌هایی است که پای خواص در آن لغزیده است، با روشنگری تمام فرمود:

إِنَّا لَمْ نَحْكَمْ الرُّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ.^{۲۵}

ما مردان را به حکمت بر نگزیدیم بلکه قرآن را داور قرار دادیم.
و در خطبه‌ای دیگر فرمود:

آن هنگام که از روی حيله، فریب و نیرنگ قرآن‌ها را بر افراشتند، نگفتید: برادران

.....

۲۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۲۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

ما و همدینان ما هستند؟ از ما، گذشت از خطا طلبیدند و به کتاب خدا گراییدند نظر ما آنست که از آنان بهذیریم و بدیشان فرصت دهیم.

به شما گفتم: این، کاری است که ظاهر آن ایمان و پذیرفتن داوری قرآن است اما

.....

که از کتاب خدای تعالی روی برگردانیم.
به فرموده امیرالمؤمنین (ع) آنان که بدنبال هوای خویشند و احیاناً نظر خود

همانا خداوند رسولی فرستاد هدایتگر با کتابی به حق گویا و با شریعتی ثابت و پا برجا.

و در جایی دیگر فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهَجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَاصْدِفُوا
عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا.^{۳۴}

همانا خداوند سبحان کتابی نازل فرمود، هادی و راهنما که در آن خیر و شر و نیک و بد را بیان داشت. پس راه خیر را بگیرد تا هدایت شوید و از راه شر بر گردید و به اعتدال بگردید. و با اشاره به ابعاد هدایت قرآن و تذکر اینکه امام خود بیان و زبان قرآن است فرمود:

ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا بَأْتَى وَالْحَدِيثَ
عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ.^{۳۵}

اینک قرآن در اختیار شماست از آن بخواهید تا سخن گوید و هرگز سخن نگوید اما من شما را از آن خبر می‌دهم، بدانید در قرآن علم آینده است و حدیث گذشته، درد شما را درمان است و راه سامان دادن کارتان در آن است.

و در این زمینه که ترجمان قرآن مردمان با ایمان‌اند و جز آنان، زبان قرآن ندانند و از این نظر قرآن دو بعد نطق و سکوت پیدا می‌کند و هر دو اعتبار، صحیح است:

وَهَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدُّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ...^{۳۶}

و این قرآن خطی است نوشته و میان دو جلد هشته، زبانی ندارد تا سخن گوید و ناچار آن را ترجمانی باید و ترجمانش مردمانند که بر اساس آن نطق می‌کنند و بر پایه آن می‌اندیشند.

و در بیانی دیگر در مقام اثبات نطق برای قرآن صامت چنین فرمود:

قرآن فرماندهی است باز دارنده، و ساکت و خاموشی است گوینده. حجت خداست

.....
۳۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

۳۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۳۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

بر آفریدگانش، بر آن پیمان گرفته و همگان را در گرو آن نهاده است. خداوند، نور هدایت قرآن را تمام گرداند و دین خود را بدان به کمال رساند.^{۳۷}

آینده قرآن

علی علیه السلام از آینده قرآن هم سخن رانده و در این زمینه نیز کلامی شگفت و غریب فرموده است:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ.^{۳۸}
مردم را روزگاری رسد که در آن از قرآن جز نشان نماند و از اسلام جز نام آن.
و ظاهراً در اشاره به حکومت مهدی آل محمد (عج) آن احیا کننده احکام فراموش شده قرآن فرمود:

يُعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى وَيُعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ.^{۳۹}

خواهش نفسانی را به هدایت آسمانی باز گرداند آن هنگام که مردم رستگاری را تابع هوای خود ساخته‌اند و رأی و نظر را پیرو قرآن کند هنگامی که مردمان، قرآن را تابع رأی و نظر خود کرده بودند.

اهل قرآن

چنانکه گذشت علی علیه السلام برای قرآن زبانی گویا قائل است که اهلش، آنرا دریابند و به گوش فراگیرند در یکی از خطبه‌ها از آن انسان‌های ملکوتی و یاران مخلص خویش یاد کرده و با آه و درد چنین فرموده است:

أَوْهٍ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ فَأَقَامُوهُ...^{۴۰}

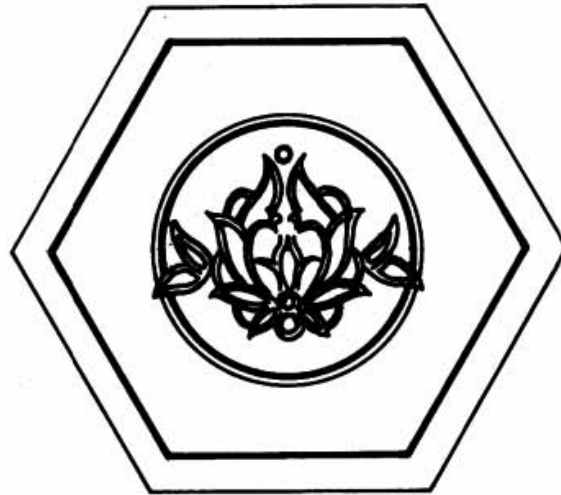
دریغاً از برادرانم که قرآن خواندند و در حفظ آن کوشیدند و به دنبال واجب بودند و آنرا بها داشتند، سنت را زنده کردند و بدعت را از بین بردند.

.....
۳۷ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۳۸ - نهج البلاغه، حکمت ۳۶۹.

۳۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۴۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.



شفاعت از دیدگاه عقل و نقل

محسن غرویان

معنای لغوی و اصطلاحی

شفاعت از ماده شَفَع و در لغت به معنای «جفت شدن» با چیزی است و اصطلاحاً^۱ به معنای واسطه شدن برای دفع ضرر از کسی و یا رساندن منفعتی به اوست که در این واسطه شدن، سه طرف، بایستی وجود داشته باشد:

أ: شفاعت کننده، ب: شفاعت شونده، ج: پذیرنده شفاعت،

در اصطلاح شرعی، شفاعت در آنجا مطرح می‌شود که شخصی در نزد خداوند برای دیگری طلب مغفرت و آمرزش نماید و بخواهد عقابی که در اثر گناه

متوجه شخص گناهکار شده از او برداشته شود و یا تخفیف یابد. در این حال شخص گناهکار، شفاعت شونده و ذات مقدس پروردگار پذیرنده شفاعت خواهد بود. شفاعت به معنای مذکور از مسلمات دین اسلام به شمار می‌رود و در این زمینه علاوه بر آیات متعدد، روایات فراوانی نیز از طریق شیعه و سنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

شاید بتوان گفت که از همه امامان شیعه در این زمینه روایت وارد شده است و اینها همه، هر گونه شك و تردیدی - در زمینه شفاعت - را از بین می‌برند و موجبات یقین را برای حقیقت جویان با انصاف فراهم می‌سازند. اینک به ذکر و ترجمه برخی از آیات و روایات کوتاهی که در این زمینه وجود دارد می‌پردازیم:

آیات

۱ - مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ.^۱

کیست که در نزد خداوند برای دیگری شفاعت کند مگر به اذن او (خدا)؟

۲ - مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.^۲

(در قیامت) هیچ شفیع - جز بعد از اذن او (خدا) - شفاعت نمی‌کند.

۳ - يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا.^۳

در آن روز (قیامت) شفاعت هیچ کس سودی نبخشد جز آن کس که خدای رحمان به او

رخصت شفاعت داده و سخنش را بپسندد.

۴ - لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.^۴

(در قیامت) هیچ کس مالک شفاعت نیست مگر کسی که (به پرستش حق) از خدای

مهربان، عهد (نامه توحید کامل) دریافت کرده باشد.

۵ - وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ.^۵

.....

۳ - سورة يونس (۱۰): ۳.

۴ - سورة طه (۲۰): ۱۰۹.

۵ - سورة مريم (۱۹): ۸۷.

۶ - سورة انبياء (۲۱): ۲۸.

۱ - علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب شفاعت در

قرآن و حدیث تألیف استاد عالیقدر آقای رضا

استادی مراجعه فرمایند.

۲ - سورة بقره (۲): ۲۵۵.

آنان (مقربان درگاه الهی) از احدی جز آن کس که خدا از او راضی است شفاعت نمی‌کنند و دائماً از خوف قهر خدا هراسانند.

روایات

گفتیم که در باره شفاعت، هم از طریق اهل سنت احادیثی وارد شده و هم از طریق شیعه اخبار فراوانی به دست ما رسیده است.

اخبار شیعه^۷

۱ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ فَيُشَفَّعُونَ^۸. الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ^۹.

سه گروهند که در نزد خداوند برای گنهکاران شفاعت می‌کنند و شفاعتشان مورد قبول واقع می‌شود: انبیاء، علمای دین و شهدا

۲ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي^{۱۰}.

شفاعت من فقط برای کسانی از امتم می‌باشد که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند.

۳ - قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): لَنَا شَفَاعَةٌ وَلِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ^{۱۱}.

امیرالمؤمنین (ع) (در ضمن حدیثی) فرمودند: برای ما و دوستانمان حق شفاعت است.

۴ - قَالَ الصَّادِقُ (ع): مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا: الْمِعْرَاجَ وَالْمَسْأَلَةَ

فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ^{۱۲}.

امام صادق (ع) فرمودند: هر کس سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج پیامبر،

.....

۷ - رك: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹ - ۶۳.

۸ - «يُشَفَّعُونَ» صيغة مجهول از باب تفعیل (تشفیع) است و به معنای قبول شدن و پذیرفته شدن شفاعت می‌باشد. (بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۶: مجمع البحرين، ج ۴، باب شفیع).

۹ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴.

۱۰ - همان.

۱۱ - خصال صدوق، ص ۶۲۴.

۱۲ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۷.

سؤال در قبر و مسئله شفاعت.

۵- قال الصادق(ع): نُمَجِّدُ رَبَّنَا وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا.^{۱۳}

امام صادق(ع) فرمود: ما پروردگار را تمجید می کنیم و بر پیامبرمان درود و سلام می فرستیم، و برای شیعیانمان شفاعت می کنیم، و خداوند نیز در خواست ما را رد نمی کند.

۶- قال الكاظم(ع): شِيعَتُنَا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَحْجُونَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ، وَيَصُومُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَيُؤَلِّقُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَتَبَرَّوْنَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ... وَإِنْ أَحَدُهُمْ لَيَشْفَعُ فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ فَيُشَفِّعَهُ اللَّهُ فِيهِمْ لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.^{۱۴}

امام کاظم علیه السلام فرمود: شیعیان ما کسانی هستند که نماز را به پا می دارند، زکات می دهند، به زیارت کعبه می روند، در ماه رمضان روزه می گیرند، دوستدار اهل بیت عصمتند و از دشمنان اهل بیت بیزاری می جویند... و يك فرد از شیعیان ما می تواند در حق طوایفی همچون ربیع و مضر شفاعت کند و خداوند شفاعت او را در حق آنها - به خاطر کرامت و بزرگواری خود - می پذیرد.

۷- قَالَ الرَّضَاءُ(ع): مَنْ كَذَّبَ بِشَفَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَمْ تَنْلَهُ.^{۱۵}

هر که شفاعت رسول خدا(ص) را تکذیب نماید مشمول آن نخواهد شد.
در زیارت جامعه نیز که از امام دهم علیه السلام روایت شده است، زائر، خطاب به امامان معصوم (ع) گوید:

وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ، وَ الْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ، وَ الشَّانُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ... .

(ای پیشوایان پاک و معصوم) شمايید که محبت و دوستی تان بر ما واجب است، و شمايید صاحبان مراتب بلند و درجات رفیع و مقامهای شایسته و منصبهای ستوده، شمايید که در بارگاه خداوندی جایگاه خاص و مقام عظیم و شخصیتی بس والا دارید و شفاعت در حق گنهکاران

.....

۱۳ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۱؛ فضائل الشیعه، صدوق، ص ۱۵۹، حدیث ۴۵.

۱۴ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۹.

۱۵ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۶.

نیز از آن شماسست.^{۱۶}

اخبار اهل سنت

۱ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): شَفَاعَتِي نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مَنْ مَاتَ [و] لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا.^{۱۷}
از شفاعت من - اگر خداوند بخواهد - آن کس برخوردار خواهد شد که به هنگام مرگ هیچ گونه شائبه شرکی نسبت به خداوند در دلش نباشد.

۲ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): قَوْلُهُ تَعَالَى: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً.^{۱۸} هُوَ الْمَقَامُ الَّذِي أَشْفَعُ لِأُمَّتِي فِيهِ.^{۱۹}

منظور از «مقام محمود» در آنجا که خداوند می فرماید: «امید است خداوند تو را برای مقام محمود برگزیند» مقامی است که من در آن برای امتم شفاعت می کنم.

۳ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنْ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي.^{۲۰}

همانا شفاعت من در روز قیامت برای مرتکبین به گناهان کبیره است از امتم.

۴ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَشْفَعَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَدَدَ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ وَ مَدْرَةٍ.^{۲۱}

من امید دارم که در روز قیامت (از گناهکاران و دوزخیان) به عدد آنچه از درخت و کلوخ در روی زمین است، شفاعت کنم.

۵ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.^{۲۲}

در روز قیامت نخست انبیا، پس از آن علما و سپس شهدا گناهکاران را شفاعت می کنند. با توجه به آیات متعدد قرآنی و روایات فراوانی که از شیعه و اهل سنت در زمینه شفاعت وجود دارد، انکار و تشکیک در آن هرگز برای اهل تحقیق و انصاف ممکن نیست.

۱۶ - مأخذ غالب روایاتی که در این بخش ذکر شده کتاب «شفاعت در قرآن و حدیث» نوشته استاد محترم آقای رضا استادی است.
۱۷ - مسند احمد، ج ۲، ص ۴۲۶.
۱۸ - از آیه ۷۹ سوره اسراء.

۱۹ - مسند احمد، ج ۲، ص ۵۲۸.
۲۰ - سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳.
۲۱ - مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷.
۲۲ - سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳.

جمع بندی روایات

روایاتی که در اینجا آوردیم تعداد کمی از روایات متعددی است که در باره شفاعت به معنای گسترده آن به ما رسیده است. در اینجا برای رعایت اختصار از نقل بقیه آنها - که در کتب روایی آمده است - خود داری می‌کنیم و با يك جمع بندی جامع از مجموع روایات، معانی گوناگون و اصطلاحی شفاعت در لسان شرع را بیان می‌کنیم.

به طور کلی می‌توان این روایات را به سه دسته تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی است که شفاعت را به پیامبر اسلام (ص)، اهل بیت ایشان، مؤمنین و یا گروههای خاص دیگر مثل انبیا، علما و شهدا اختصاص می‌دهند و در بعضی روایات آمده است که همسایه نیز در باره همسایه خود می‌تواند شفاعت کند.^{۲۳}

دسته دوم: روایاتی است که شفاعت را به بعضی اعمال نسبت می‌دهند. به عنوان مثال در روایتی شفاعت به «امانت داری» نسبت داده شده است.^{۲۴}

دسته سوم: روایاتی است که مفادشان این است که همه مردم (ظاهراً بدون استثنا) در قیامت نیازمند شفاعت پیامبر اکرم (ص) می‌باشند.^{۲۵}

اگر بخواهیم معنای عام و جامعی برای شفاعت با توجه به گونه‌های مختلف آن ارائه دهیم، بهتر این است که بگوییم:

شفاعت همان واسطه شدن در درگاه الهی است. و این گروهها - اشخاص و یا افعالی که در روایات به عنوان شفیع مطرح شده‌اند - هر يك به نوبه خود مجرای از مجاری فیض باریتعالی هستند و وسائط لطف و رحمت خداوندی به شمار می‌روند. یعنی همانگونه که هر يك از فیوضات الهی سبب و مجرای خاصی دارد، فیض شفاعت نیز سبب و کانال خاصی دارد.

.....

۲۳ - به کتاب بهارالانوار، ج ۸، ص ۳۴ - ۴۰ (حدیث ۱ - ۲۱) و ص ۴۲ (حدیث ۳۵) مراجعه شود.

۲۴ - بهارالانوار، ج ۸، ص ۴۳ (حدیث ۳۹).

۲۵ - همان، ص ۴۸، (حدیث ۵۱)، ص ۴۲ (حدیث ۳۱) و ص ۳۸ (حدیث ۱۰).

توضیح مطلب

اگر چه ما سراسر وجود و هستی مان از آن خداست و در هر لحظه غرق در دریای فیض خداوندی هستیم، اما برخی فیوضات خاص الهی نیز وجود دارد که شامل حال همه افراد نمی شود؛ بلکه متوقف بر يك سری افعال اختیاری است که هر کس موفق به انجام این افعال گردد از آن فیوضات بهره مند خواهد شد. خود این فیضها نیز با توجه به تفاوت و اختلافی که بین این افعال - به عنوان اسباب تحصیل آن فیضها - وجود دارد مختلف می شوند، به گونه ای که فیض خاصی که از راه انجام يك فعل معین عاید انسان می شود با فیض خاص عمل دیگر، تفاوت داشته و این دو قابل جانشینی و تبدیل نیستند. به عنوان مثال، فیض و ثوابی که از راه صدقه به انسان می رسد ممکن نیست از راه دیگر تحصیل شود و در کنار آن هر يك از اعمال نیک و صالح دیگر نیز سبب برای فیض خاصی هستند که این فیضهای خاص جز از راه انجام فعل اختیاری خاص خودشان، حاصل نمی شوند. بر این اساس می توان گفت حتی ملائکه الهی نیز که موجوداتی تام التجرد بوده و جمیع کمالات ممکنه نوع خود را بالفعل دارا هستند، از آنجا که در کارهای خود، مختار نیستند نمی توانند لذت خاصی را که از راه انجام يك فعل اختیاری برای ما قابل درک است، ادراک نمایند.

هدف از این توضیحات این است که بگوییم: شفاعت نیز همچون سایر فیوضات حق تعالی، سبب و مجرای خاصی دارد، و اگر این سبب فراهم نباشد هرگز این فیض به کسی نخواهد رسید، و این اسباب نیز جز از راه افعال اختیاری، قابل تحصیل نیست.

پاسخ دو سؤال

حال با توجه به مطالب مذکور پاسخ دو شبهه از شبهاتی که در زمینه شفاعت مطرح شده است روشن می شود. از آنجا که پاسخ این دو شبهه ارتباط مستقیم با مطالب مذکور دارد، لذا این دو شبهه را در همین جا طرح کرده پاسخ می دهیم، و پاسخ

شبهات دیگر را در جای خود بیان خواهیم کرد:

* سؤال اول: آیا شفاعت به معنای تحت تأثیر قرار گرفتن خداوند در برابر دیگری (شفیع) نیست؟ چرا که اگر بگوییم در مسئله شفاعت مؤثر حقیقی تنها و تنها خداست، بنابراین درخواست شفیع هیچ اثری نداشته به طور کلی شفاعت بی معناست. و اگر بگوییم دیگری نیز در افاضه این فیض الهی از ناحیه خداوند مؤثر است مستلزم تأثر و انفعال خداوند است!

* سؤال دوم: آیا شفاعتِ شفیع برای رفع عقاب از کسی که مستحق عقاب است و پذیرش این شفاعت از جانب خداوند، به این معنا نیست که رحمت و لطف و مهربانی شفیع، بیشتر و بالاتر از رحمت و لطف خداوند است؟

پاسخ سؤال اول

با توجه به اینکه شفاعت نیز فیضی از فیوضات خداوندی است، بنابراین روشن است که منشأ اصلی و حقیقی این فیض، شفیع نیست؛ گرچه او منحصرأً به عنوان گذرگاه و مجرای رسیدن این فیض خاص الهی به انسان مدخلیت دارد. یعنی فیض شفاعت فقط از آن خداست، اما خود آن نیز مجاری خاصی مانند پیامبران، ائمه، شهدا، علما و... را برای رسیدن این فیض به بندگان تعیین نموده است که جز از این مجاری، این فیض قابل تحصیل نیست. بنابراین در عین حالی که این وسائط در شفاعت مؤثرند، هرگز این مطلب به معنای متأثر شدن و انفعال پذیری خداوند نیست.

پاسخ سؤال دوم

از پاسخ سؤال قبلی جواب این پرسش نیز روشن می شود. یعنی وقتی معلوم شد که فیض و رحمت، تنها از ناحیه خداست و این شفاعت و وسائط فقط نقش مجرا و واسطه دارند، بنابراین هرگز چنین نیست که رحمت و مهربانی شفیع بیشتر از خداوند باشد، بلکه این رحمت بی منتهای اوست که باعث شده بابتی به نام شفاعت به عنوان آخرین مرحله بهره‌مندی از فیض الهی گشوده شود تا از این طریق نیز

افرادی مشمول فیض و رحمت او واقع گردند.

شرایط شفاعت

گر چه مسئله شفاعت - چنانکه گفته شد - از اصول مسلم و قطعی اسلام است، اما تابع شرایط و مقتضیات ویژه‌ای است. از لابلای مباحث گذشته تا حدودی می‌توان این شرایط را به دست آورد، اما اینک بجاست که این شرایط را به صورت زیر خلاصه کنیم:

* ۱ - اذن الهی: چنانکه در بسیاری از آیات قرآن کریم مشاهده نمودیم یکی از شرایط اصلی و اساسی شفاعت این است که با اذن الهی باشد. بنابراین چنین نیست که هر کس بتواند در مورد هر کس که می‌خواهد شفاعت کند.

* ۲ - رضایت خدا نسبت به شفیع: گذشته از اینکه اصل شفاعت بایستی با اذن الهی باشد، شخص شفیع نیز بایستی از کسانی باشد که خداوند نسبت به شفاعت از سوی آنان رضایت دارد.^{۲۶} با توجه به این شرط نمی‌توان از هر کس توقع شفاعت داشت و نیز هر کسی نمی‌تواند مدعی حق شفاعت شود.

* ۳ - رضایت خدا نسبت به فرد مورد شفاعت: در مسئله شفاعت، رضایت خداوند نسبت به شفاعت شوندگان نیز شرط است. یعنی چنین نیست که فیض شفاعت بدون استثنا شامل حال همه بشود، بلکه چنانکه اشاره شد - اسباب و ملاک خاصی دارد که هر کس این ملاک را تحصیل کرده باشد مشمول شفاعت شفاعت کنندگان قرار می‌گیرد و در غیر این صورت از این فیض محروم خواهد ماند. با توجه به آیات و روایات این باب می‌توان بعضی از شرایطی را که بایستی

.....

۲۶ - آیات شفاعت که سابقاً ذکر شد ملاحظه شود.

شفاعت شونندگان داشته باشند تا خداوند نسبت به شفاعت در حق آنان راضی باشد، به دست آورد، مانند: ایمان، اقامه نماز، پرداخت زکات و اعتقاد به معاد که از آیات زیر به دست می‌آید:

فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِينَ * وَ لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ.^{۲۷}

بهشتیان از مجرمین سؤال می‌کنند: چه کردید که اینک گرفتار عذاب دوزخ شدید؟ دوزخیان پاسخ می‌دهند: ما از نمازگزاران نبودیم، و با پرداخت زکات دستگیری از مسکینان نمی‌کردیم، و همواره عمر خویش را با اهل باطل به بطالت می‌گذرانیدیم، و روز جزا و قیامت را دروغ می‌پنداشتیم، تا اینکه ناگاه مرگ گریبان ما را گرفت و برایمان یقین حاصل شد. (اما اینان باید بدانند که) با این وضع، شفاعت شافعان در روز رستاخیز هرگز شامل حال آنها نمی‌شود.

به طور کلی بایستی سنخیتی بین شفاعت کنندگان و شفاعت شونندگان وجود داشته باشد تا شفاعت مؤثر افتد. اما اگر زنگارهای سیاهی و پلیدی و گناه آنقدر زیاد باشد که به طور کلی سنخیت بین دو گروه از بین رفته باشد، شفاعت هیچ اثری نخواهد داشت.

مدعیان دروغین شفاعت

قرآن کریم از دو گروه نام می‌برد که اینان در شفاعت، اذن و رضایت خداوند را شرط نمی‌دانستند و لذا به دلخواه خویش شفیعیانی برای خود برگزیده بودند که سرانجام يك گروه سر از بت پرستی در آوردند و گروه دیگر به نژادپرستی کشیده شدند.

.....

۲۷ - سورة مدثر (۷۴): ۲۰ - ۲۸.

گروه اول مشرکینی بودند که می گفتند: چون ما به خدا دسترسی نداریم لذا بت‌هایی را ساخته، می پرستیم تا نزد خداوند برای ما شفاعت کنند و اسباب تقرّب و نزدیکی ما در آستان او باشند. این مطلب از آیات زیر استفاده می شود:

۱ - وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...^{۲۸}

بت پرستان و مشرکان جاهل به جای خداوند، بت‌های (سنگی و چوبی و...) را که هیچ نفع و ضرری به حال آنها ندارند به عبادت و پرستش می گیرند و می گویند: اینها شفیعان ما در نزد خداوند.

۲ - وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...^{۲۹}

و آنها که غیر خدا را (همچون بتها) به دوستی و پرستش گرفتند (می گویند): ما این بتها را نمی پرستیم جز برای آنکه اسباب قرب و منزلت ما را در نزد خداوند فراهم سازند.

قرآن کریم در برابر این گروه با قاطعیت هر چه تمامتر ایستاده می فرماید:

۱ - وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاتِكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ، لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.^{۳۰}

(خداوند در روز قیامت به اینان می فرماید: اینک (چگونه است که) همراه با شما، آنها را که شفیع خویش می پنداشتید نمی بینیم؟ (بدانید که) همه نابود شدند و میان شما با آنها جدایی افتاد و آنچه که به گمان خویش می پنداشتید گم شد و از دستتان رفت.

۲ - ... قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.^{۳۱}

(ای رسول ما به این مدعیان دروغین شفاعت) بگو: آیا شما با این ادعای خویش می خواهید خدا را به چیزی خبر دهید که هرگز - نه در آسمانها و نه در زمین - بدان علم ندارد؟ خداوند منزّه و فراتر است از آنچه اینان شریک او قرار می دهند.

گروه دوم یهودیانی بودند که خود را فرزندان انبیای بنی اسرائیل دانسته، از

.....

۲۹ - سوره زمر (۳۹): ۳.
۳۱ - سوره یونس (۱۰): ۱۸.

۲۸ - سوره یونس (۱۰): ۱۸.
۳۰ - سوره انعام (۶): ۹۴.

این جهت يك نوع برتری نژادی برای خود قائل بودند و می گفتند: خداوند به خاطر این برتری نژادی، ما را دوست دارد و لذا ما جز آیام معدود و اندکی، عذاب نخواهیم شد:

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً... ۳۳

و یهود گفتند که هرگز خداوند ما را در آتش عذاب نخواهد کرد مگر چند روزی اندک و معدود (که به پندارانها هفت یا چهل روز بود).

به خاطر همین پندار غلط و توهم نابجای یهود - که قائل به برتری نژادی خویش و بهره مندی از شفاعت شفیعان ساختگی خویش بودند - خداوند خطاب به آنان می فرماید:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ... وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ. ۳۳

ای قوم بنی اسرائیل... بترسید از روزی که هر کس جزای عمل خویش را ببندد و احدی را به جای دیگری مجازات نکنند و از هیچ کس فدیه پذیرفته نشود و شفاعت کسی (که شما می پندارید) سودمند نباشد و کسی را یآوری نیست.

با توجه به آیات متعدد دیگری که در زمینه شفاعت وجود دارد - و ماقبل متذکر بعضی از آنها شدیم - روشن است که مراد از نفی شفاعت در آیه فوق به طور مطلق نیست، بلکه منظور رد کردن شفاعت شفیعان دروغینی است که قوم یهود به دروغ برای خود در نظر گرفته بودند.

قرآن کریم علاوه بر این آیه در آیات متعدد دیگری با بیانات گوناگون این ادعای کاذب یهودیان را مردود دانسته است:

... قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. ۳۳

(ای پیامبر) به اینان بگو: آیا شما بر این ادعاهای دروغین خویش عهد و پیمانی از خدا گرفته اید که در آن عهد، هرگز خداوند تخلف نکند؟ یا چیزهایی را که (به خیال خویش درست کرده اید و) هرگز بدان علم ندارید به خداوند نسبت می دهید؟

.....

۳۲ - سوره بقره (۲): ۸۰. ۳۳ - سوره بقره (۲): ۱۲۲ - ۱۲۳. ۳۴ - سوره بقره (۲): ۸۰.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.^{۳۵}

بگو: ای یهودیان، اگر می‌بندارید که تنها شما دوستدار و محبوب خدایید و نه دیگر مردم، پس اگر راست‌گویید آرزوی مرگ کنید و (ما می‌دانیم که) اینان به سبب کردارهای زشتی که به دست خویش مرتکب شده و پیش‌فرستاده‌اند هرگز چنین آرزویی نخواهند کرد و خداوند به کرده ستمکاران آگاه است.

تحلیل معانی سه گانه شفاعت

در بحث‌های گذشته گفتیم با توجه به روایات و آیات متعددی که در باره شفاعت وجود دارد، مسئله شفاعت به سه شکل مطرح شده است: ۱- شفاعت گروهها و افراد خاص؛ ۲- شفاعت بعضی اعمال؛ ۳- شفاعت پیامبر که همه بدان محتاجند.

اینک بجاست که پس از توضیح هر یک از معانی، ببینیم کدام یک از این معانی سه گانه، مورد بحث ماست تا از این طریق زمینه برای پاسخگویی به بعضی از شبهات دیگری که در زمینه شفاعت مطرح گردیده فراهم شود.

معنای اول: گفتیم که بر اساس آیات و روایات، گروههای خاصی، که خداوند به شفاعت از سوی آنان رضایت می‌دهد، در قیامت - برای آنها که به قدر کافی از اعمال نیک و شایسته برخوردار نیستند تا بتوانند از عذاب الهی رها گردند ولی تا حدودی سنخیت و تناسب با سعادت‌مندان را دارا هستند - در نزد خداوند شفاعت کرده و آنها را از عذاب دوزخ می‌رهانند. روشن است که شفاعت به این معنا، عام و همگانی نیست و شامل دو دسته نمی‌شود: یکی آنها که خود به قدر کافی برخوردار از اعمال نیک و شایسته‌اند و راه، برای ورود در بهشت و نجات از آتش، خود به خود بر ایشان گشوده است؛ و دسته دیگر آنها که گنهکارند اما دارای شرایط و ویژگیهایی که برای شفاعت شوندگان ذکر کردیم نیستند و سنخیتی بین

.....
۳۵ - سوره جمعه (۶۲): ۶ - ۷.

آنها و شفاعت کنندگان و سعادت‌مندان وجود ندارد.^{۳۶}

معنای دوم: در بعضی از روایات، شفاعت به اعمال خاصی نسبت داده شده است، مانند «رحم و امانت داری»، «طاعة الله»، «توبه» و ...، یا به چیزهایی مثل «قرآن».^{۳۷}

با توجه به معنای عام شفاعت - یعنی واسطه و سبب برای بهره‌گیری از فیض الهی - شاید بتوان گفت: از آنجا که کلیه اعمال نیک که تحت عنوان «طاعة الله» قرار دارند، اسباب تحصیل و بهره‌مندی از فیوضات الهی هستند لذا در بعضی روایات در مورد آنها نیز صفت شفیع به کار رفته و شفاعت به آنها نسبت داده شده است، و یا از آن جهت که این گونه اعمال نیک از شرایط تحصیل سنخیت و تناسب با شفیعان واقعی در روز رستاخیز است، در مورد آنها نیز صفت شفیع به کار رفته و شفاعت به آنها نیز نسبت داده شده است.^{۳۸}

معنای سوم: در بعضی روایات يك نوع شفاعت عام و همگانی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است و مفاد اینگونه روایات این است که هیچ کس در قیامت از آن بی نیاز نیست. امام صادق (ع) می‌فرماید:

وَمَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ (ص) يَوْمَئِذٍ...^{۳۹}

در روز رستاخیز کسی نیست جز اینکه به شفاعت حضرت محمد (ص) نیازمند است.

در توجیه و تحلیل این معنا از شفاعت به دو بیان می‌توان سخن گفت:

بیان اول: ممکن است بگوییم منظور از این روایات این است که شفاعت هر شفיעی در روز قیامت اگر بخواهد مقبول در گاه خداوند قرار گیرد بایستی در طول

۳۶ - این معنای شفاعت مورد قبول همه - حتی وهابیهها - است، بجز معتزله که بدان معتقد نیستند. و این معنا همان مفاد حدیث شریف پیامبر (ص) است که می‌فرماید «إِدْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۴).

۳۷ - وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ وَشَفِيعٌ... وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ. (نهج البلاغه فیض السلام، خطبه ۱۷۵، ص ۵۶۷).

۳۸ - شاید مراد از شفاعت علما در حق شاگردان خویش نیز همین معنا باشد، یعنی: چون علما واسطه فیض‌اند لذا شفاعت به همین معنا به آنها نسبت داده شده است.

۳۹ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۸ (حدیث ۵۱).

شفاعت پیامبر اسلام(ص) باشد و با اذن و اجازه حضرتش صورت پذیرد. مؤید این بیان روایات متعددی است که می‌گویند در روز محشر همه انبیای اولوالعزم الهی(ع) رسول اکرم(ص) را به عنوان شفیع به اهل محشر معرفی می‌کنند.^{۲۰} با توجه به بیان مذکور:

اولاً - دو گروهی که مشمول شفاعت به معنای اول نبودند مشمول شفاعت به این معنا نیز نخواهند بود؛ یعنی گروهی که خود به قدر کافی دارای عمل شایسته‌اند و همچنین افرادی که گناهکارند و با اهل سعادت و اهل شفاعت سنخیت و تناسب لازم را ندارند.

ثانیاً - این روایات هرگز شفاعت از سوی دیگران را نفی نمی‌کند. چرا که در روایات فراوان دیگری به گروهها و اشخاص دیگر نیز شفاعت نسبت داده شده است، بلکه مفاد این روایات این خواهد بود که دیگران نمی‌توانند بدون درخواست رسول اکرم(ص) مستقلاً شفاعت کنند.^{۲۱} نه اینکه به هیچ وجه حق شفاعت نداشته باشند.

بیان دوم: ممکن است گفته شود که منظور از این نوع شفاعت يك معنای خاص و يك فیض عام و همگانی ویژه است که شامل حال همه اهل محشر خواهد شد و البته خود خداوند، نبی اکرم(ص) را که عظیم‌ترین مظهر صفات الهی و کاملترین مجلای تجلی نور خداوندی در عالم هستی است به عنوان مجرای این فیض عظمای خویش برگزیده است تا از این طریق همگان (اعم از گنهکار و بی گناه) از آن بهره‌مند گردند و در نتیجه، درجات عالی‌ه اهل سعادت عالی‌تر گردد، و عذاب و سختی و رنج گنهکاران و دوزخیان، تخفیف یابد.^{۲۲}

اکنون پس از توضیح معانی سه گانه شفاعت یاد آور می‌شویم که شفاعت مورد بحث ما شفاعت به معنای اول بوده و همین است که کم و بیش مورد اتفاق

.....

۲۰ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵ (حدیث ۷)، ص ۴۵ (حدیث ۴۶) و ص ۴۷ (حدیث ۴۸).

۲۱ - خواست پیامبر(ص) در واقع خواست خداوند است.

۲۲ - این تذکر لازم است که ما هرگز مدعی صراحت این روایات در معانی یاد شده نیستیم و صرفاً می‌گوییم ممکن است که این معانی از این روایات استظهار شود.

واقع شده است. لذا در پاسخ شبهاتی که ذیلاً طرح می‌شود به این نکته توجه شده است.

شبهات

با آنکه مسئله شفاعت بر اساس آیات و روایات متعدد از اصول مسلم و قطعی اسلام به شمار می‌رود، مع الوصف عده‌ای - حتی بعضی از مفسر نمایان در میان خود مسلمین نیز - از پذیرش آن سر باز زده، این اصل را انکار می‌کنند. عده‌ای مسئله شفاعت را بخوبی درک نکرده و یا واژگونه فهمیده‌اند، و لذا آن را رمز عقب افتادگی و انحطاط مسلمین در جهان امروز دانسته‌اند.

توجه به اشکالاتی که از ناحیه منکرین مسئله شفاعت طرح شده، گواه بر این است که اینان بخوبی نتوانسته‌اند مسئله شفاعت را درک نمایند و با برداشت غلط و توهّمات بیجا، این اشکالات را طرح نموده‌اند. اینک ما تعدادی از این شبهات را در اینجا طرح کرده و با توجه به مباحث گذشته پاسخ آنها را خواهیم داد.^{۴۳}

* سؤال سوم: با توجه به اینکه شفاعت در قیامت شامل حال همه مجرمین نمی‌شود، آیا این به معنای تبعیض و بی‌عدالتی و به اصطلاح «پارتی بازی» نیست؟
پاسخ: بی‌عدالتی و تبعیض در آنجا صدق می‌کند که چیزی بناحق به کسی داده و یا از او گرفته شود یعنی تنها چند فرد خاص و معدود از میان يك گروه که همگی دارای شرایط و امتیازات مساوی هستند برگزیده شده و از نعمتی برخوردار گردند و دیگران از آن محروم شوند.

با توجه به توضیحات گذشته در مورد شفاعت، روشن است که شفاعت نیز همچون دیگر امتیازات الهی سبب و راه تحصیل خاصی دارد و جز به کسانی که این اسباب را فراهم کرده باشند تعلق نخواهد گرفت. بایستی شرایطی که برای بهره‌مندی از شفاعت بیان شد در کسی وجود داشته باشد تا مشمول این لطف الهی

.....
۴۳ - قبلاً دو شبهه از این شبهات را طرح کرده و پاسخ گفتیم.

قرار گیرد، و هرگز چنین نیست که روابط خویشاوندی و نسبت‌های فامیلی و... ملاک استفاده از این امتیاز باشد تا در این صورت تبعیض و بی عدالتی واقع شود. قرآن کریم داستان حضرت نوح(ع) و پسر ناصالح او را نقل کرده است که در آن، در خواست حضرت نوح(ع) از خداوند در مورد نجات فرزندش پذیرفته نمی‌شود و پاسخ می‌رسد که:

يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ.^{۲۴}

ای نوح او (فرزندت) از خاندان تو نیست، چرا که او دارای اعمالی ناشایسته است. در آیه دهم سوره تحریم در باره همسران دو تن از پیامبران الهی یعنی حضرت نوح و حضرت لوط(ع) نیز می‌خوانیم که هرگز این نسبت و نزدیکی با پیامبران الهی، نفعی به حال آنان نداشته و اهل دوزخ خواهند بود.^{۲۵}

در اخبار آمده است که در مجلسی برادر امام هشتم(ع) به نام زید بیش از حد از خاندان رسالت و انتساب خود به آنان دم می‌زد و از این جهت افتخار می‌نمود. امام رضا(ع) که در مجلس حاضر بود بر او اعتراض کرده فرمودند: اگر چنین است که صرفاً به خاطر این نسبت‌های خویشاوندی با خاندان رسالت، معذور باشیم، بنابراین، مقام و مرتبه تو از پدرت (حضرت موسی بن جعفر ع) بیشتر و بالاتر است! چرا که ایشان با زحمتهای و عبادتهای زیاد بود که به مقام قرب الهی نائل گشت و تو به گمان خویش بدون تحمل هیچ گونه رنج و مشقت و صرفاً به خاطر روابط خانوادگی بدان مقام خواهی رسید!

در تاریخ نقل شده است که پس از فتح مکه، پیامبر اسلام(ص) خاندان بنی هاشم را مخاطب قرار داده فرمودند:

به خدا سوگند که از میان شما تنها پرهیزکاران، دوستان منند و بس. سرنوشت هر يك از ما تنها در گرو عمل ماست.^{۲۶}

.....

۴۴ - سوره هود (۱۱): ۴۴.

۲۵ - ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَ امْرَأةَ لُوطٍ... در مباحث گذشته این آیات به مناسبت ذکر گردید.

۴۶ - الحیة، ج ۲، ص ۲۹۳ (حدیث اول) به نقل از بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۳۳ از کتاب صفات الشیعه، صدوق(ره).

در هنگام وفات نیز بار دیگر تأکید کرده می‌فرمایند: کسی هرگز ادعا نکند و آرزو نداشته باشد که غیر از عمل صالح چیزی به حالش نفع می‌بخشد. قسم به آنکه مرا به پیامبری بر گزید، نجات نمی‌بخشد مگر عمل توأم با رحمت الهی. من نیز اگر عصیان کرده بودم، سقوط می‌کردم! آیات و روایات مذکور همگی حاکی از این است که در درگاه الهی نسبتها و روابط، هرگز کار سازی ندارد و آنچه ملاک اصلی سعادت و قرب است عمل شایسته می‌باشد.

شرایط بهره‌گیری از شفاعت از دیدگاه روایات

در مباحث گذشته به شرایط کلی استفاده از فیض شفاعت از دیدگاه قرآن اشاره کردیم و مسائلی مثل ایمان به مبدأ و معاد، بر پا داشتن نماز، پرداختن زکات و...^{۲۷} را متذکر شدیم. همچنانکه قرآن کریم در مورد ظلم و ستم نیز می‌فرماید:

... مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ.^{۲۸}

ستمگران را هیچ خویش و دوستی که حمایت کند و شفیمی که شفاعتش پذیرفته شود نخواهد بود.

گذشته از این آیات، در روایات نیز به شرایطی اشاره شده است که بجاست در توضیح پاسخ سؤال مذکور آورده شود: امام صادق (ع) می‌فرماید:

لَا يَنَالُ شَفَاعَتُنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ.^{۲۹}

آن کس که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نخواهد رسید.

و امام رضا (ع) فرمودند: مَنْ كَذَّبَ بِشَفَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ تَنْلَهُ.^{۳۰}

هر کس شفاعت پیامبر اسلام (ص) را تکذیب نماید به آن نائل نخواهد شد.

از رسول اکرم (ص) نقل شده است: مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَالُهُ شَفَاعَتِي.^{۳۱}

هر کس به شفاعت من ایمان نداشته باشد او را بدان نائل نکنم.

.....

۲۷ - رك: سوره‌های مدثر (۷۲): ۲۰ - ۲۸؛ شعراء (۲۶): ۹۱ - ۱۰۱؛ اعراف (۷): ۵۰ - ۵۳.

۲۸ - سوره مؤمن (۴۰): ۱۸.

۲۹ - کافی، ج ۶، ص ۴۰۱ و ج ۳، ص ۲۷۰ و تهذیب ج ۹، ص ۱۰۷.

۳۰ - عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۶۶، از این روایت برای اثبات شفاعت نیز استفاده شد.

۳۱ - امالی صدوق، ص ۵.

در مورد بعضی گناهان بزرگ مثل زنا نیز روایاتی داریم که سبب تأخیر شفاعت می‌شوند:

* ۱ - امام صادق (ع): **فَوَاللَّهِ مَا يَنْتَالُ شَفَاعَتَنَا إِذَا رَكِبَ هَذَا [يعنى الزنا] حَتَّى يُصِيبَهُ أَلَمُ الْعَذَابِ وَيَرَى هَوْلَ جَهَنَّمَ.**^{۵۲}

سوگند به خدا هر که مرتکب این عمل زشت (زنا) گردد هرگز به شفاعت ما نائل نخواهد شد تا اینکه درد ورنج عذاب را بچشد و هولناکی آتش دوزخ را درک کند.

* ۲ - امام صادق (ع): **لَوْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الْمُقْرَبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءَ الْمُرْسَلِينَ شَفَعُوا فِي نَاصِبٍ مَا شَفَعُوا.**^{۵۳}

اگر ملائکه مقرب الهی و انبیا و رسولان آسمانی در حق ناصبی^{۵۴} شفاعت کنند باز هم قابل شفاعت نخواهد بود.

* ۳ - رسول اکرم (ص): **إِذَا قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ^{۵۵} تَشَفَعْتُ فِي أَصْحَابِ الْكِبَايَرِ مِنْ أُمَّتِي فَيُشَفَعُنِي اللَّهُ فِيهِمْ وَاللَّهِ لَا تَشَفَعْتُ فِيمَنْ أَذَى ذُرِّيَّتِي.**^{۵۶}

وقتی در مقام محمود (یعنی جایگاه شفاعت) قرار گیرم برای کسانی از امت خود که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند شفاعت خواهم کرد و خداوند نیز شفاعت مرا در حق آنان قبول خواهد کرد، و قسم به خدای بزرگ که در حق آنان که فرزندان و خاندان مرا آزار دهند هرگز شفاعت نخواهم کرد.

غرض از تطویل کلام در پاسخ سؤال سوم این است که بار دیگر بر این نکته تأکید و رزیم که شفاعت هرگز يك امر گزاف و بی حساب نیست و لذا به هیچ وجه نمی‌توان آن را تبعیض و بی عدالتی به حساب آورد.

* سؤال چهارم: با توجه به اصل مهم توحید، بخصوص با توجه به معانی چهارگانه آن^{۵۷} که مؤثر حقیقی در هر امری تنها ذات پاک حق تعالی است، آیا

.....

۵۲ - اصول کافی، ج ۵، ص ۴۶۹، (بخشی از حدیث).

۵۳ - محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۵۴ - کسی که دشمن خاندان رسالت و اهل بیت اوست.

۵۵ - اشاره دارد به آیه: **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا** (اسراء، ۷۹)

۵۶ - امالی صدوق، ص ۱۷۷.

۵۷ - توحید در ذات، صفات، افعال و عبادت.

شفاعت نمودن شفیع و مؤثر بودن او در نجات گنهکاران چگونه می‌تواند با توحید سازگاری داشته باشد؟

پاسخ: در مباحث گذشته گفتیم که شرط نخست در شفاعت، اذن الهی است و از این رو شفاعت هرگز به معنای دخالت استقلال‌ی شفیع و مؤثر بودن او در سرنوشت فرد گنهکار نیست، بلکه شفیع تنها نقش واسطه‌ای را دارد که مجرای رسیدن فیض الهی به افراد گنهکار است و این معنا هرگز با هیچ يك از ابعاد اصل توحید منافات ندارد. البته شفاعتی که مشرکین به بتها نسبت می‌دادند و یا شفاعتی که یهود به دلخواه خویش بدان معتقد شده بودند هرگز با روح توحید سازگار نیست.^{۵۸}

* سؤال پنجم: آیا پذیرش شفاعت موجبات تجرّی مردم در ارتکاب گناه و جسارت ورزیدن در انجام معاصی را فراهم نمی‌سازد، چرا که وقتی مردم، امیدوار به شفاعت شافعان روز قیامت شدند خیالشان از جهت عذاب آسوده گشته از انجام گناهان چندان باکی نخواهند داشت؟

پاسخ: جواب این شبهه معروف را با دوراه حل نقضی و استدلالی می‌توان بیان کرد:

جواب نقضی: اگر این اشکال در مورد شفاعت وارد باشد، در مورد مسائلی همانند «قبول توبه»، «امید به رحمت الهی» و «تکفیر گناهان» و یا سایر اعمال صالحه‌ای که ثوابهای فراوان دارند نیز به صورت شدیدتر وارد خواهد بود چرا که آنها نیز می‌توانند مورد سوء استفاده قرار گیرند و انسان را در ارتکاب گناهان، جسور و بی باک نمایند. خداوند در قرآن کریم فرموده است:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.^{۵۹}

(ای پیامبر از جانب من) به آن بندگانم که در ارتکاب گناه و معصیت نسبت به نفس

۵۸ - بنگرید به سوره‌های بقره (۲): ۸۰؛ یونس (۱۰): ۱۸؛ زمر (۳۹): ۳؛ انعام (۶): ۹۴.

۵۹ - سوره زمر (۳۹): ۵۳.

خویش ظلم و اسراف کرده‌اند، بگو: هرگز از رحمت بی منتهای الهی نا امید نباشید. البته خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. براستی او آمرزنده و مهربان است.

در این آیه با صراحت هرچه تمامتر، وعده مغفرت و آمرزش به گنهکاران داده شده است و می‌تواند سبب جرأت بر انجام گناهان شود. و یا در آیه دیگر می‌فرماید:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ.^{۶۰}

اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید اجتناب کنید از گناهان دیگرتان گذشت خواهیم کرد.

وعده عفو‌ی که در این آیه نیز بدان اشاره شده می‌تواند مورد سوء استفاده واقع شده، انسان را بر ارتکاب جمیع گناهان صغیره جسور نماید. اما باید توجه داشت که هرگز يك آیه را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن آیات دیگر و یا روایاتی که پیرامون آن آیه وارد شده است، تفسیر و معنی کرد، و اگر در تفسیر این آیات، روایات و آیات دیگر نیز مورد ملاحظه قرار گیرند مجالی برای سوء استفاده باقی نخواهد ماند.

جواب حلی و استدلالی: باید دانست و عده عفو و گذشت و آمرزش گناهان وقتی انسان را بر انجام گناه جسور و بی باک می‌سازد که به صورت مطلق و قطعی و بدون هیچ قید و شرطی داده شود. اما اگر مشروط به شرایط و مقید به قیودی گردد که ممکن است همه کس آنها را نداشته باشد، و از طرفی تحصیل آن شرایط نیز چندان آسان و ممکن نباشد، در این صورت چنین وعده‌ای هرگز سبب جرأت بر گناه نخواهد شد. به عنوان مثال درست است که در بعضی آیات، وعده مغفرت و آمرزش به توبه کنندگان داده شده است^{۶۱}، اما در اکثر قریب به اتفاق همین آیات، شرایطی برای پذیرش توبه ذکر گردیده است که هیچ گنهکاری نمی‌تواند با قاطعیت ادعا کند که آن شرایط را داراست و یا تا پایان عمر آنها را تحصیل خواهد

.....

۶۰ - سوره نساء (۴): ۳۱.

۶۱ - مثل این آیه: وَإِنِّي لَفَقَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى. (سوره طه (۲۰): ۸۲).

کرد و با شرایط کامل، قبل از مرگ توبه خواهد نمود! چرا که:
اولاً: تحصیل آنها چه بسا کار بسیار مشکلی باشد مانند ادا کردن تمام حقوقی که ممکن است از ناحیه مردم به گردن داشته باشد.

ثانیاً: وقوع مرگ هرگز وقت و زمان خاصی ندارد تا انسان خاطرش آسوده باشد که قطعاً قبل از فرا رسیدن مرگ قادر بر تحصیل شرایط و انجام توبه خواهد بود.
ثالثاً: یکی از شرایط پذیرش توبه، پشیمانی و ندامت واقعی از گناه است. کسی که به امید توبه در آینده نسبت به ارتکاب گناهان و معاصی اقدام می‌کند، چگونه ممکن است قطع داشته باشد که در آینده نسبت به اعمال گذشته‌اش ندامت و پشیمانی حقیقی خواهد داشت؟ و چه بسا به خاطر همین سختی تحصیل شرایط توبه است که در بعضی آیات قرآن کریم نیز مفید بودن توبه و مؤثر واقع شدن آن در سرنوشت انسان گنهکار با بیانی تردید آمیز ذکر شده است.^{۶۲}

با توجه به آنچه گفتیم وعده پذیرش توبه حقیقی هرگز نمی‌تواند سبب جرأت بر گناه شود، بلکه توجه به این شرایط سخت و دشوار چه بسا انسان را در لحظه ارتکاب گناه هشدار دهد و متوجه نماید که توبه کردن پس از ارتکاب گناه، چه بسا ممکن نشود. و لذا بهتر این است که اصلاً گناهی واقع نشود تا بعداً نیاز به توبه نباشد.

در مورد تکفیر سیئات نیز همین مطلب بایستی مورد ملاحظه قرار گیرد. یعنی گذشت و پوشاندن گناهان نیز مشروط به شرایط خاصی است که بدون تحصیل آن شرایط هرگز نبایستی به این عفو و گذشت الهی امید بست و ملاحظه این شرایط هرگز نمی‌تواند راه را برای جرأت پیدا کردن انسان بر گناه باز گذارد.

باید دانست که این بیانات امید بخش و وعده‌های امیدوارکننده، از بهترین شیوه‌های تربیتی اسلام و قرآن است. چرا که اگر انسان گنهکار پس از ارتکاب خطا، خود به زشتی عمل خویش پی ببرد و در اندرون خویش نادم و پشیمان گردد،

.....

۶۲ - نظیر این آیه: فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَحَسْبُكَ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (سوره قصص (۲۸): ۶۷). کسی که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح پیشه کند، امید است که از جمله رستگاران محسوب گردد.

اما همه درهای امید و روزنه‌های نجات در پیشگاه الهی را به روی خود بسته ببیند، نتیجه سوء آن بسیار بیشتر و بالاتر از این است که راه توبه و بازگشت را باز ببیند و فرضاً در مواردی بخواهد از آن سوء استفاده نماید. و این به خاطر آن است که اگر یأس و ناامیدی از رحمت الهی بر انسان گنهکاری چیره گردد، دست به هر کار زشت خواهد زد و در صدد بر می‌آید که تا زنده است از لذت‌های مادی و دنیوی استفاده کند و غرائز شهوانی خویش را اشباع نماید و تا آنجا که در توان دارد از فرصت استفاده کند و کام خویش، از جهان برگیرد. از این روست که در روایات اسلامی آمده است که انسان مؤمن همواره در حالتی بین خوف و رجاء قرار دارد. یعنی نه آنچنان است که با ارتکاب خطا و گناه کاملاً قطع امید نماید و مأیوس از رحمت بی‌منت‌های خداوندی شود، بلکه در صدد توبه و جبران بر می‌آید تا بدین وسیله رضایت خداوند را جلب کند، و نه آنچنان به رحمت و لطف او دل می‌بندد که او را از عمل صالح باز دارد و بر ارتکاب گناه جسور و بی‌باک سازد. و از این روست که از طرفی یأس از رحمت خداوندی، و از طرفی ایمنی از مکر الهی، هر دو از گناهان کبیره شمرده شده‌اند.

حال پس از توضیحات بالا باید توجه داشته‌باشیم که شفاعت نیز یکی از رحمت‌های الهی است که خداوند بدین وسیله می‌خواهد بندگان گنهکار خویش را حتی در قیامت و در آخرین لحظات تعیین سرنوشت نیز مأیوس و ناامید نسازد، با این حال چنین نیست که بهره‌مندی از این فیض و رحمت هیچ قید و شرطی نداشته باشد، بلکه همانند دیگر فیوضات، مشروط به شرایط خاصی در همین دنیا است که نه تنها سبب جرأت بر گناه و عصیان نمی‌شوند، بلکه موجب مراقبت و دقت بیشتر انسان در زندگی دنیا می‌شوند. به عنوان مثال یکی از شرایط بهره‌مندی از شفاعت اخروی، ایمان در زندگی دنیوی و حفظ آن تا لحظه مرگ است. بدیهی است که تحصیل ایمان حقیقی و بخصوص حفظ و نگهداری آن تا آخرین دم حیات، نیازمند مراقبت‌ها و دقت‌های فراوان است. حال کسی که به امید شفاعت می‌خواهد مرتکب معاصی صغیره شود آیا قطعاً می‌داند که از ارتکاب این گناهان صغیره و کوچک به گناهان کبیره و بزرگ و در نتیجه به کفر و بی‌ایمانی و یا حداقل شك و تردید در

عقاید کشیده نخواهد شد؟ و در لحظه مرگ، بی ایمان و یا با حالت شك و تردید از دنیا نخواهد رفت؟ گذشته از این، کسی که می‌داند شفاعت فیض و رحمتی است مخصوصِ آخرت، و در آنجاست که شامل حال بعضی از بندگان الهی می‌شود، و از طرفی قطع و یقین دارد که برای گنهکاران و مجرمین، قبل از قیامت یعنی در لحظه مرگ و در عالم برزخ نیز عذابهایی مثل سختی سكرات موت و جان‌کندن، فشار قبر و... در نظر گرفته شده است، چگونه ممکن است صرفاً به خاطر شفاعت احتمالی اخروی، خود را گرفتار این عذابها و سختیهای قبل از قیامت نماید؟ با توجه به مطالب فوق، شفاعت سبب جرأت بر گناه نخواهد شد، بلکه چه بسا امید بهره‌مندی از شفاعت اخروی و توجه به شرایط آن، خود سبب دوری از گناهان بسیار گردد.

* سؤال ششم: آیا شفاعت با بعضی آیات قرآن مثل آیه وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.^{۶۳} منافات ندارد؟ چرا که مفاد آیه این است که سرنوشت انسان تنها در گرو اعمال اوست و مورد شفاعت قرارگرفتن بعضی افراد و نجات یافتن آنها در قیامت، با این منافات خواهد داشت.

پاسخ: اگر در حقیقت معنای شفاعت دقت شود پاسخ این شبهه نیز همانند شبهات دیگر، واضح است؛ چرا که گفتیم شفاعت يك امر گزاف و بدون حساب و کتاب نیست، بلکه متوقف بر امور و شرایطی است که انسان بایستی در همین جهان آنها را کسب نماید و محتاج مراقبتها و اعمال خاصی است که قبلاً متذکر شدیم. از این رو در واقع باید بگوییم: اگر این شرایط و ویژگیها در کسی وجود داشته باشد، اما بازهم مشمول شفاعت الهی نشود و از عذاب‌رهایی نیابد، اینجاست که قانون لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى مورد ندارد (دقت شود).

* سؤال هفتم: اصولاً آیات چندی در قرآن کریم داریم که در آنها مسئله شفاعت انکار شده است.^{۶۴} بنابراین، مسئله شفاعت با نص صریح این آیات

.....

۶۳ - سوره نجم، (۵۲): ۳۹.

۶۴ - مثل آیات ۴۸، ۱۲۳ و ۲۵۴ سوره بقره که در آیه نخست می‌خوانیم: وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ

منافات دارد.

باسخ: چنانکه سابقاً اشاره کردیم هرگز نمی‌توان آیات قرآن را بدون در نظر گرفتن آیات قبل و بعد و یا بدون ملاحظه آیات دیگر و روایاتی که در رابطه با مفاد آن آیه است تفسیر کرد، و توضیح داد. و هم از این روست که رسول اکرم (ص) می‌فرمایند:

نَزَلَ الْقُرْآنَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا.^{۶۵}: بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را (تفسیر و) تصدیق می‌کند.

امیر المؤمنین (ع) نیز در نهج البلاغه می‌فرمایند: ... وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ.^{۶۶}

بعضی از آیات بعضی دیگر را بیان می‌کند و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد. با توجه به این امر نمی‌توان گفت که بعضی آیات قرآن به طور کلی مسئله شفاعت را رد می‌کنند، چرا که آیات فراوان دیگری که قبلاً بعضی از آنها را ذکر کردیم اصل مسئله شفاعت را - فی الجمله - اثبات می‌کنند، و علاوه بر این دیدیم که از سوی پیشوایان معصوم (ع) نیز که مفسران حقیقی کلام خدایند، روایات فراوانی در مورد شفاعت وارد شده است، تا آنجا که شاید بتوان گفت این روایات به حد تواتر رسیده است.

بنابراین نبایستی این آیات را به طور مطلق تفسیر و معنا کرد، چرا که: اولاً: آیات متعدد دیگری دال بر شفاعت داریم که می‌توانند به عنوان مخصص و مقید برای این عمومات و اطلاقات قرار گیرند. ثانیاً: آیاتی که ظاهراً نفی شفاعت می‌کنند در مقام نفی شفاعت استقلالی و



شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ. : بترسید از روزی که در آن هر کسی به جای دیگری مجازات نشود و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی نستانند و کسی یاری و کمک نشود.

۶۵ - قرآن در اسلام، علامه طباطبایی (ره)، ص ۴۵، به نقل از درالمنثور، ج ۲، ص ۸.

۶۶ - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۳۳.

بدون اذن الهی هستند که امثال قوم یهود و بنی اسرائیل بدان معتقد بودند.^{۶۷}

شفیعان کیانند؟

در مباحث گذشته با توجه به آیات قرآن تا حدودی ویژگیهای کلی کسانی را که در قیامت حق شفاعت دارند به دست آوردیم که کلی‌ترین و اصلی‌ترین این ویژگیها مأذون بودن از ناحیه خداوند و رضایت الهی بر شفاعت آنهاست:

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.^{۶۸}

شفاعت هیچ شفیع نمی‌تواند مگر بعد از اذن الهی.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا.^{۶۹}

در روز رستاخیز شفاعت هیچ کس سودی نبخشد، جز آنکه خدای رحمان به او اجازه شفاعت داده و سخنش مورد پسند او گردیده است.

در آیه زیر یکی از صفات کلی شفیع شاهد بالحق^{۷۰} بودن ذکر شده است:

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^{۷۱}

آنان که غیر خدای یکتا را به خدایی می‌خوانند، قادر بر شفاعت کسی نیستند مگر کسانی که از روی علم به حق شهادت دهند.

برای اینکه مصادیق واقعی مفاد این آیات الهی یعنی شفعاى حقیقی را بشناسیم ناچار بایستی به روایات مراجعه کرده بینیم مفسران واقعی آیات قرآن در این زمینه چه می‌فرمایند. در يك بررسی سطحی از روایات، بخوبی روشن می‌شود که بدون شك پیشوایان معصوم(ع) از مصادیق بارز و روشن شفعاى روز رستاخیز می‌باشند. در برخی از روایات گذشته که در آنها امام معصوم(ع) شفاعت را به

.....

۶۷ - به تفسیر المیزان ج ۱، ص ۱۶۷ مراجعه شود.

۶۸ - سوره یونس (۱۰): ۳.

۶۹ - سوره طه (۲۰): ۱۰۹.

۷۰ - مرحوم علامه طباطبائی(قده) می‌فرمایند که مراد از «شهادت به حق» اعتراف به توحید خداوند است (المیزان، ج ۱۸، ص ۱۲۷).

۷۱ - سوره زخرف (۴۳): ۸۶.

صورت جمع به خودشان نسبت می‌دهند و با تعابیر لَنَا شَفَاعَةٌ وَ نَشْفَعُ به این مطالب اشاره دارند و نیز در زیارت جامعه به این مسئله اشاره شده بود.

در باره شفاعت نمودن رسول اکرم (ص) نیز روایاتی ذکر گردید. علاوه بر اینکه گفته شده است بعضی آیات قرآن کریم نیز مانند آیه ۷۹ سوره اسراء^{۷۲} - که قبلاً بدان اشاره شد - و آیه ۵ سوره ضحی^{۷۳} ناظر به مقام شفاعت پیامبر اسلام (ص) هستند. و در مورد شفاعت کردن اهل بیت پیامبر اکرم (ص) از خود آن حضرت روایت شده است که فرموده‌اند:

... وَ يَشْفَعُ أَهْلُ بَيْتِي فَيُشَفَّعُونَ...^{۷۴}

(در قیامت) اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و شفاعتشان هم مقبول درگاه خداوند خواهد بود.

به طور کلی با توجه به آیات و روایات می‌توان گفت غیر از انسانها، فرشتگان، و از میان انسانها، افرادی همچون انبیاء الهی، علما، شهدا و مؤمنین در قیامت حق شفاعت دارند.^{۷۵}

در مورد شفاعت قرآن کریم نیز روایاتی نقل شده است.^{۷۶} اما گفتیم که ظاهراً این شفاعت غیر از شفاعت اصطلاحی است که مورد بحث ماست، و به معنای هدایتگری و سببیت برای نجات و فلاح است و به همین معناست که شفاعت به اموری مثل توبه، طاعة الله و... نیز نسبت داده شده است.

.....

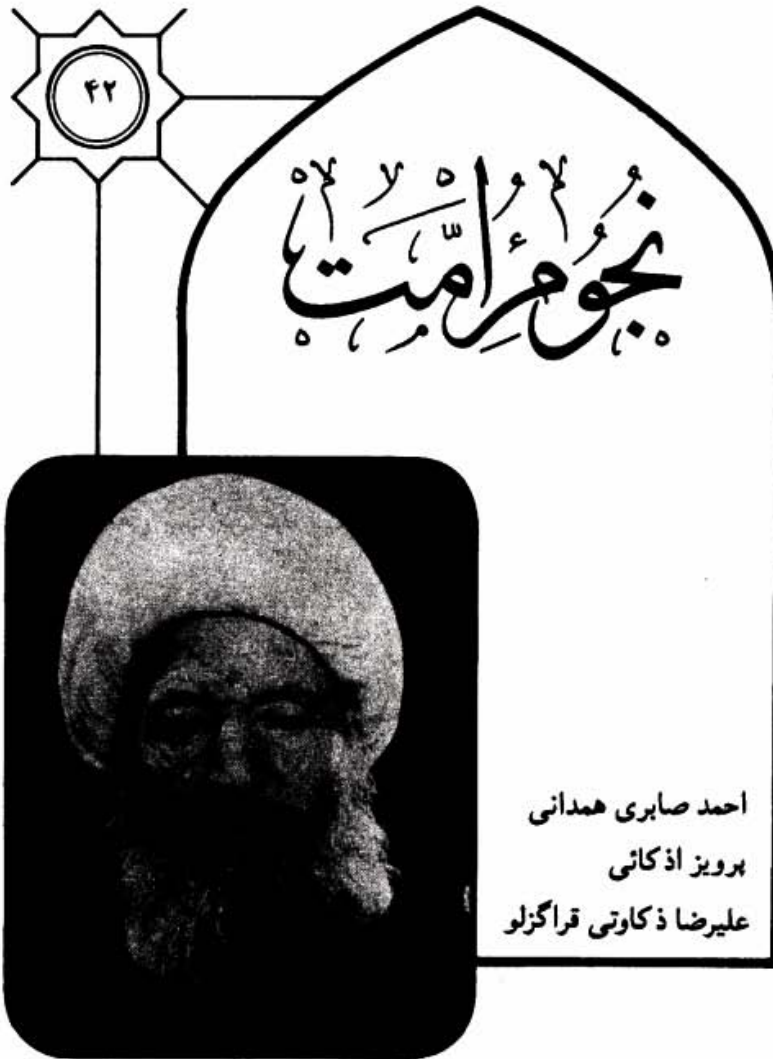
۷۲ - وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا.

۷۳ - وَ لَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.

۷۴ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۴.

۷۵ - در بحثهای گذشته به برخی آیات و روایات - در این باره - اشاره شد.

۷۶ - پیامبر اکرم (ص): تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ شَافِعٌ لِأَصْحَابِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۴۹ و ۲۵۱ (قرآن را فرا گیرید که برآستی در روز رستاخیز برای اصحاب و پیروان خویش شافع است) امیر المؤمنین (ع): اِعْلَمُوا أَنَّهُ (ای القرآن) شَافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ... وَإِنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَّعَ فِيهِ. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.



حضرت آیت الله العظمی آخوند ملا علی ہمدانی^۱

(رضوان الله علیه)

۱ - این شرح حال در سه بخش و یک خاتمه تنظیم شده؛ بخش اول آن اقتباس از کتاب تاریخ علمی و ادبی

بخش اول

مرحوم علی بن ابراهیم معصومی معروف به آخوند ملا علی همدانی در سال ۱۳۱۲ ق در یکی از قراء سرد رود به نام وَفَس به دنیا آمد و از همان اوان طفولیت آثار نبوغ و رشد در چهره اش نمودار بود. پدرش پس از چندی او را به یکی از علمای با تقوای محل (مرحوم آخوند ملا محمد تقی ثابتی پدر مرحوم میرزا محمد ثابتی همدانی) سپرد که تحت تربیت و تعلیم وی علوم مقدماتی را بیاموزد و پس از فرا گرفتن مقدمات، در اوائل جوانی به همدان رفت و نزد اساتید و علمای بزرگ همدان صرف و نحو و معانی بیان و سطوح فقه و اصول را بیاموخت. سپس برای

.....



همدان، نوشته حجة الاسلام و المسلمین آقای صابری همدانی است که خود ایشان در طی مقاله‌ای مرقوم فرموده‌اند و بخش دوم و سوم را به ترتیب آقایان پرویز ادکائی و علیرضا ذکاوتی قراگزلو نگاشته‌اند و در خاتمه از سخنان فقیه متبحر آیت الله شبیری زنجانی بهره برده‌ایم با تشکر از راهنمایی و اظهار لطف ایشان و همچنین دانشمند فرزانه جناب آقای مهندس حسین معصومی همدانی.

تکمیل مراتب علمی و آموختن کلام و فلسفه و علوم ریاضی و هیئت به تهران رفت، حدود پنج سال در تهران نزد اساتید فن و بالأخص حکیم و عارف، مرحوم حاج آخوند هیدجی کسب فیض کرد.

آخوند ملا علی همدانی در محاوره و صحبت‌هایش همواره یادی از حکیم هیدجی می‌کرد و نکاتی از حالات معنوی و روحی آن مرد عارف را بیان می‌نمود، از این مطلب می‌شود استفاده کرد که کاملاً تحت تأثیر معنویات و جذبات روحی آن مرد حکیم قرار گرفته بود و حلاوت آن حالات و توجهات معنوی را سالیانی در خود احساس می‌نموده. او در سال ۱۳۴۰ق با ورود مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم مانند بسیاری از فضلاء شهرستانها به قم عزیمت نمود و به استفاده از محضر آن عالم بزرگ پرداخت.

وضع زندگی و دوران تحصیل

وضع زندگی در دوران طلبگی مرحوم آیت الله آخوند همانند بسیاری از طلاب علوم دینی مخصوصاً بزرگان همدان مطلوب و رضایت بخش نبوده بلکه می‌توان گفت بسیار بد بود هر چند که اینگونه گرفتاریها و مشکلات، عشاق فضیلت و دانش را از ادامه راه و تلاش در رسیدن به کمالات علمی باز نمی‌دارد بلکه رنج و محنت لازمه سیر در معنویات است.

آن مرحوم به مدت ده سال در قم از محضر پر فیض مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری استفاده علمی کرد و خود از اساتید مشهور حوزه علمیه به شمار می‌رفت و مورد علاقه و احترام بزرگان و فضلا بود و تدریس شرح لمعه به وی اختصاص داشت، بسیاری از فضلا شاگرد وی بودند و ایشان همان وقت مکاسب و کفایتین را نیز تدریس می‌کرد هر چند که درس کفایه مرحوم محقق زاهد، آیت الله امیرزا محمد ثابتی همدانی رفیق و صدیق و هم بحث مرحوم آخوند، امتیاز خاصی داشت.

در سال ۱۳۵۰ق مردم همدان از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم تقاضا نمودند که آخوند ملا علی به همدان موطن اصلی

خود برگردد و تمشیت امور دینی و تدریس حوزه علمیه همدان را بر عهده گیرد، مرحوم حائری این تقاضا را پذیرفت و به پیشنهاد ایشان، آخوند به همدان اعزام گردید. استادش در این باره فرمود: من مجتهد عادل را برای مردم شهر همدان فرستادم. آن روز در همدان مانند گذشته اش شخصیت‌های بزرگ علمی و ادبی و فقیه و فیلسوف همچون مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد جولانی و حاج شیخ علی دامغانی و... می‌زیستند ولی طولی نکشید مرحوم آخوند بر همه تقدم و تصدّر یافت و مشار بالبنان گردید و تدریس مدرسه آخوند ملا حسین - که بعداً خودش آن را تجدید بنا کرد - از آن وی گشت و ازدواج او با دختر حاج شیخ ربیع همدانی که از عباد و زهاد بود بر موقعیت و شخصیت او افزود.

بدون شبهه و اغراق، مرحوم آخوند از نظر علمی، فقیه جامع و متبّع و متضلع بود. علاوه بر مقام فقهی و اصولی در فلسفه و رجال و تاریخ ادبیات مخصوصاً در تفسیر بسیار نیرومند بود، ساعتها با وی در تاریخ و رجال و ادبیات صحبت می‌شد در همه اینها مطالب تازه و سودمند داشت.

مرحوم آخوند ملا علی همدانی بسیار زحمت کش و پر مطالعه و پر کار بود، همواره کتابی از تفسیر و رجال و فقه در دست او دیده می‌شد که مشغول مطالعه آنها بود و هر جا را هم که مطالعه می‌فرمود نشان می‌گذاشت. یکی از خصوصیات علمی آن مرد بزرگ این بود که اگر مطلب تازه و مهمی را مطالعه می‌کرد برای کسی که حضورش می‌رفت آن را بیان می‌کرد تا هم در ذهن خودش بماند و هم دیگران استفاده کنند.

ویژگیهای اخلاقی

مرحوم آخوند همدانی به علت داشتن محاسن و ویژگیهای اخلاقی، در مدت کوتاهی محبوب خاص و عام گردید و اینک برخی از آن ویژگیها:

زهد

زهد واقعی و ساده زیستی این فقیه بزرگ تا آخر عمر ایشان زبانزد مردم بود، هیچ وقت آن روش الهی را در زندگی - علی رغم همه دگرگونیهای اجتماعی و فردی -

از دست نداد، زندگی متعارف و مرضی عندالله و عندالناس داشت، هر کس به حضورش می‌رفت ارادت و علاقه‌اش به او بیشتر می‌شد و چون برمی‌گشت می‌گفت: «شنیدن کی بود مانند دیدن.» و به مضمون حدیث «کونوا دعةً للناس بالخير بغير الاستتكم»^۲ مردم را با عمل نیکوی خویش دعوت به خیر و صلاح می‌کرد.

طرز برخورد

بامردم برخوردی درخور شأن آنان داشت و هیچ وقت به بهانه قلت وقت و عدم فرصت از مردم جدا نشد و با علما و بزرگان برخوردی مناسب و رفتاری متین داشت و احترام خاصی برای آنها در نظر می‌گرفت و هیچ وقت دانسته و یا ندانسته عظمت و شهرت او عامل تحقیر دیگران نمی‌شد.

توجه و علاقه به طلاب و ارباب فضل

مرحوم آخوند با طلاب و شاگردان خود بسیار صمیمی و رفیق بود، هر طلبه‌ای بدون ترس و رعب می‌توانست خواسته‌های خود را بیان کند. نسبت به واردین از علما و طلاب که تابستانها به همدان می‌آمدند توجه خاصی داشت و در تأمین رفاه و امکانات آنان در حد توان اقدام می‌نمود و دستور می‌داد. او که خود بهره‌کاملاً از فضل و دانش داشت ارباب فضل و دانش را هم دوست می‌داشت به تعبیر جامع تنها دانش دوست و فقاقت دوست نبود بلکه دانشمند و فقیه دوست هم بود و به آنان احترام می‌کرد و مقام علمی هر کس را می‌ستود. هرگز از بیان فضیلت دیگران امتناع و ابا نداشت، بارها از ایشان شنیده شد که از مقام فقهی و اعلیت مرحوم آقای بروجردی - که هنوز در بروجرد زندگی می‌کرد و حرفی از آمدن او به قم در میان نبود - سخن می‌گفت.

جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای کریمی جهرمی نقل می‌نمودند:

محضر آیت الله العظمی گلپایگانی مشرف شده بودم. سه تن از اخیار و اتقیاء همدان که آثار صلاح و تقوا در سیمایشان هویدا بود خدمتشان بودند. یکی از

.....
۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۵.

ایشان می گفت: به مرحوم آخوند گفتم: من مقلد آقای گلپایگانی شده‌ام. ایشان فرمود: خوب کردی، آقای آقا سید محمد رضا از جوانی اهل زهد و تقوا بود.

همو نقل می کرد: یکی از فضلاء همدان می گفت:

مرحوم آخوند مکرر می پرسیدند: درسهای حج آقای گلپایگانی چاپ نشده است؟ و با این پرسش اهمیت این کتاب را برای شخص خویش - بیان می کرد. مرحوم آخوند خدمت گذاران دین و مذهب را بسیار احترام می کرد.

حجت الاسلام ناصرالدین انصاری نقل می کرد:

مرحوم آیت الله آخوند گاهی بوسیله نامه از احوالات پدرم - مرحوم حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمد علی انصاری قمی - جويا می شد، هرگاه کتابی از تألیفات ایشان از چاپ در می آمد، مرحوم آقای آخوند بیشترین تعداد از آن کتاب را تهیه و به دیگران هدیه می کرد.

بسیاری از علما و مدرسین حوزه علمیه نجف و قم تابستانها به همدان می آمدند و گاهی میهمان خود مرحوم آخوند بودند و معظم له بعضی اوقات امامت مسجد خویش را به آنان واگذار می کرد تا مردم از معنویات و فیوضات آنان بهره مند گردند.

سالی که مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری به همدان تشریف آورد مرحوم آقای آخوند دستور داد مسجد جامع را برای امامت ایشان مرتب کردند و خود نیز جماعت مسجدش را ترك کرد و چندین شب در نماز جماعت ایشان شرکت کرد و به وی اقتداء نمود. یکی از شاگردانش به وی گفت: آقا شما خیلی بذل جاه می کنید حتی نماز جماعت خود را هم ترك و تعطیل کردید! در جواب فرمود: چه جاهی، چه مقامی؟ آقا سید محمد تقی خوانساری شخص بزرگیست مناسب است ایشان امامت کنند.

لطیفه های مرحوم آخوند

از سجایای بسیار ظریف مرحوم آخوند که در دیگران کمتر دیده شده، لطایف و ظرافت گوئیهای علمی و ادبی وی بود که در مواقع متناسب می گفت و گاهی در

مباحثات عقیدتی، با همین لطیفه‌ها طرف را محکوم می‌کرد.

روزی یکی از طلاب فاضل قم که تابستان به همدان رفته بود مطلب خیلی جالب و عجیبی را در مدرسه بیان کرد که مورد شگفت حضار قرار گرفت، آقای آخوند پرسید: آقا این مطلب را از کجا نقل می‌کنی؟ گفت: مشاهد مشرف بودم، کتابی در کتابخانه آستان قدس خواندم به نام مرآت‌الخیال از آنجا نقل می‌کنم. آقای آخوند فوری فرمود: بلی اینگونه مطالب باید در مرآت‌الخیال باشد، حضار خندیدند.

باز فردی مطلب اعجاب‌انگیزی نقل کرد. آقا پرسید: این حرف در کجاست؟ گفت: در جلد حیوان سبزواری، فرمود: بلی این مطالب باید در جلد حیوان نوشته شود.

عرفان و معنویات

آخوند ملا علی همدانی اهل دعا و ذکر و تهجد بود و طلاب را هم به تهجد تشویق می‌فرمود. از بزرگان نقل می‌کرد طلبه‌ای که در دوران طلبگی نماز شب نخواند به جایی نخواهد رسید و عاقبت خوبی نخواهد داشت. او هر روز دعای صباح را بعد از نماز صبح از حفظ می‌خواند و حال خوشی هم داشت در یکی از مسافرتها به همدان حضور ایشان بودم و صدای دعای صباح ایشان در ما اثر عمیق معنوی داشت.

مرحوم آخوند در عرفان خیلی تحت تأثیر حکیم هیدجی قرار داشت، غالباً نکته‌های عرفانی و معنوی از ایشان نقل می‌کرد و چند بیت ترکی از اشعار فلسفی و عرفانی حکیم هیدجی را می‌خواند از جمله:

اولماز اولاً گل تَکَن، تَکَن گل گر استرن آغلا استرن گل

یعنی ممکن نیست گل، خار و یا خار، گل شود خواهی گریه کن یا بخند.

مرحوم آخوند در موعظه و منبر باید گفت همانند مرحوم شیخ جعفر شوشتری بود. سخنان و بیانات حکمت آمیز و مؤثری داشت که همه را تحت تأثیر قرار می‌داد، شبهای جمعه در مسجد خودش بعد از نماز در حالی که در داخل

محراب نشسته بود، صحبت می کرد و بیشتر به تفسیر آیات قرآنی توجه داشت. یکی از آقایان وقتی پرسید: آقا شما منبر هم تشریف می برید؟ فرمود: نه من منبر نمی روم، زمین می روم!

طبع شعر

مرحوم آخوند علاوه بر ذوق فقهاتی، خالی از طبع شعر هم نبود. گاهی در مذاکرات و مباحثات ادبی بعضی از اشعارش را می خواند، متأسفانه شعرهایش تاکنون گردآوری نشده است. نمونه ای از آن، چند بیت عرفانی است که با تخلص «فنا» سروده است:

به خرابیات روم بهر پرستاری دل	به بر پیر برم شکوه ز بیماری دل
اشک من سرخ رخم زرد شد و موی سفید	چه کنم، چاره چه سازم ز سیه کاری دل
خواب هرگز نکند آن که دلش بیدار است	ما نکردیم شبی صبح به بیداری دل
ای فنا چاره دردت نتوان کرد مگر	اشک خونین و دعای سحر و زاری دل

کوتاه سخن اینکه مرحوم آخوند ملا علی همدانی يك مجتهد وارسته و فقیه کامل به تمام معنی بود که در این اواخر در همدان زندگی کرد، رحمة الله علیه.

خدمات علمی و فرهنگی

مردم همدان و غرب کشور در کارهای دینی و اجتماعی اکثراً به مرحوم آخوند مراجعه می کردند آن مرحوم هم در حد توان به کارها و نیازهای مردم و خدمات دینی می رسید.

از جمله خدمات ایشان تجدید بنای مدرسه آخوند است که داشت به صورت مخروبه ای در می آمد. مرحوم آخوند بعد از بیستم شهریور ۱۳۲۰ اقدام به تجدید بنا کرد و به کمک مردم خیر همدان مدرسه تجدید بنا شد و خانه مجاور آن هم بر آن ضمیمه گشت.

یکی دیگر از خدمات ارزنده آخوند همدانی تأسیس کتابخانه غرب همدان در مجاورت مدرسه است که نسخه های خطی نفیس و گاهی منحصر به فرد دارد.

هسته اصلی کتابخانه و نسخه‌های نفیس آن از کتابخانه مرحوم حاج محمد جعفر مجذوبعلی شاه است که در قریه بوبوک آباد در ۴۰ کیلومتری همدان قرار داشت، این کتابخانه چهار هزار کتاب خطی و غیر خطی بسیار نفیس داشت ولی در جنگ جهانی اول دچار خسارت و بعدها پوسیدگی گردیده بود و من مکرر از این کتابخانه بازدید کرده بودم و به وضع رقت بار آن تأسف و تأثر داشتم. مرحوم آخوند به کوشش یکی از منصوبین مجذوبعلی شاه کتابها را به همدان انتقال داد و بدینصورت کتابخانه غرب همدان به وجود آمد و ماهها در اصلاح و نظم کتابها زحمت کشیده شد تا کتابها قابل استفاده گردید و فهرست منظمی به قلم مدیر کتابخانه تنظیم شده و به چاپ رسیده است.

آثار علمی مرحوم آخوند

کثرت مشاغل درسی و بحث و رسیدگی به امور دینی مردم در هر که باشد طبیعی است که مانع پرداختن به تألیفات و تصنیفات بزرگ - که فراغت بیشتر لازم دارد - خواهد شد به همین جهت آثار قلمی از ایشان به چاپ نرسیده است ولی با وجود این تألیف رساله‌های متعددی از مرحوم آخوند نقل شده و بعضی را شخصاً از ایشان شنیدم^۳

پیامی از امام خمینی و آخوند(قده)

در اوائل نهضت انقلاب اسلامی که رهبر انقلاب امام خمینی(قده) برپیکر نظام طاغوتی می‌تاخت و بدون ترس و وحشت با اعلامیه‌های تند و نطقهای آتشین مردم را از جنایت و خیانت دودمان پهلوی وابسته به غرب آگاه می‌ساخت این اقدام شجاعانه در نظر بعضی از علمای سالخورده که تا آن روز مبارزه سیاسی ندیده بودند در عین حال که به اجتهاد و تقوا و افکار بلند امام معتقد بودند ولی از چنین اقداماتی هراس داشتند که مبدا انقلاب به پیروزی نرسد. مرحوم آخوند قدس سره در این رابطه پیامی برای امام می‌فرستند و در آن این تعبیر را می‌آورد: ای ابوذر

۳ - فهرست تألیفات آخوند در بخش دوم مقاله به طور مستوفی آمده است؛ لذا از ذکر آن در اینجا خودداری شد.

قدری یواش و آهسته.

رهبر کبیر انقلاب رحمة الله عليه در جواب، این پیام را برای آقای آخوند همدانی می‌فرستند: ای سلمان قدری تو هم حرکت کن.
این دو پیام موقعیت انقلابی حضرت امام و عظمت روحی و بزرگی او و همچنین مقام والای آخوند قدس سرهما را می‌رساند.

وفات

در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی به علت کسالت و کهولت و بیماری که در ایران معالجه آن مؤثر نشد ناچار جهت مداوا به انگلستان رفتند و پس از عمل جراحی، بهبودی نسبی حاصل شد ولی در این اثنا به مرض ذات‌الجنب مبتلا گشت و چشم از جهان بر بست و دنیایی از فضیلت و تقوا و فقاہت را با خود در زیر خاک نمان ساخت.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى. (طه: ۵۵).

پیکر پاکش به ایران انتقال یافت و در مسیر راه به همدان با استقبال و احترام فوق‌العاده مردم روبرو گشت و در همدان تشییع با شکوهی به عمل آمد و طرفداران انقلاب اسلامی به برکت این پیکر شریف تظاهرات بی‌سابقه‌ای علیه رژیم طاغوت به راه انداختند و سرعت بیشتری به انقلاب بخشیدند و در قبرستان شهدای همدان به خاک سپرده شد و مزارش مورد توجه و زیارت مؤمنین است رضوان الله تعالی علیه.

بخش دوم

أ: احوال و آثار

یکی از علمای بزرگ تشیع ایران در نیمه دوم سده چهاردهم هجری قمری، بزرگترین مرجع واپسین تقلید در همدان، روحانی محبوب، عالم ربانی و عارف صمدانی، آخوند ملا علی معصومی همدانی قدس سره بود که به سال ۱۳۱۲ هـ ق در يك خانواده کشاورز و در یکی از روستاهای همدان زاده شد.

پدرش زارعی زحمتکش بود که پنج فرزند پسر از او باقی ماند، و از آن میان علی، اشتیاقی به تحصیل علوم پیدا کرد و يك چند دوران صباوت را نزد روحانی زادگاه خود آموزش دید، و در اوان شباب بود که به همدان هجرت گزید. (۱۳۳۰ق) در آن شهرستان، چهار - پنج سالی با تحمل شداید و مشقات از فواید مقدمات عربی - نزد میرزا عبدالرزاق حائری - و مبانی اصول و فقه و معانی و بیان و منطق بهره یافت. استاد وی در این دوره، خصوصاً ملای عارف حاج شیخ عماد الدین علی گنبدی (م ۱۳۶۷ق = ۱۳۲۸ش) بود و جز او نیز تا آنکه برای تکمیل آموخته‌ها و تحصیل دانش ریاضی و علوم کلامی و حکمت به تهران عزیمت نمود. (۱۳۳۵ق) در آنجا به حلقه درس آخوند ملا علی عبدالنبی نوری (ره) پیوست، علوم نقلی را نزد آن استاد، و علوم عقلی را نزد حاج آخوند هیدجی معروف (ره) بیاموخت و بر این مدت تلمذ نیز پنج سال پایید (۱۳۴۰ق) سپس هنگامی که مرجع بزرگ زمان - آیت الله حاج شیخ عبدالکریم بن محمد جعفر مهرجردی یزدی حائری (ره) متولد حدود (۱۲۸۰ق - م ۱۳۵۵ق = ۱۳۱۵ش) بعد از اسفار متعدد خود از اراک به عتبات و بالعکس، سرانجام در سال ۱۳۴۰ق به قم رفت و در آنجا بماند و حوزه علمیه آن شهر را پایه گذاشت آخوند ملا علی همدانی به محضر ایشان شتافت و حدود ده سال در قم، در درس فقه و اصول فقید آیت الله حائری شرکت نمود. و در عین حال خود از مدرسان برجسته معقول و منقول حوزه علمی قم به شمار می‌آمد، و نیز از مکتب اخلاقی حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی صاحب اسرار الصلوه استفاده و استفاضه نمود.

بنای کار آیت الله حائری، همواره بر تأسیس حوزه‌های علمیه - بویژه در شهرستانها - و توسعه مدارس طلاب و توجیه مدرسان و تشویق مبرزان به پیروی از مقاصد عالی اسلامی بود. از این رو به توصیه آن فقید و بنا به خواهش اهالی همدان، آخوند ملا علی معصومی به همدان آمد و قبولی عام یافت.

سالی چند در سهری شدن دوران اختناق رضاخانی نگذشت (۱۳۲۰ش) که آخوند ملا علی، کمر همت بر مرمت مدرسه مخروبه آخوند محمد حسن بن احمد حسینی مختارانی متخلص به «مجرم» همدانی (متوفای حدود ۱۲۷۵ق) صاحب

زیستنامه «مصائب العلماء» (خطی کتابخانه آخوند)، در محلت «حاجی» همدان، بست و آن را بازسازی نمود (۱۳۲۱ - ۱۳۲۳ ش) که به نام خود او آخوند استمرار و اشتهار یافت و بدین سان حوزه علمیه همدان (غرب) بنیاد گرفت ساختمان و گسترش مدرسه آخوند به همین فقره پایان نپذیرفت. ازدیاد طلاب و احتیاج به غرفات مسکونی برای ایشان برخی از همسایگان نیکوکار آنجا (حاج محمد جواد کرمانشاهی) را واداشت که حیاط وسیعی را به مدرسه واگذارد که از آن رواق‌ها و اطاق‌ها و بویژه ایوان و ساختمان کتابخانه معروف «آخوند» یا «غرب» پدید آمد (۱۳۳۲ ش) اما کتابخانه آخوند که خود داستانی مفصل دارد یکی از بنیادها و ثمره زحمات و نمونه خدمات برجسته شادروان آخوند ملا علی است، اجمالاً اینکه این تهیه و تکمیل کتب و کتابخانه بر حسب ضروریات تحصیلی و تعلیمی هم از آغاز کار وجه همت ایشان قرار گرفت، مدرسه سابق چند صد جلدی بیش کتاب نداشت که در سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۵ ش یکی از یاران جوان شادروان آخوند در آن زمان روحانی عارف و فاضل، فقید میرزا علی اصغر ذکاوتی قراگزلو (۱۲۹۴ - ۱۳۳۱ ش) متخلص به زمزم همدانی (پدر نویسنده و ادیب معاصر آقای علیرضا ذکاوتی قراگزلو) چون از وضع اسف بار کتابخانه عارف شهیر و عالم حکیم میرزا محمد جعفر کبودرآهنگی (مجدوب علیشاه همدانی) (۱۱۷۵ - ۱۲۳۹ ق) آگاهی و نگرانی داشت - زیرا خود از منسوبان وی بود و چون در وقفنامه کتابخانه مجدوب آمده بود که مجتهد زمان در همدان می‌تواند اعمال اشراف و نظارت بر آن نماید - به اشارت آقای آخوند رحمه الله شادروان ذکاوتی، همتی شگرف نمود و بازمانده آن کتابخانه ۴۰۰۰ جلدی پیشین را که در واقع اینک یک گاری ورق پاره بیش نمانده بود از بوبوک آباد کبودرآهنگ به حوزه علمیه آخوند انتقال داد و با کار توانفرسای فنی و کتابشناسانه از آن مورقات، چهار صد نسخه خطی نفیس بازسازی کرد که اینک در فهرست نسخ خطی کتابخانه مزبور شناخته آمده است و همان پایه و شالوده کتابخانه‌ای گردیده که سپس با افزایش کتب چاپی و خطی دیگر و با اهدای مجموعات برخی از معاریف همدان (از جمله ۲۰۰۰ جلد اهدایی خود آقای آخوند) و مراجع دانشگاهی و جز اینها امروزه با ۱۵۰۰۰ جلد کتاب خطی و چاپی

عربی و فارسی و فرنگی و ادواری‌ها به مشابه بزرگترین و معتبرترین کتابخانه حوزه‌ای «غرب» ایران شناخته گشته و همانا که از مصادیق عینی و بارز آن آثارنا تدل علینا است.

ب: تعلیم و تربیت

آثار آخوند ملا علی محدود بدانچه از نمونه‌های عینی یاد شد، نمی‌گردد چه آنکه خدمات تعلیمی، تدریسی و تألیفی وی نیز بسی در خور نگرش و ستایش است آخوند که در امر بنیاد حوزه علمی و کتابخانه معتبر وابسته بدان، به استادش، فقید آیت الله حائری، تاسی نموده بود از آغاز کار، مجدانه عهده دار تدریس و تعلیم طلاب گردید. بسیاری از فضلاء ممتاز کنونی از محضر تدریس و تعلیم وی دانش آموخته شدند و بسیاری از آنان به حوزه‌های علمی قم و نجف و جز اینها اعزام گردیدند و ارتقاء یافتند در این خصوص بسنده است که تنها نام دو تن از برجسته‌ترین شاگردان آخوند همدانی را و البته از درگذشتگان یاد کنیم و آن دو شادروان ابوذر زمان آیت الله میر سید محمود طالقانی طاب ثراه (در قم) و دیگری شهید دکتر محمد مفتاح - ره - (در همدان) بودند.

یکی دیگر از خدمات فرهنگی یا آثار معنوی آقای آخوند - که نباید ناگفته گذاشت - همانا تأسیس مجله پیک اسلام بود که همچون ارگان حوزه علمیه و کتابخانه مدرسه «غرب همدان» به زعامت ایشان و زیر نظر هیأت تحریریه (که راقم این سطور هم عضو آن هیأت بود) تا شش شماره از دی ماه ۱۳۴۱ تا مهر ماه ۱۳۴۲ ش انتشار یافت.

با آنکه کوششهای عمده آخوند مصروف تعلیم و تربیت طلاب فاضل و دانشور می‌شد و از نگارش رسالات به سبب یا به بهانه مکرر نویسی طفره می‌رفت، باز این تألیفات را می‌توان از آن بزرگوار یاد کرد:

۱- رساله در اجتهاد و تقلید؛

۲- رساله در حالات ابو بصیر صحابی؛

۳- رساله در لباس مشکوک؛

- ۴- رساله در قاعده لا ضرر و لا ضرار؛
 ۵- رساله در عصیر عنبی و زبیبی و تمری؛
 ۶- رساله در کلام نفسی؛
 ۷- رساله در اطراف حالات اصحاب اجماع و تفضیل و بعض فوائد رجالیه؛
 ۸- رساله اسرار الصلاة؛
 ۹- رساله اربعین حدیثاً؛
 ۱۰- رساله در حبط و تکفیر؛
 ۱۱- رساله در بیان «عدة» کافی؛
 ۱۲- حاشیه بر رساله انیس التجار نراقی؛
 ۱۳- حاشیه بر عروة الوثقی سید کاظم یزدی؛
 ۱۴- تقریرات فقه و اصول آیت الله حائری؛
 ۱۵- اشعار.

و این جالب نظر است که آقای آخوند غزلیات و قطعاتی سروده که در آنها فنا تخلص نموده. اینک برخی از آنها در اینجا و آنجا پراکنده است خصوصاً غزلی با ردیف «دل» زبانزد صاحب‌دلان می باشد.

ج: وفات

ذوقی شاعر معاصر همدان چنین سروده است:

در دامن الوند که شهر همدان است

ز آیات خدا «آیتی» امروز عیان است

«آخوند» لقب نام «علی»، مظهر تقوی

در علم و یقین، چشم و چراغ همگان است

آن بزرگوار پس از يك بیماری شدید که برای معالجه به لندن برده شد در

۵۷/۴/۳۱ (۱۶ شعبان ۱۳۹۸) در گذشت و جنازه اش برای دفن به همدان منتقل

گردید.

بهتر است در فرجام کلام، رشته سخن را در خصوص آیت الله العظمی آخوند ملا علی همدانی به حضرت آیت الله مرعشی نجفی رضوان الله تعالی علیه بسپاریم که در بیان موجز و منجز سنگ نبشته مرقد (يُزَارُ وَيُتَبَرَّكُ) آن بزرگوار از جمله چنین فرموده است:

هذا مغرب شمس العلم و الحكمة و التقوى، رجل الرجال و الدرايه، بطلُ الحديث و الرواية طودُ الفضل و جوهرُ الفقه، فقه الاصول و اصل الفروع الحبرُ الجليل و البحّاثُ النقاد النبيل، باني المدرسة الدينية ببِلدة همدان، و القائم باحياء حوزتها العلمية و تاسيس مكتبتها المنيفه، و المرَبّي في حُجر تربيتِه جماعة من الأعاظم و الأعلام... .

د - فرزندان

از جمله باقی صالح شادروان آخوند ملا علی همدانی سه فرزند ذکور بود: حسن معصومی که در پیکار با رژیم ستمشاهی به شهادت رسید. (۱۳۵۳ش) محمد معصومی که خدمت دبیری را پیشه‌مند است، و امانجل فاضل آقای آخوندمهندس حسین معصومی همدانی (زاده ۱۳۲۷ش) مدرّس تاریخ و فلسفه علم در دانشگاه صنعتی شریف، دانشور و پژوهشگر و ویراستار فرزانه معاصر حفظه الله تعالی است.

بخش سوم

از بنده (علیرضا ذکاوتی قراگزلو) خواسته‌اند که بعضی خاطرات و نیز برداشتی که از شخصیت مرحوم آیت الله العظمی آقای آخوند ملا علی همدانی داشته‌ام برای انتشار بر روی کاغذ بیاورم. حقیقت این است که این کار برای من دشوار است. بسیار کسان هستند که با ایشان تماس نزدیکتر داشتند و اولی هستند و از همه سزاوارتر فرزندان شایسته آن بزرگوار می‌باشند که در این باب سخن بگویند.

از روزی که چهار پنج ساله بودم و همراه پدرم به مدرسه آخوند رفتیم و مرحوم آقای آخوند يك كتاب الفیه جلد زرکوب قشنگ به من مرحمت

کردند (۱۳۲۷) تا آخرین سالهای عمر ایشان (خصوصاً از ۱۳۴۷ به بعد) که هفته‌ای يك یا دو بار یکی دو ساعت یا بیشتر به خدمت ایشان می‌رسیدم جز نیکی و نورانیت و هدایت و بزرگ‌منشی و افاضه علمی از ایشان ندیدم و آنچه که اخلاق پیغمبری می‌نامند می‌توانم بگویم شمه‌ای در ایشان دیدم. انسانی بود وارسته، پرهیزگار، خوشخو، آرام، مهربان، متین، موقر، درد آشنا و اهل تحمل و مدارا. در حقیقت نمونه‌ای بود از مؤمن آنچنانکه در فرهنگ دینی - عرفانی ما مطرح شده است. مسلماً کسب آن خصوصیات بر اثر ریاضت‌های دراز مدت شرعی و نیت پاک و هدف بلندی بود که آن بزرگوار از آغاز داشته است.

بارها یاد می‌کرد از ماه رضانی که با یکی دو من بلغور - که مادرش از ده به قم فرستاده بود - گذراند، و يك دوره قوانین مرحوم میرزای قمی را که آن موقع درس می‌خواند (حدود هیجده سالگی) مرور کرد و نیز می‌فرمود دوره هفتگی با همدرسها داشتیم که هر هفته یکی از ما محض تمرین، برای همان عده معدود، منبر می‌رفتیم. فرمود: من خطبه‌ای از نهج البلاغه را از حفظ کرده بودم و اتفاقاً در هفته‌ای که نوبت من بود برای رفقا منبر بروم، میرزا عبدالوهاب (وکیل همدان) هم در آن موقع در قم بود و در آن مجلس شرکت کرده بود و از اینکه طلبه جوانی همدانی خطبه نهج البلاغه را از حفظ با تمام شرایط درست می‌خواند و تفسیر می‌کند بسیار خوشحال شده، نزد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری از ایشان تعریف می‌کند. حاج شیخ عبدالکریم در حضور میرزا عبدالوهاب، طلبه جوان (یعنی همان آقای آخوند بعدی) را تشویق می‌نماید، ولی در خلوت به طلبه جوان تذکر می‌دهد که دلم می‌خواهد تو درس بخوانی و فقیه شوی. این را باید توجه داشت که استاد برجسته و ژرف اندیش و آدم شناسی مثل حاج شیخ عبدالکریم یزدی دریغش می‌آمد که استعداد نادری مثل استعداد آن طلبه جوان در سطح پایین بماند.

هر چه در این باغ نشانت دهند گر نستانی به از آنت دهند
با همین زمینه بود که بزودی آقای آخوند یکی از برجسته‌ترین مدرسان قم شد که بسیاری از علمای بزرگ و برجستگان حوزه، درس ایشان را گذرانده‌اند.

مرحوم آقای آخوند بر این نکته - که طلبه باید هدفش درس باشد و با ریاضت و زحمت درس بخواند - خیلی تأکید داشتند. به مزاح می‌فرمودند: در دوره ما، زیرانداز طلبه حصیر بود و آخرین آمار طلاب - روزی که حاج شیخ عبدالکریم مرحوم شد - هزار و دویست نفر بود و در دوره مرحوم آیت الله بروجردی زیرانداز طلبه‌ها زیلوی نخی شد و آمار طلبه‌ها به چند برابر رسید مع الوصف کیفیت آن هزار و دویست نفر را نداشتند، چرا که با (آسایش) درس خواندند.

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوه زندان بلاکش باشد

باز در این جا نکته‌ای هست که مگر روی زیلوی نخی نشستن عیبی دارد؟

پاسخ این است که خیر مطلقاً اما برای چه کسی و با چه اهدافی؟

این عبارت معروف را شنیده‌اید: حسنات الأبرار سیئات المقربین.

مرحوم آیت الله العظمی آخوند ملا علی گذشته از مراتب فضیلت و احاطه بر جمیع علوم اسلامی - که يك مجتهد مبرز و طراز اول باید بداند - عمیقاً بر ادبیات فارسی و عربی و حکمت و عرفان (نظری و عملی) معرفت داشت و حتی به هیئت قدیم و علوم غریبه آشنا بود. شعر فارسی را دوست می‌داشت و گاه نکته‌هایی بر بعضی ابیات می‌گرفت که از ذوق نقد الشعرش حکایت می‌کرد. جسارتاً در حضور ایشان روزی در ترجیح سعدی بر حافظ سخن گفتم، ایشان حافظ را برتر می‌شمردند که او چیز دیگری است. این شعر حافظ را کراراً از ایشان شنیدم:

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

به طهارت گذران منزل پیری و مکن خلعت شیب چو تشریف شباب، آلوده

کراراً در منبر می‌فرمودند که اول مرحله سلوک، یقظه است و در باره آنکه مقدمه یا نتیجه توبه است (به دو تعبیر) مفصل صحبت می‌کردند. اما در جلسات خصوصی پس از آنکه می‌فرمودند اول مرحله سلوک، یقظه است این شعر حافظ را هم زمزمه می‌کردند.

آمد افسوس کسان مغبجه باده فروش گفت: بیدار شو ای رهرو خواب آلوده

نکات و حکایاتی از مرحوم شیخ محمد بهاری و حاج آقا رضا همدانی فقیه پارسا به یاد داشتند و ذکر می‌کردند که حقیقتاً حال شنونده را عوض می‌کرد. اصلاً خصوصیت مجلس ایشان - چه بر منبر و چه در جلسه خصوصی - این بود که آدم را به یاد خدا می‌انداخت. تا در حوزه جاذبه شخصیت ایشان و گفتار ایشان بودی با خدا بودی.

اینکه می‌گویند: نشستن نزد عالم ثواب دارد و نگاه کردن به چهره عالم ثواب دارد، از همین لحاظ است که چیزهایی هست چشیدنی و دیدنی، نه گفتنی و نوشتنی. آیا مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و سید عبدالحمید گروسی و آخوند ملا فتحعلی عراقی و میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که این قدر شهرت دارند و این قدر نفوذ داشته‌اند، روی کثرت تألیفات یا تعداد شاگردان بود؟ ابدأ اینها يك نوع نفوذ حضوری داشتند که جز به جذبه ربّانی نتوان تعبیر کرد و مرحوم آخوند ملا علی همدانی هم از همین علمای ربّانی بود. آن مرحوم به درس خیلی اهمیت می‌داد و همیشه قبل از درس مطالعه می‌کرد و در مورد طلاب تأکید داشت که حتماً درس بخوانند. روزی يك طلبه مسن را اسم برد (با توجه به آنکه او را می‌شناختم) فرمود: این می‌آید مدرسه چکار کند؟ سی سال است آمده، حالا معالم دستش گرفته است، سی سال دیگر بیاید به کفایه نخواهد رسید. ولی به طلاب درسخوان و زحمتکش خیلی توجه داشت. حتی وقتی آنان به قم یا تهران منتقل می‌شدند باز از یادشان نمی‌برد. با اهل فضل اگر هم معمم و روحانی نبود لطف و محبت داشت. شکفتگی و رو گشادگی از صفات مؤمن است و آن بزرگوار همواره چنین بود، حتی بعد از آنکه آن داغ بزرگ را تحمل کرد، هنوز روحیه مزاح و خوش طبعی خود را حفظ کرده بود. با هر کس از کودک تا پیر و زن و مرد و عالم و جاهل، مراجع و افراد صاحب قدرت و ثروت تا سائل و مسکین مضطر... با هر کس به زبان خودش سخن می‌گفت.

بدین‌گونه آقای آخوند ملا علی همدانی مردمی‌ترین و خاکی‌ترین و بی تکلف‌ترین مرجعی بود که می‌شود تصور کرد، در خانه‌اش همیشه به روی همه باز بود و واقعاً مظهری از «لَا يَشْغُلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ». بود مرحوم آیت الله العظمی آخوند

ملا علی همدانی مردی بود در حد ممکن آزاد منش به طوری که حتی اگر کسی از ایشان مسئله شرعی می پرسید، ایشان نخست سؤال می کردند مقلد کی هستی؟ فرضاً اگر طرف می گفت مقلد آیت الله خوئی یا می گفت بر تقلید مرحوم آیت الله بروجردی باقی هستم جواب مقتضی او را می دادند و اگر فتوای خود آقای آخوند را می خواست می فرمودند. و جالب است که ایشان با وجود اصرار زیاد مقلدین، رساله چاپ نکردند.

در قضیه بازداشت حضرت امام قدس سره مرحوم آقای آخوند همراه دیگر علما و بزرگان مدت چند ماه در تهران جزء متحصنین بودند تا کار به آزادی امام انجامید. سپس مرحوم آقای آخوند با استقبال بی نظیر مردم همدان به همدان بازگشتند. مرحوم آقای آخوند به کار گزاران دولت وقت بی اعتنا بود و اگر چه کسانی در این لباس بودند که می خواستند با نزدیکی به ارباب ستم برای خودشان دنیویات فراهم کنند، ولی آن مرحوم با بینش عمیق، تمام حساسیت و توجه و دقتش را روی حفظ حوزه علمیه و کتابخانه (که بهترین یادگار ایشان است) متمرکز کرده بود و البته از وجه و موقعیت ممتاز خود عند اللزوم، برای حفظ جان و حیثیت و ادامه فعالیت طلاب و وعاظ مبارز، مایه می گذاشت و جالب اینکه روز تشییع جنازه مرحوم آقای آخوند (۵۷/۵/۵) در همدان روز قیام و شورش بود.

خاتمه

در تکمیل این مقال و برای حسن ختام آن از محضر آیت الله سید موسی شبیری زنجانی استفاده کردیم؛ ایشان مطالبی را بیان فرمودند که به اختصار چنین است: مرحوم آخوند ملا علی همدانی نقل می کرد، مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در یکی از مجالس فرمود: هر کس بخواهد یکی از ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین را در خواب ببیند باید يك روز روزه بدارد و پس از افطار؛ پیش از خواب صد مرتبه «قل هو الله احد» یا «انا انزلناه» و یا هر دو سوره را بخواند (تردید در اینکه کدام را بخواند؟ توحید یا قدر یا هر دو را، از ماست). بعد فرمود من

(مرحوم میرزا جواد آقا) کتابی نوشته بودم و پیش از چاپ متوجه شدم که مرحوم فیض کاشانی کتابی در باره همین موضوعی که من به آن پرداخته بودم تألیف کرده است؛ از این رو به تردید افتادم که با وجود کتاب مرحوم فیض آیا صلاح است که من هم کتابم را به چاپ برسانم برای رفع آن تردید روزه گرفته به توصیه مزبور عمل کردم و به حضرت امام صادق علیه السلام متوسل شدم که در خواب از حضرتش سؤال کنم که با وجود کتاب مرحوم فیض کتابم را چاپ کنم یا نه؟ در خواب از آن حضرت سؤال کردم آیا کتاب من بهتر است یا تألیف فیض؟ حضرت سکوت کردند عرض کردم: *أَمْثَلُكَ يُخَيِّبُ السَّائِلَ!* آیا همچو تویی سائل را محروم می‌کند؟ آنگاه فرمودند: کتاب فیض بهتر است. من هم کتابم را محو کردم.

در یکی از زمستانهای سخت همدان - مقارن نیمه شعبان - که سرمای شدید و بی‌سابقه‌ای آن منطقه سردسیر را فراگرفته بود، فقرای بسیاری گرد خانه آخوند ملا علی اجتماع کرده؛ از او تقاضای کمک می‌کردند. ایشان که در مصرف سهم امام علیه السلام احتیاط تام داشت به تردید می‌افتد که آیا سزاوار است که از آن وجوه به مستمندان بدهد، به همین منظور به توصیه یاد شده عمل می‌کند منتهی بر اثر این که دندان کشیده بود روزه نداشته است. با اینکه منزل آخوند به طوری بود که راهی به آن کوچه نداشت ولی در خواب می‌بیند که حائلی نیست و مستمندان در اطراف کوچه به انتظار کمک نشسته‌اند و در آن اثنا صدای یا کریم بلند شد آخوند فرمود: دیدم حاج شیخ عبدالکریم است می‌گوید طلب کاری زیادی دارم و فعلاً من دو هزار تومان حواله دارم، مگر اینها (فقرا) باید از گرسنگی بمیرند. از خواب بیدار شدم، منتظر این حواله ماندم، تا غروب خبری نشد بعد دو هزار تومان از پدر زن دکتر جواد مقصود گرفتم و به فقرا دادم، بعد از گذشت بیست روز از این قضیه - تقریباً پنجم ماه رمضان - کردی از اهل «باو علی» آمد منزل. صدایی بلند شد دیدم کرد است گفت منزل آخوند اینجاست؟ گفتم بفرمایید بالا، او با نوکرش آمدند کیفی به همراه داشت و در آن وصیت نامه‌ای بود آن را خواند من جمله در آن نوشته شده بود: دو هزار تومان بدهید به آخوند ملاعلی. تاریخ وصیت نامه همان روزی بود که من شبش آن ذکر را خوانده بودم. مرحوم آخوند فرمود چون دستور العمل مزبور

کاملاً رعایت نشده بود یعنی نتوانسته بودم روزه بگیرم، به طور غیر مستقیم و با وساطت مرحوم حاج شیخ برایم رفع تردید شد.

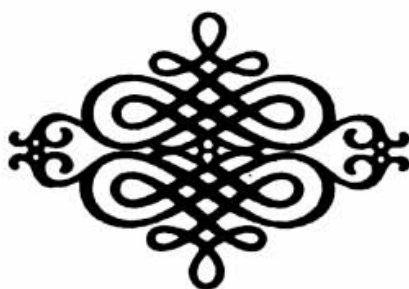
* مرحوم آخوند ملا علی همدانی فرمودند روزی از آقا احمد قمی، پدر آمیرزا محمد تقی قمی، مؤسس دارالتقریب مصر، از کیفیت استخاره سؤال کردم، ایشان پاسخ گفتند:

بعد از بسم الله الرحمن الرحيم (مرحوم آخوند فرمودند بسم الله را رجاءاً بگویند) این دعا را بخوانند:

الهی بحق فاطمة و ابيها و بعلمها و بنیها و سرّ المستودع فیها أسألك أن
تصلی علی محمد و آل محمد، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

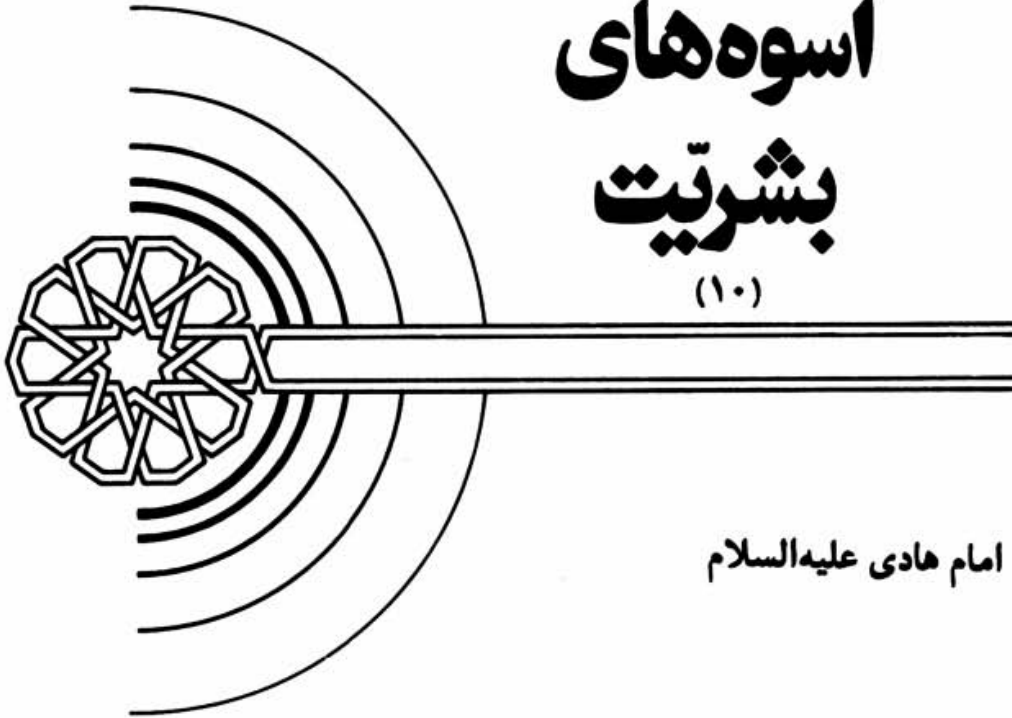
بعد قرآن را باز کند هر آیه آمد وحی منزل است. سپس فرمودند از جلالت آقا احمد ما مدرک این دعا را نهرسیدیم.

* مرحوم آخوند عالمی جامع، متواضع و کم نظیر بود، هیچگاه به خاطر مقام خواهی و ریاست طلبی با رقبایش در نیفتاد و حتی از آنان به نیکی و احترام نام می برد و این نبود جز اینکه او براستی بر نفس خویش تسلط داشت. در زمان آیت الله العظمی بروجردی رحمة الله علیه شخصی نزد ایشان رفته و از مرحوم آخوند بدگویی و سعایت کرده بود به طوری که این سعایت مؤثر افتاده بود مع الوصف مرحوم آخوند همدانی همواره از آن مرجع گرانقدر جهان تشیع به بزرگی و عظمت یاد می کرد.



اسوه‌های بشریت

(۱۰)



امام هادی علیه السلام

رسول جعفریان

حضرت علی بن محمد علیهما السلام ملقب به هادی دهمین امام شیعیان است که بنا به روایت ثقة الاسلام کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی و نیز ابن اثیر، در نیمه ذی الحجه سال ۲۱۲ هجری^۱ و بنا به نقل دیگر - که خطیب بغدادی و جمعی دیگر آن را روایت کرده‌اند - در سال ۲۱۴^۲ چشم به جهان گشود. آن حضرت و فرزند گرامیش امام حسن بن علی علیهم السلام به عسکرین شهرت یافتند^۳؛ زیرا خلفای بنی عباس

.....

۱ - رك: کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ ارشاد مفید، ص ۳۲۷؛ تهذیب، ج ۶، ص ۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۸۹.

۲ - تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۷؛ ورك: مستند الإمام الهادی، ص ۱۳ - ۱۴.

۳ - یاقعی در «مرآة الجنان»، ج ۱، ص ۱۶۰، با اشاره به مطلب فوق دلیل شهرت «سامراء» به عسکر را آن دانسته که معتصم خودش با لشکرش بدانجا انتقال یافت؛ ورك: تذكرة الخواص، ص ۳۵۹؛ معانی الأخبار، ص ۶۵.

آنها را از سال ۲۳۳ به سامراً (عسکر) برده و تا آخر عمر پر برکتشان در آنجا تحت نظر گرفته بودند.

امام هادی (ع) به لقبهای دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشته و کنیه مبارکش ابوالحسن است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا (ع) نیز ابوالحسن بود، لذا برای اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم، ابوالحسن ثانی به امام رضا و ابوالحسن ثالث و یا ابوالحسن ماضی به حضرت هادی (ع) اختصاص یافته است.

مادر ایشان ام ولدی به نام سمانه از اهالی مغرب بود. نقش انگشتر امام هادی (ع) بنا به روایت ابن صباغ مالکی «الله ربی و هو عصمتی من خلقه» بوده است.^۲

آن حضرت چنانکه مفید و دیگران روایت کرده اند در ماه رجب سال ۲۵۴ پس از بیست سال و نه ماه اقامت در سامرا رحلت کرد.^۵ در آن زمان معتز، سیزدهمین خلیفه عباسی، بر اریکه قدرت بود. به نقل ابن شهر آشوب آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و در این باره روایتی از ابن بابویه - دایر بر اینکه معتمد عباسی او را مسموم کرده - آورده است.^۶ و روشن است که معتمد در سال ۲۵۵ یعنی در حدود يك سال پس از رحلت آن حضرت به خلافت رسیده است. به هر حال اصل شهادت و مسمومیت آن امام همام در تاریخ ثبت شده است، گرچه بسیاری از مورخان یا اصلاً اشاره‌ای به آن نکرده و یا آن را قولی در مقابل اقوال دیگر تلقی کرده اند. چنانکه مسعودی و سبط بن جوزی از مسمومیت و شهادت آن حضرت به عنوان يك روایت یاد نموده اند.^۷ ولی با توجه به دشمنی و عنادی که از طرف زورمداران آن عصر، نسبت به خاندان علوی بویژه بزرگان آنها و امامان شیعه، اعمال می‌شد و با در نظر داشتن اینکه امام هادی (ع) پس از دوران طولانی اقامت

۲ - فصول المهمه، ص ۲۷۷.

۵ - تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶.

۶ - مناقب، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مسند الإمام الهادی، ص ۵۶، به نقل از مناقب.

۷ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶؛ تذکرة الخواص، ص ۳۶۲؛ ورك: فصول المهمه، ص ۲۸۳.

اجباری در سامرا، هنگام وفاتش در حدود چهل و چهار سال از زندگی خود را پشت سر گذاشته بود و ناراحتی جسمی خاصی نیز برای آن حضرت در تاریخ گزارش نشده است، احتمال صحت روایت - حاکی از مسمومیت و شهادت ایشان - قوی به نظر می‌رسد.

امامت امام هادی(ع)

پس از شهادت امام جواد علیه‌السلام در سال ۲۲۰، فرزندش امام هادی(ع) که هنوز بیش از شش سال نداشت به امامت رسید. از آنجا که شیعیان مشکل بلوغ در امام را در مورد امام جواد(ع) تجربه کرده بودند، در زمینه امامت امام هادی(ع) تردید خاصی برای بزرگان شیعه به وجود نیامد. به نوشته شیخ مفید و همچنین نوبختی همه پیروان امام جواد(ع) به استثنای افراد معدودی، به امامت امام هادی(ع) گردن نهادند. آن عده معدود که از قبول امامت حضرت هادی(ع) سر باز زدند تنها برای مدت کوتاهی به امامت موسی بن محمد(م ۲۹۶) معروف به موسی مبرقع مدفون در قم^۸ معتقد گردیدند، ولی پس از مدتی از امامت وی روی برتافته و امامت امام هادی(ع) را پذیرفتند.^۹ سعد بن عبدالله بازگشت این افراد به امام هادی(ع) را معلول آن می‌داند که خود موسی مبرقع از آنان بیزار بود و آنان را از خود راند.^{۱۰}

از نظر طبرسی و ابن شهر آشوب، همین اجماع شیعیان به امامت امام هادی(ع) دلیل محکم و غیر قابل تردیدی است به صحت امامت آن حضرت.^{۱۱} با وجود این مرحوم کلینی و دیگران نصوص مربوط به امامت حضرتش را بر شمرده‌اند و از پاره‌ای روایات چنین بر می‌آید که امام جواد(ع) هنگامی که از طرف

۸ - رك: رساله میرزا حسین نوری در باره موسی مبرقع تحت عنوان «الهدى المشعشع في احوال ذرية موسى المبرقع» که در آن از موسی مبرقع بشدت دفاع کرده است.
۹ - فرق الشیمة، ص ۹۱ - ۹۲؛ فصول المختارة، ص ۲۵۷.
۱۰ - المقالات و الفرق، ص ۹۹.
۱۱ - اعلام الوری، ص ۳۳۳؛ مناقب، ج ۲، ص ۴۴۳؛ مستند الإمام الهادی، ص ۲۰.

معتصم عباسی به بغداد فرا خوانده شد - به دلیل آنکه این احضار را تهدیدی برای خود تلقی نموده و احساس خطر کرده بود - امام هادی(ع) را به جانشینی خود برگزید.^{۱۲} حتی نصّ مکتوبی در باره امامت ایشان به جای گذاشت تا پس از وی هیچگونه تردیدی در این خصوص باقی نماند.^{۱۳}

سیاست متوکل در برابر امام هادی(ع)

معتصم عباسی از رجب سال ۲۱۸ تا ربیع الأول ۲۲۷ و پس از وی واثق تا ذی حجه ۲۳۲ حکومت کردند. سپس متوکل عباسی تا شوال ۲۴۷ زمام خلافت را در دست داشت. پس از متوکل، منتصر(م) ۲۴۸م) مدت يك سال و پس از وی مستعین تا اواخر سال ۲۵۱ و سپس معتز تا سال ۲۵۵ بر مسند خلافت نشستند^{۱۴} و سال وفات امام هادی(ع) چنانکه گذشت ۲۵۴ بوده است.

تا پیش از آنکه متوکل سر کار آید، روال معمول سیاست خلفا همان سیاست مأمون بود. این سیاست، معتزله را تحت حمایت خود گرفته بود که به خودی خود، فضای سیاسی نسبتاً مساعدی برای علویان به وجود آورده بود. با آمدن متوکل، تنگ نظریها از نو آغاز شد و با حمایت از اهل حدیث و برانگیختن آنها بر ضد معتزله و شیعه، سرکوبی این جریانات با شدت هر چه بیشتر دنبال شد.

ابوالفرج اصفهانی در آغاز سخن از نهضتهای علوی که در عصر متوکل صورت می گرفت، به برخورد ناهنجار وی با طالبیها اشاره ای کرده و وزیر او عبیدالله بن یحیی بن خاقان را نیز مانند خود وی، از دشمنان سرسخت خاندان علوی بر شمرده است. از جمله برخوردهای تند و ناخوشایند متوکل با طالبیان: تخریب مقبره حضرت سید الشهداء امام حسین(ع) و شخم زدن و هموار کردن زمینهای اطراف مقبره و زراعت بر روی آن و سختگیری شدید بر زائران امام

۱۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۱۱۸.

۱۳ - کافی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ ورك: بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۱۱۸ - ۱۲۳؛ مسند الإمام الهادی، ص ۱۸ - ۲۲.

۱۴ - نسب نامه خلفا و شهریاران، زامباور، ص ۳.

حسین و مجازاتهای هولناک آنهاست.^{۱۵} و این تنشها تنها بدان دلیل بود که قبر امام حسین(ع) در کربلا می‌توانست ارتباط عاطفی توده مردم را با طرز تفکر شیعی و امامان آنها تقویت نماید. همچنین ابوالفرج نمونه‌هایی از سخت‌گیری این خلیفه نسبت به علویان در مدینه می‌آورد که بسیار ناراحت کننده است.

احضار امام هادی(ع) به سامرا

متوکل در گرماگرم این سختگیریها به یاد امام هادی(ع) افتاد و دستور داد آن حضرت را در مدینه بازداشت نموده و به سامرا بیاورند. بدین ترتیب می‌توانست آمد و شدهای مردم با امام هادی(ع) را از نزدیک و بخوبی تحت کنترل خود در آورد و این همان سیاست مأمون بود که قبلاً در باره امام رضا(ع) اعمال شده بود.

در منابع حدیثی و تاریخ، گزارشهای زیادی در باره جلب امام هادی(ع) از مدینه به سامرا وجود دارد که اینک ما می‌کوشیم با تلفیق آنها گزارش نسبتاً جامعی در این زمینه ارائه دهیم. متوکل در سال ۲۳۳ به فکر احضار امام از مدینه به سامرا می‌افتد، شیخ مفید تاریخ احضار آن حضرت به سامرا را سال ۲۴۳ دانسته که صحیح نیست، بلکه در این تاریخ یکی از شیعیان، نامه متوکل دایر بر احضار امام هادی(ع) را استنساخ کرده است.^{۱۶}

در آن سال عبدالله بن محمد هاشمی ضمن نامه‌ای به متوکل نوشت: اگر نیازی به حرمین داری علی بن محمد را از آن طرد کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و جمعیت زیادی به دعوت وی پاسخ مثبت داده‌اند. همسر متوکل نیز نامه تحریک آمیزی در همین زمینه به او نوشت.^{۱۷} به دنبال همین گزارشها بود که متوکل برای جلب امام به سامرا، اقدام کرد.^{۱۸} ابن اثیر با اشاره به رفتار خشن

.....

۱۵ - مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸. ابوالفرج در ادامه گزارش خود می‌افزاید: عده‌ای از شیعیان امام حسین(ع) پس از تخریب قبر شریف، علائمی تعیین کرده بودند که پس از کشته شدن متوکل به کربلا آمده و همراه افرادی از علویان و طالبیان قبر را مشخص کرده و مقبره‌ای بر آن بنا کردند.

۱۶ - رك: ارشاد مفید، ص ۳۳۳، ۳۳۴؛ کافی، ج ۱، ص ۵۰۱.

۱۷ - ثم کتبت الیه بهذا المعنی زوجة المتوکل.

۱۸ - بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳، به نقل از عیون المعجزات.

متوکل با خاندان علوی، از برخی ناصبیان و نیز همین عبدالله بن محمد هاشمی نام می‌برد که مرتب بر آتش خشم خلیفه دامن می‌زدند.

این افراد همواره متوکل را از علویان بیم داده و او را به تبعید و رفتار خشونت آمیز با آنها تحریک می‌کردند.^{۱۹} ابن جوزی پس از اشاره به سعایت برخی افراد بد بین به خاندان رسالت در پیش متوکل، ادامه می‌دهد: متوکل به دلیل همین گزارشهای حاکی از میل مردم به امام هادی (ع) او را به سامرا احضار کرد.^{۲۰}

شیخ مفید می‌نویسد: امام هادی (ع) طی نامه‌ای به متوکل، این گزارشها را تکذیب نمود.^{۲۱} و متوکل در پاسخ امام، نامه احترام آمیزی نوشته و ضمن عزل عبدالله بن محمد هاشمی - که امور مربوط به نماز و جنگ در مدینه را به عهده داشت - زیرکانه از امام خواست تا به سامرا (عسکر) حرکت کند. مرحوم کلینی و همچنین شیخ مفید، متن نامه متوکل را آورده‌اند. متوکل در این نامه با تأکید بر اینکه او شخصیت والای امام را درک می‌کند و حاضر است هر نوع کمکی که لازم باشد در حق وی انجام دهد، خبر عزل عبدالله بن محمد و جانشینی محمد بن فضل به جای او را به اطلاع امام رسانده و افزوده بود که به محمد بن فضل دستور داده، احترام امام را رعایت کرده و از رأی و فرمان وی سرتنابد و ادامه داده بود: او مشتاق تجدید عهد با امام است و قصد دیدار او را دارد، بدین جهت لازم است آن حضرت خود به همراهی هر کسی که می‌خواهد - در فرصت مناسب و با آرامش کامل - رهسپار سامرا شود و اگر تمایل دارد، یحیی بن هرثمه و سپاهیان همراه وی - که از فرمان آن حضرت اطاعت خواهند کرد -^{۲۲} در این سفر او را همراهی نمایند. آنگاه یحیی را خواسته و به او دستور داد با سیصد تن نظامی به کوفه رفته و در آنجا بار و بنه بنهاد و از طریق بادیه به مدینه رفته و علی بن محمد (هادی - ع) را با رعایت احترام نزد او بیاورد.^{۲۳} روشن است که متوکل، از آن روی برنامه کار خود را چنین

۱۹ - کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۰؛ و رک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۸۰.

۲۰ - تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

۲۱ - ارشاد مفید، ص ۳۳۳.

۲۲ - کافی، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ارشاد مفید، ص ۳۳۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۶؛ فصول المهمه، ص ۲۷۹.

۲۳ - بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲، به نقل از الخرایج و الجرایح.

ریخته بود که حساسیت مردم برانگیخته نشده و مسافرت اجباری امام، پی آمدهای ناملایمی به دنبال نداشته باشد، ولی مردم مدینه از همان آغاز متوجه موضوع شده بودند. ابن جوزی در این مورد از یحیی بن هرثمه چنین نقل می‌کند: من به مدینه رفته و داخل شهر شدم، مردم بسیار ناراحت و برآشفته شدند و دست به يك سری عکس‌العملهای غیر منتظره و در عین حال ملایم زدند. بتدریج ناراحتی مردم به حدی رسید که به طور علنی داد و ناله راه انداختند و در این کار چنان زیاده روی کردند که تا آن زمان، مدینه چنین وضعی به خود ندیده بود. آنها بر جان امام هادی علیه السلام می‌ترسیدند؛ زیرا او افزون بر اینکه به طور مرتب در حق آنها نیکی می‌کرد، همواره ملازم مسجد بوده و اصلاً کاری به کار دنیا نداشت. در مقابل این وضع ناچار شدم به مردم اطمینان داده و آنها را به خویشتن داری و حفظ آرامش دعوت کنم. نزد آنها قسم خوردم که من هیچ گونه دستوری مبنی بر رفتار خشونت آمیز با امام هادی (ع) را ندارم و هیچ خطری امنیت آن حضرت را تهدید نمی‌کند.^{۲۴}

ولی او در واقع مأموریت داشت تا امام را اجباراً به سامراً ببرد و بدین سبب - چنانکه در ادامه روایت بالا آمده - به تفتیش منزل امام پرداخت و جز کتبی در باره ادعیه و علم، چیزی نیافت و همین باعث شد که یحیی بن هرثمه خود، شیفته امام شده و به امامت آن حضرت گرایش قلبی پیدا کند.^{۲۵} روایتی در عیون المعجزات حاکی از آن است که یحیی بن هرثمه نخست نزد عبدالله بن محمد هاشمی رفته و نامه متوکل را به رؤیت او رسانیده و آنگاه با هم نزد امام آمده و او را سه روز مهلت داده‌اند که خود را برای سفر آماده سازد و پس از سه روز که به سراغ امام آمده‌اند آن حضرت آماده بوده است.^{۲۶} روایتی در دست است که امام هادی (ع) فرموده: او به اجبار به سامراً آورده شده است.^{۲۷}

.....

۲۴ - تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

۲۵ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۴؛ تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

۲۶ - بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

۲۷ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۵۴؛ مسند الإمام الهادی، ص ۴۴.

اقامت امام در سامرا

امام با استقبال از طرف مردم وارد سامرا شد و در خانه خزیمه بن حازم سکنی داده شد.^{۲۸}

یحیی بن هرثمه می گوید: وقتی در سر راهمان وارد بغداد شدیم، اسحاق بن ابراهیم طافری را که والی بغداد بود دیدم. او در باره امام به من چنین گفت: ای یحیی، این مرد فرزند رسول خداست، با توجه به وضعیت اخلاقی متوکل - که خود بدان آشنایی کامل داری - اگر در باره او گزارش تحریک آمیزی به خلیفه بدهی او را می کشد، و اگر چنین شود در روز قیامت کارت با رسول خداست. و هنگامی که به سامرا رسیدیم نخست وصیف ترکی را دیده و خبر ورود امام را به اطلاع وی رساندم. او گفت: چنانکه یک مو از سر این مرد کم شود خودت بازخواست خواهی شد. سپس پیش متوکل رفتم و گزارشی حاکی از حسن سیرت و ورع و زهد امام و اینکه در جریان تفتیش از منزل او چیزی جز چند کتاب علمی و مصحف در آن پیدا نکرده ام به عرض رساندم.^{۲۹} به سخن شیخ مفید: نخستین روزی که امام وارد سامرا شد متوکل دستور داد تا او را یک روز در خان^{۳۰} صعالیک نگاه داشته و روز بعد به خانه ای که برای اسکان او در نظر گرفته شده بود ببرند.^{۳۱} از نظر صالح بن سعید این اقدام به قصد تحقیر امام (ع) انجام شد. او می گوید: در همان ابتدای ورود امام (ع) خطاب به وی گفتم: اینها همواره سعی در فرونشاندن نور و نادیده گرفتن موقعیت الهی شما دارند و برای همین شما را در این خان که به خان الصعالیک معروف است، جای داده اند.^{۳۲} امام (ع) تا پایان عمر خود - بیش از بیست سال - در این شهر به سر برد، شیخ مفید با اشاره به اقامت اجباری امام در سامرا

۲۸ - اثبات الوصیة، ص ۲۲۸.

۲۹ - تذکره الخواص، ص ۳۵۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵.

۳۰ - محل فرود کاروانها، مسافرخانه.

۳۱ - ارشاد مفید، ص ۳۳۴؛ روضة الواعظین، ص ۲۱۰.

۳۲ - ارشاد مفید، ص ۳۳۴.

می‌نویسد: آن حضرت به ظاهر مورد احترام خلیفه بود، ولی باطناً به وسیله متوکل دسیسه‌هایی بر علیه آن حضرت می‌شد که هیچ کدام از این نقشه‌ها در عمل موفق نبود.^{۳۳}

برخوردهای متوکل با امام(ع)

در فاصله اقامت اجباری امام در سامرا، آن حضرت بظاهر زندگی آرامی داشت، ولی متوکل جز نظارت‌های کلی می‌خواست با نشان دادن وی در نقش یکی از درباریان، او را تحت کنترل خود درآورده و از ابهت و عظمت آن بزرگوار در چشم مردم بکاهد. طبرسی می‌نویسد:

متوکل سخت در تلاش بود تا شخصیت امام را پیش مردم خرد کند.^{۳۴}
مسعودی مورخ مشهور دو نمونه از برخوردهای امام(ع) با متوکل را چنین آورده است:

۱ - محمد بن یزید مبرد می‌گوید: روزی متوکل از امام پرسید: فرزند پدر تو(خود آن حضرت) در مورد عباس بن عبدالمطلب چه می‌گوید؟ امام در پاسخ فرمود:

ای خلیفه، فرزند پدرم در باره شخصی که خداوند اطاعت فرزندانش را بر مردم و اطاعت او را بر فرزندانش واجب کرده، جز نیکی چه می‌تواند بگوید؟
متوکل که پاسخ امام را موافق میل خود تلقی کرده بود خوشحال شد و یکصد هزار درهم به آن حضرت بخشید. مسعودی پس از نقل این موضوع اضافه می‌کند: هدف واقعی امام از این پاسخ: وجوب اطاعت از دستورهای خداوند بر فرزندان عباس بود که این چنین به اشارت آن را بیان کرد.^{۳۵}

این گونه پاسخگویی بخوبی نشان می‌دهد که آن حضرت مستقیماً در معرض تهدید متوکل قرار داشت، بنابراین می‌بایستی تقیه پیشه کرده و جواب را با

.....

۳۳ - همان.

۳۴ - اعلام الوری، ص ۴۳۸.

۳۵ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱.

چنان زیرکی ادا کند که فقط اهل دقت و فهم، هدف اصلی امام را دریابند. متوکل دریافته بود که از نظر امام آیه شریفه: **يَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ**^{۳۶} اشاره به برخی از خلفا است. از این رو به فکر سوء استفاده از این مسئله افتاد و خواست با مطرح کردن آن، حضرت را به شکلی در مقابل «عامه» قرار دهد. بدین جهت وقتی همه جمع شدند در باره این آیه از امام سؤال شد. آن حضرت فرمود: منظور دو مرد هستند که خداوند از آنها به کنایت سخن گفته و با عدم تصریح به نامشان، بر آنان منت نهاده است؛ آیا خلیفه می‌خواهد آنچه را که خدا مخفی نگاه داشته برملا کند؟ متوکل گفت: نه.^{۳۷} و بدین شکل امام از خطری که برایش تدارك دیده بودند رهایی یافت.

۲ - به متوکل گزارش داده بودند که در منزل امام هادی (ع) ادوات جنگی و نامه‌هایی از شیعیانش به او و... وجود دارد و او دستور داد تا عده‌ای از سربازان و مأمورین - نابهنگام و غافلگیرانه - به منزل امام حمله برند. دستور اجرا شد و وقتی وارد خانه شدند او را در اطاقی که زیرانداز آن شن و ماسه بود تنها یافتند در حالی که در را بر روی خود بسته، لباسی پشمینه بر تن کرده، روپوشی بر سر انداخته و آیاتی از قرآن در مورد وعد و وعید را زمزمه می‌کند. حضرتش را در همان حال پیش متوکل آوردند. امام وقتی به مجلس متوکل وارد شد که او کاسه شرابی در دست داشت، متوکل آن حضرت را در کنار خود جای داد و پیاله را به طرف او گرفت و گفت بنوشید. امام عذر خواسته، فرمود: گوشت و خون من تا به حال با شراب آلوده نشده است. آنگاه متوکل خواست تا آن حضرت شعری که او را به وجد و نشاط آورد برایش بخواند. امام فرمود: کمتر شعر می‌خوانم. اما متوکل اصرار ورزید و آن حضرت این اشعار را برایش خواند:

بَاتُوا عَلَى قُللِ الْأَجْبَالِ تَحْرَسُهُمْ	غَلَبُ الرِّجَالِ فَمَا تَنْفَعُهُمُ الْقُللُ
وَ اسْتُنْزِلُوا بَعْدَ عَزِّ مَنْ مَعَاقِلَهُمْ	فَأُودِعُوا حُفْرًا يَا بَنِي نِزْلُوا
نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ مَا قَبِرُوا	أَيْنَ الْإِسَاوِرِ وَالْتَّيْجَانِ وَالْحُلَلِ

.....
۳۶ - سوره فرقان (۲۵): ۲۷.

۳۷ - بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۱۴.

أين الوجوه التي كانت منعمة
 فاصفح القبر عنهم حين سيلتهم
 قد طال ما أكلوا دهنراً و قد شربوا
 و طالما عمرّوا دوراً لتحصنهم
 و طالما كنزوا الأموال و اذخروا
 أضحت منازلهم قفرا معطلة
 من دونها تضرب الأستارو الكلل
 تلك الوجوه عليها السود تتقل
 و أصبحوا اليوم بعد الأكل قد أكلوا
 ففارقوا الدور و الاهلين و انتقلوا
 فخلقوها على الأعداء و ارتحلوا
 و ساكنوها إلى الأجداث قد رحلوا
 بر بلندای کوهها شب را به سحر آوردند در حالی که مردان چیره و نیرومندی از آنان
 پاس می‌دادند ولی آن قلۀ کوهها برایشان سودی نبخشید.

از پناهگاههایشان پایین کشیده شدند و در زیر خاک سیاه قرار گرفتند و چه بد جای
 رحل اقامت افکندند.

پس از آنکه در قبرهای خود قرار گرفتند فریاد زنی بر آنها بانگ زد: کجارت آن بازو
 بندها، کو آن تاجها، و کجاست آن زر و زیورها.

کجا رفت آن چهره‌ها که با ناز و نعمت پرورش یافته و مقابل آنها پرده‌های گرانبهای
 نازک آویخته بودند.

هنگامی که این سؤال از آنها می‌شود قبرهایشان از طرف آنها جواب می‌دهد: آن
 چهره‌ها هم اکنون محل آمد و شد کرمهای لاشخوار شده‌اند.

عمرهای درازی خوردند و آشامیدند و اکنون پس از آن همه عیش و نوش، خود خوراک
 کرمها شده‌اند.

چه بسیار کاخها ساختند که آنها را در برگیرد ولی سر انجام آن کاخها و عزیزان خود را
 واگذاشتند و در گذشتند.

چه بسیار اموالی که روی هم انباشته و ذخیره کردند ولی آن را برای دشمنانشان بر جای
 گذاشتند و زندگی را بدرود گفتند.

عاقبت نشیمن گاههای آنان به ویرانی گرایید و به حال خودرها شد و ساکنین آن کاخها
 به سوی قبرهایشان شتافتند.

امام(ع) با اشعارش کلیه حاضرین را تحت تأثیر قرار داد حتی شخص
 متوکل را، که از کثرت گریه صورتش خیس گردید. آنگاه خلیفه دستور داد بساط

شراب را برچینند... و سپس دستور داد امام را با احترام به خانه‌اش بازگردانند.^{۳۸} متوکل امام را وا می‌داشت تا مانند رجال دربار وی از قبیل وزرا، امرا، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیانش، لباسهای فاخر پوشیده و خود را در بهترین شکل و قیافه بیاراید و مانند دیگران در رکاب متوکل - که سوار بر اسب حرکت می‌کرد - پیاده راه برود. تنها کسی که از پیاده رفتن در برابر خلیفه مستثنی بود فتح بن خاقان وزیر کینه توز وی بود که او نیز مانند متوکل سواره می‌رفت. این وضع، برای امام بسیار دشوار و غیر قابل تحمل بود و به دنبال همین ماجرا بود که آن حضرت به خواندن «دعاء المظلوم علی الظالم» توسل جست.^{۳۹}

متوکل همچنین اصرار داشت تا امام در مجالس بزم او حضور داشته باشد و طبیعی است که از این طریق بهتر می‌توانست آن حضرت را - که امام شیعیان و پیشوای پاک مردان بود - تحقیر کرده و از دیده‌ها بیسندازد و پیروان او را از دور و بر ایشان پراکنده سازد، چنانکه متوکل خود اعتراف داشت:

مقاومت امام مانع از آن گشته که بتواند او را در بزم شراب حاضر کند.^{۴۰} امام در سامرا از چنان شخصیت والا و عظمت روحی برخوردار بود که همگان در مقابل وی فروتنی نشان می‌دادند و ناخواسته در برابر او تواضع کرده و سخت محترم‌ش می‌داشتند.^{۴۱}

متوکل در آخرین روزهای زندگی خود تصمیم گرفت آن حضرت را به شهادت برساند، ابن ارومه می‌گوید: در آن روزها به سامرا رفته بودم، دیدم متوکل امام هادی(ع) را به دست سعید حاجب سپرده و می‌خواهد به قتل برساند، اما متوکل دو روز بعد - همانگونه که امام پیش‌گویی کرده بود - شبانه مورد حمله ترکان قرار گرفت و در خانه‌اش - درحالی که در بستر خود آرمیده بود - به قتل رسید و بدین ترتیب امام از چنگال وی رهایی یافت.^{۴۲} در روایات دیگری آمده:

.....
۳۸ - مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ تنمة المختصر، ص ۳۴۷.

۳۹ - مهج الدعوات، ابن طاووس، تهران، ص ۲۶۵؛ مسند الإمام الهادی، ص ۱۸۶ - ۱۹۱.

۴۰ - كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۱.

۴۱ - همان، ج ۲، ص ۳۹۸.

۴۲ - همان، ج ۲، ص ۳۹۴.

وقتی متوکل دستور بازداشت امام را داد سه روز بعدش به قتل رسید.^{۴۳}

پس از متوکل فرزندش منتصر بر سر کار آمد و این خود باعث شد فشار حکومت بر خاندان علوی از جمله امام هادی(ع) کاستی گیرد. گرچه در بلاد مختلف، فشار دولتمردان بر شیعیان، همچنان ادامه داشت.^{۴۴}

کاهش نسبی اختناق نسبت به زمانهای قبلی، سازماندهی شیعیان را در بلاد مختلف تقویت کرد و هر زمان که یکی از وکلای امام در شهرها، دستگیر می شد آن حضرت شخص دیگری را به جای وی بر می گزید. یکی از وکلای آن حضرت علی بن جعفر بود که بازداشت شده، به زندان افتاد.^{۴۵} و همچنین محمد بن فرج در مصر دستگیر و به عراق آورده شد و مدت هشت سال در زندان بود.^{۴۶}

دکتر جاسم حسین در این باره می نویسد: بنا به نوشته کندی، امامیه در مصر به دست یزید بن عبدالله ترکی - حاکم مصر از طرف خلیفه - مورد آزار قرار می گرفتند. همو ابو حمزه یکی از رهبران علوی مصر را همراه پیروانش دستگیر کرد. اینها متهم به فعالیتهای زیر زمینی بودند که در سال ۲۴۸ به عراق رانده شدند.^{۴۷} و شیخ کلینی می نویسد: عملیات تعقیب و دستگیری، بر پیروان امام هادی(ع) اثر نامطلوبی گذاشت.^{۴۸} به عنوان نمونه محمد بن حجر کشته شد و املاک سیف بن لیث مصادره شد و همزمان در عراق برخی از پیروان امام هادی(ع) ساکن سامرا دستگیر شدند^{۴۹} و ایوب بن نوح وکیل آن حضرت در کوفه، تحت تعقیب قاضی شهر قرار گرفت.^{۵۰}

امام هادی(ع) شیعیان خود را سفارش فرموده بود: ظاهری آراسته و مرتب

۴۳ - مناقب، ج ۲، ص ۴۴۷؛ مسند الإمام الهادی، ص ۴۱، گزارشهای زیادی در باره برخوردهای ناهنجار متوکل با امام هادی(ع) در دست است که پرداختن بدانها در اینجا ممکن نیست.

۴۴ - رك: تاريخ سياسى غيبه امام دوازدهم(ع)، ترجمه سيد محمد تقى آيت اللهى، ص ۸۵.

۴۵ - اثبات الوصية، ص ۲۳۲.

۴۶ - بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۰.

۴۷ - ولاية مصر، ص ۲۲۹، به نقل از تاريخ سياسى غيبه امام دوازدهم، ص ۸۹.

۴۸ - كافي، ج ۱، ص ۵۱۱ - ۵۱۳.

۴۹ - مناقب، ج ۴، ص ۴۱۶.

۵۰ - كشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۴۷، به نقل از تاريخ سياسى غيبه امام دوازدهم، ص ۸۹.

داشته و شخصیت اجتماعی خود را حفظ کنند. او روزی یکی از شیعیان خود را دید که ماهی در دست گرفته، راه می‌رود، خطاب به او فرمود: شما گروهی هستید که دشمنان زیادی دارید، هر چه می‌توانید ظاهری آراسته داشته باشید.^{۵۱} از دیرباز شیعیان به دستور ائمه طاهریین (ع) داخل در مناصب حکومتی شده و در مناسبت‌های لازم به شیعیان کمک می‌کردند. یعقوب بن یزید کاتب، از منشیان منتصر عباسی بوده و در عین حال چندین کتاب در موضوعات بداء و کتاب المسائل و کتاب نوادر الحج تألیف کرده است.^{۵۲} روشن است که این گونه افراد بسیار مخفیانه عمل می‌کردند، و گرنه اگر خلفا پی به ماهیت آنان برده و از روابطشان با امام هادی (ع) مطلع می‌شدند، آنها را تحت فشارهای شدید گذاشته و طردشان کرده و مقرری شان را قطع می‌کردند.^{۵۳}

صرف نظر از شیعیان و پیروان امام هادی (ع) قریب یکصد و نود صحابی راوی آن حضرت برای ما شناخته شده‌اند که از حدود یکصد و هشتاد نفر آنها احادیثی در ابواب مختلف، در دسترس ماست. در آن زمان شیعیان کتابهای حدیث مدون فقهی و کلامی و کلامی ائمه را در اختیار داشتند و از طریق همین و کلا مشکلات خود را از امام می‌پرسیدند. امام نیز آنها را به آن دسته از اصحاب خود که سابقه زیادی داشته و بسیار علاقمند به اهل بیت بودند رهنمون می‌شدند.^{۵۴} از قرائن بعدی - گرچه تاریخ، اطلاعات دقیق حاکی از وضعیت شیعه در آن زمانها، در دسترس ما نمی‌گذارد - بخوبی می‌توان فهمید که تشیع در عصر ائمه از دامنه وسیعی برخوردار بود که مطمئناً این گسترش، مدیون فعالیت‌های منظم آن بزرگواران و وکلای آنان و همچنین مدیون محبت عمیق مسلمانان به اهل بیت رسول خدا بوده است.

در دوره امام هادی (ع) ائمه زیدیه نیز قیام‌های نسبتاً وسیعی در سرتاسر بلاد

.....
 ۵۱ - کافی، ج ۶، ص ۴۸۰: «یا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ عَادَاكُمْ الْخَلْقُ فَتَزَيَّنُوا لَهُمْ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ...»

۵۲ - رجال نجاشی، ص ۳۱۳.

۵۳ - امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۹۱؛ مسند الإمام الهادی، ص ۳۸ - ۳۹.

۵۴ - رجال کشی، ص ۱۱؛ مسند الإمام الهادی، ص ۸۳.

اسلامی به راه انداختند. زیدیه در مجموع - به دلیل برخورد تندشان با امامیه - از نظر ائمه مطرود بودند. ولی برخی از اوقات که در قیام خود صداقت و خلوص نیت نشان می‌دادند، شیعیان امامی نیز از نظر عاطفی با آنان همدردی می‌کردند. اخبار مربوط به این قیامها را در مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی می‌توان دید.

وکلائی امام هادی(ع) و اختیارات آنان

عصر آخرین امامان شیعه معمولاً همراه با اختناق شدید از سوی خلفای عباسی بود. در عین حال در همین دوران، شیعه در سرتاسر بلاد اسلامی گسترده شده بود. رشد جمعیتی شیعه در این ازمه از آثار ضد شیعی که از این دوره به جا مانده و همچنین از اقدامات سیاسی و نظامی حکام به منظور جلوگیری از گسترش روز افزون آنها بخوبی روشن است. به همان صورتی که بعد از این در مورد ارتباط امام هادی(ع) با شیعیان ایران خواهد آمد، میان آن حضرت و شیعیان عراق، یمن، مصر و نواحی دیگر نیز رابطه برقرار بود. سیستمی که ضامن پیدایش و دوام و استحکام این ارتباط بود مسئله وکالت بود. کسانی که به عنوان وکالت از طرف امام رضا(ع) و پس از آن امام جواد و امام هادی(ع) کار ایجاد و تنظیم ارتباط در میان امام و شیعیانش را بر عهده داشتند علاوه بر جمع آوری خمس و ارسال آن به امام، در معضلات کلامی و فقهی نیز، نقش سازنده‌ای داشته و در جا انداختن امامت امام بعدی، موقعیت محوری در منطقه خود داشتند. گاهی افرادی از این وکلا دستخوش انحراف از خط امام شده و مورد تکذیب آن حضرات قرار می‌گرفتند و بلافاصله کسان دیگری جایگزین آنها می‌شدند. خلاصه نظام وکالت در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعه امامیه، نقش اساسی ایفا می‌کرد.

به نوشته دکتر جاسم حسین: چنانکه از روایات تاریخی استفاده می‌شود شهرهای مورد نظر برای تعیین وکلا به چهار منطقه تقسیم می‌شد: منطقه اول بغداد، مدائن، سواد و کوفه؛ منطقه دوم بصره و اهواز؛ منطقه سوم قم و همدان؛ و بالأخره منطقه چهارم حجاز، یمن و مصر را شامل می‌شد.^{۵۵}

.....
۵۵ - تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۷.

وکلای ائمه نوعاً به وسیله نامه و توسط افراد مطمئن با امام در ارتباط بودند. چنانکه در شرح حال امام جواد و نیز امام یازدهم (ع) بر این نکته تأکید کرده‌ایم، بخش عمده‌ای از معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران، طی نامه‌هایی به شیعیان نشان می‌رسید که به نقل از آن نامه‌ها در مصادر حدیثی آمده و امروزه در دسترس ما قرار گرفته است. علی بن جعفر یکی از وکلای امام هادی (ع) و اهل همینیا از قرای بغداد بود. در باره وی گزارشهایی به متوکل رسیده بود که به دنبال آن او را بازداشت و زندانی کرد. وی پس از گذراندن دوره طولانی زندان، به دستور امام هادی (ع) رهسپار مکه گشت و تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد.^{۵۶}

امام هادی (ع) در صدد تأیید موقعیت وی در برابر یکی از رؤسای غلات - به نام فارس بن حاتم قزوینی - نامه‌هایی در پاسخ برخی از اصحاب نوشته‌اند؛ این نامه‌ها در سال ۲۴۰ نوشته شده است.^{۵۷}

یکی دیگر از وکلای آن حضرت، ابراهیم بن محمد همدانی است که بنا به روایت کشی چهل بار به زیارت حج مشرف شده است.^{۵۸} امام هادی (ع) طی نامه‌ای به وی نوشت:

قَدْ وَصَلَ الْحِسَابُ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْكَ وَ رَضِيَ عَنْهُمْ وَ جَعَلَهُمْ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.^{۵۹}
 وجوه ارسالی به من رسید خدا از تو قبول فرموده و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت در جوار ما قرار دهد.

از این روایت به طور صریح، مسئولیت مالی این وکیل که اموالی را از شیعیان دریافت و به امام ارسال می‌داشته است استفاده می‌شود. امام در ادامه این نامه خطاب به وکیل مذکور می‌نویسد: سفارش شما را به نضر (بن محمد الهمدانی)^{۶۰} کرده و موقعیت تو در نزد خودم را به اطلاع وی رساندم و به او نوشتم

۵۶ - رجال کشی، ص ۶۰۷ - ۶۰۸: تنفیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۱ از کشی: اثبات الوصیة ص ۲۳۲.

۵۷ - رجال کشی، ص ۵۲۵ - ۵۲۷.

۵۸ - همان، ص ۶۰۸.

۵۹ - همان، ص ۶۱۱.

۶۰ - تنفیح المقال، ج ۲ ص ۲۷۱.

که متعرض شما نباشد. به ایوب (بن نوح بن دراج)^{۶۱} نیز نظیر همین دستور را داده‌ام، همچنین به دوستان خود در همدان نامه‌ای نوشته و به آنان تأکید کردم که از شما پیروی نمایند؛ زیرا ما جز تو و کیلی در آن ناحیه نداریم.^{۶۲}

حسین بن عبدربه و یا - بنا به گزارش برخی دیگر - فرزند او علی^{۶۳} از وکلای امام هادی (ع) بوده که پس از وی ابو علی بن راشد از طرف آن حضرت به عنوان جانشین او تعیین و اعلام شد. امام در سال ۲۳۲ طی نامه‌ای به علی بن بلال چنین نوشت:

ثُمَّ إِنِّي أَقَمْتُ أَبَا عَلِيٍّ مَقَامَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَاتَّخَمْتُهُ عَلِيٌّ ذَلِكَ بِالْمَعْرِفَةِ بِمَا عِنْدَهُ
الَّذِي لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ وَقَدْ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ شَيْخٌ نَاحِيَتِكَ فَأَحْبَبْتُ إِفْرَادَكَ وَإِكْرَامَكَ بِالْكِتَابِ ذَلِكَ
فَعَلَيْكَ بِالطَّاعَةِ لَهُ وَالتَّسْلِيمِ إِلَيْهِ جَمِيعَ الْحَقِّ قِبَلِكَ وَأَنْ تَحْضُرَ مَوَالِيَّ عَلِيٍّ ذَلِكَ وَتُعْرِفَهُمْ
مِنْ ذَلِكَ مَا يَصِيرُ سَبَبًا إِلَى عَوْنِهِ وَكِفَايَتِهِ فَذَلِكَ تَوْفِيرٌ عَلَيْنَا وَمَحْبُوبٌ لَدَيْنَا وَلَكَ بِهِ جَزَاءٌ
مِنَ اللَّهِ وَاجْرُ فَإِنَّ اللَّهَ يُعْطِي مَنْ يَشَاءُ أَفْضَلَ الْإِعْطَاءِ وَالْجَزَاءِ بِرَحْمَتِهِ وَأَنْتَ فِي وَدِيعَةِ اللَّهِ
وَكَتَبْتُ بِخَطِّي وَأَحْمَدُ اللَّهُ كَثِيرًا.^{۶۴}

من ابو علی را به جای حسین بن عبدربه برگزیدم و او را در این مقام امین خود قرار دادم؛ زیرا به دیانت و امانت او - که کسی در آن بر او پیشی نمی‌گرفت - آشنا بودم. می‌دانم که تو شیخ منطقه خودت هستی و لذا خواستم از تو تجلیل کرده، طی نامه‌ای تو را خصوصاً از این موضوع آگاه سازم. پس از ابو علی اطاعت کسن و کلیه وجوهی که پیش تو است به وی بسپار و دوستان ما را به اطاعت از وی تشویق کرده و بدانها چنان آگاهی ده که این آگاهی انگیزه یاری شیعیان ما از وی و سبب کفایت او در انجام کارهایش باشد و این اقدام تو به عنوان رعایت احترام او مطلوب ما بوده و به خاطر این کار خداوند تو را پاداش و اجر عظامی فرماید.

.....

۶۱ - همان، ج ۱، ص ۱۵۹.

۶۲ - رجال کشی، ص ۶۱۱ - ۶۱۲.

۶۳ - مامقانی در این مورد به تفصیل بحث کرده و پس از معرفی حسین بن عبدربه به عنوان وکیل امام هادی (ع) می‌گوید: بعید نیست که هم علی و هم پدرش در زمانهایی وکیل آن حضرت بوده باشند. رک: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۳۱ - ۳۳۲.

۶۴ - رجال کشی، ص ۵۱۳؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۲.

خدا به هر کس که خواهد به رحمت خود برترین پاداشها را عطا می‌فرماید. تو را به خدا می‌سپارم. این نامه را به خط خود نوشته و خدا را حمد و سپاس فراوان می‌کنم.

دقت در متن این نامه وظایف و حوزه اختیارات يك وکیل و نحوه ارتباط وکلای جزء را با آنان که در يك منطقه وسیعی عمل می‌کرده‌اند بخوبی نشان می‌دهد. در باره همین ابو علی بن راشد نامه دیگری از امام هادی (ع) در دست است که در آن ضمن بیان موقعیت ابن راشد، اطاعت از وی، اطاعت از خدا و امام قلمداد شده است. عین عبارت امام در نامه یاد شده چنین است: فَقَدْ أَوْجِبْتُ فِي طَاعَتِهِ طَاعَتِي وَ الْخُرُوجُ إِلَى عِصْيَانِهِ الْخُرُوجُ إِلَى عِصْيَانِي فَالزَّمُوا الطَّرِيقَ يَأْجُرُكُمُ اللَّهُ وَيَزِيدُكُمْ فِي فَضْلِهِ.^{۶۵}

اطاعت از خودم را در پیروی از وی قرار دادم و اقدام به سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است پس این رویه را حفظ کنید که خدا به شما اجر دهد و از فضل خود بر شما بیفزاید.

همینطور در نامه دیگری خطاب به ایوب بن نوح نوشته‌اند: از برخورد با ابو علی بر حذر باش، تو و ابو علی هر کدام در ناحیه خاص خود به وظایفی که بر عهده‌تان می‌باشد عمل کنید. عین همین نامه را نیز به ابو علی نوشته و طی آن در باره ایوب بن نوح سفارش فرموده و از آن دو خواسته است هر کدام به امور مالی شیعیان در منطقه خود پرداخته و از منطقه دیگری چیزی دریافت نکنند.^{۶۶} از روایتی که کشی در باره اسماعیل بن اسحاق نیشابوری آورده چنین استنباط می‌شود که احتمالاً احمد بن اسحاق رازی یکی دیگر از وکلای امام هادی (ع) بوده است.^{۶۷}

اصالت قرآن در مکتب امام هادی (ع)

از انحرافات که غلات شیعه پدید آورده و باعث حمله دیگر فرق اسلامی به آنها شده، مشکل تحریف قرآن بود. مسئله‌ای که اهل سنت نیز به علت اشتغال

.....

۶۵ - رجال کشی، ص ۵۱۴؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۰.

۶۶ - رجال کشی، ص ۵۱۴.

۶۷ - مسند الإمام الهادی، ص ۳۲۰.

کتابهایشان به پاره‌ای از روایات نادرست حاوی تحریف، گرفتار آن هستند. در عین حال اکثریت مسلمین اعم از اهل سنت و شیعه امامی بجز غلات بشدت با این اعتقاد نادرست، برخورد کرده‌اند. با این حال چنانکه از ایضاح ابن شاذان و انتصار خیاط معتزلی بر می‌آید، در قرن سوم هجری، اتهام شیعه به تحریف قرآن بر سر زبانها افتاده بود.

در برابر این اتهام، ائمه شیعه همواره اصالت را به قرآن داده و هر روایت مخالف با آن را باطل اعلام داشته‌اند. در میان اهل سنت نیز تعداد کسانی که به این اصل اعتقاد دارند کم نیست اما مهم آن است که این اصل، در عمل تا چه حد رعایت می‌شود.

امام هادی(ع) نیز ضمن رساله مفصلی که ابن شعبه حرّانی از آن حضرت نقل کرده بشدت بر اصالت قرآن تکیه فرموده و آن را در مقام سنجش روایات و تشخیص صحیح از ناصحیح به عنوان معیاری دقیق اعلام فرموده است. علاوه بر این رسماً قرآن را به عنوان تنها متنی که همه گروههای اسلامی بدان استناد می‌کنند، مطرح ساخته‌اند.

امام هادی(ع) در مرحله اول اخبار را به دو دسته تقسیم می‌نماید: نخست روایاتی که حق است و باید مبنای عمل قرار گیرد و دسته دوم اخباری که باطل است و باید از عمل بدان اجتناب شود. پس باید اجماع قاطبه امت بر حقانیت قرآن از نظر همه فرق اسلامی را - که تردیدی در آن وجود ندارد - مورد توجه قرار داد. آنگاه می‌فرماید در صورتی که قرآن بر صحت روایتی صحه گذاشت اما گروهی از امت آن را نپذیرفت، بایست بر صحت آن اعتراف کنند؛ زیرا که در اصل، بر حقانیت قرآن اتفاق نظر دارند. سپس به عنوان نمونه، حدیث ثقلین را با توجه به آیه ولایت و بر اساس شأن نزولی که برای این آیه در روایات اهل سنت نقل شده ذکر می‌کند. پس از آن در باره توضیح حدیث: «لا جبرَ ولا تفویض بل امرٌ بین الأمرین» باز به سراغ قرآن می‌آید و با ارائه آیات متعدد، تأیید آن را از صحت حدیث ابراز می‌دارد. البته امام در طول استدلال خود دهها آیه از قرآن که از جهتی بر جبر و از جهت دیگر به تفویض اشاره دارد ارائه می‌دهد و در پایان از سخنان

محکم و متین امیرالمؤمنین (ع) در این باره به عنوان شاهد استفاده می‌کند.^{۶۸}
در نشست دیگری در مورد يك مسئله اختلافی، امام (ع) با استناد به قرآن،
همه را ملزم به قبول نظر خود ساخت.^{۶۹}

امام هادی (ع) و علم کلام

اختلاف آراء موجود در میان فرق مختلف شیعه، کار هدایت آنها را برای ائمه
طاهرین دشوار می‌ساخت. پراکندگی شیعه در بلاد مختلف و اینکه گاه و بیگاه تحت
تأثیر پاره‌ای از آراء دیگران قرار می‌گرفتند، مزید بر علت شده بود. در این گیر و
دار اصحاب فرق غیر شیعی و متعصبین ضد شیعه نیز بر دامنه این اختلافات افزوده
و آن را بسیار عمیق‌تر نشان می‌دادند. روایتی از کشی در دست است که به طور
آشکار نشان می‌دهد یکی از اصحاب فرق، مذاهبی به نامهای زراریه، عماریه،
یعفوریه از پیش خود ساخته و هر يك از آنها را به یکی از اصحاب بزرگ امام
صادق (ع) زراره، عمار سباطی، و ابن ابی یعفور نسبت داده است.^{۷۰}

ائمه اطهار (ع) گاهی در مقابل سؤالاتی قرار می‌گرفتند که منشأ پاره‌ای از
آنها همین اختلاف نظرهای داخلی در میان رجال شیعه بود، گرچه بعضی از این
اختلافات صوری و لفظی محض بود.

یکی از مسائل کلامی که موجب پیدایش تشتت آراء میان فضلالی اصحاب
ائمه شد، مسئله تشبیه و تنزیه بود. ائمه شیعه از همان آغاز بر حقانیت نظریه
تنزیه تأکید می‌کردند. خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) که پس
از آن بزرگوار همواره در دسترس ائمه طاهرین و حتی شیعیان آنها بود بهترین گواه
این مدعاست؛ روایات نقل شده از سایر ائمه نیز که شیخ صدوق (ره) با تلاش
گسترده آنها را در کتاب خود (توحید) جمع‌آوری کرده، بر همین معنی دلالت دارد.
با این حال تهمت تشبیه از تهمتهای رایجی است که اصحاب فرق، همواره سعی

.....

۶۸ - تحف العقول، ص ۳۳۸ - ۳۵۶.

۶۹ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۳؛ مسند الإمام الهادی، ص ۲۸ - ۲۹.

۷۰ - رجال کشی، ص ۲۶۵؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۲۴.

کرده‌اند کل شیعه را بدان متهم کنند. البته آنهایی که تا حدودی منصف بوده‌اند، فقط فرقه‌ای از رافضه را معتقد به تشبیه معرفی کرده‌اند. ائمه هدی (ع) نهایت سعی خود را برای رفع این تهمت از دامن شیعه مبذول داشته‌اند و بعدها علمای شیعه نیز در این باره کوششهای امامان خود را دنبال کرده‌اند، از آن جمله شیخ صدوق (ره) است که انگیزه او در تألیف کتاب توحید همان دفع تهمت تشبیه و جبر از شیعه بوده است.^{۷۱}

عاملی که هم اکنون انگیزه بحث ماست، اقوال منسوب به هشام بن حکم و هشام بن سالم است. این دو نفر اگر چه اختلافاتی با هم داشته و حتی هشام ابن حکم رساله‌ای در رد بر هشام بن سالم نگاشته است ولی باید دانست، تنها بکار بردن نابجای لفظ جسم و اطلاق آن بر خدا منشأ ایراد تهمت تشبیه و تجسیم به شیعه شده است چنانکه هشام بن حکم، يك رافضی معتقد به تشبیه معرفی شده است.^{۷۲} در این مورد - که آیا هشام بن حکم واقعاً اعتقاد به تجسیم داشته است یا نه - اختلاف نظرهایی در میان برخی از محققان بروز کرده است. ضمن يك مقاله محققانه اثبات شده که هشام واقعاً اعتقادی به تجسیم نداشته است؛ زیرا او کلمه جسم را به مفهوم رایج و مصطلح آن به کار نمی‌برده بلکه آن را مساوی و یا به اصطلاح مترادف با کلمه «شیء» می‌دانسته است.^{۷۳} با وجود این، ائمه طاهرین (ع) که متوجه سوء استفاده مخالفان از این رأی هشام بودند - و در واقع می‌توان آن را نوعی کج سلیقگی از جانب هشام دانست - با آن به مخالفت برخاسته‌اند هر چند که در فرصتهای مناسب نیز او را از اعتقاد به تجسیم و تشبیه تبرئه کرده‌اند.

مطالب بالا مقدمه‌ای بود برای توضیح روایتی از امام هادی (ع) که در تکذیب عقیده هشام بن حکم از آن حضرت نقل شده است تا برداشت غلطی از آن صورت نگیرد.

.....
۷۱ - توحید صدوق، ص ۱۷.

۷۲ - انتصار، ص ۶۱.

۷۳ - رك: «مقوله جسم لا كالا جسم بين هشام بن حکم و مواقف سایر اهل کلام»، مجله تراثنا، شماره ۱۹، ص ۷ - ۱۰۸.

عَنْ الصَّقْرِ بْنِ أَبِي دُلْفٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (ع) عَنِ التَّوْحِيدِ وَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَقُولُ بِقَوْلِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، فَغَضِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: مَا لَكُمْ وَلِقَوْلِ هِشَامٍ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جِسْمٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بِرَأْيٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا ابْنَ أَبِي دُلْفٍ إِنَّ الْجِسْمَ مُحَدَّثٌ وَاللَّهُ مُحَدِّثُهُ وَمُجَسِّمُهُ.^{٧٤}

از امام هادی (ع) در باره توحید پرسیده و عرض کردم من بر عقیده هشام بن حکم هستم، امام برآشفته و فرمود: شما را با قول هشام چکار؟ از ما نیستند کسانی که گمان می‌برند خدای عز و جل جسم است و ما در دنیا و آخرت از آنها بیزاریم. ای پسر ابی دلف، جسم، خود مخلوق است و پدید آورنده آن خداست و اوست که بدان جسمیت بخشیده است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الرَّحْجِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فِي الْجِسْمِ وَهِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِي الصُّورَةِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا عَنْكَ حَيْرَةَ الْحَيْرَانِ وَاسْتَعِذَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهَشَامَانِ.^{٧٥}

نامه‌ای به امام هادی (ع) نوشته و در باره گفتار هشام بن حکم در باره جسم و سخن هشام بن سالم در باره صورت از آن حضرت سؤال کردم، در پاسخ نوشتند: سرگردانی سرگشتگان را کنار بگذار و از شیطان به خدا پناه ببر. آنچه را که هشام بن حکم و هشام بن سالم گفته‌اند از ما نیست.

فاضل محقق - نویسنده مقاله‌ای که جلوتر به آن اشاره شد - با اشاره به تعبیر «فی الجسم» نوشته است: مقصود این است که اگر هشام قائل به تجسیم بود می‌بایستی بگوید «بالجسم» در حالی که با عبارت «فی الجسم» تعبیر آورده تا اشاره به مفهومی باشد که مورد نظر هشام از کلمه جسم است هنگامی که آن را به خدا اطلاق می‌کرده است.^{٧٦} از طرف امام صادق و امام کاظم (ع) نیز مخالفت شدیدی با این نظر منسوب به هشام ابراز شده است.^{٧٧}

سخنان هشام بن حکم و هشام بن سالم موجب بروز اختلافاتی میان شیعیان

٧٤ - توحید صدوق، ص ١٠٤.

٧٥ - همان، ص ٩٧.

٧٦ - مقوله «جسم لا کالاجسام»، ص ٩٢.

٧٧ - رك: توحید صدوق، ص ٩٧ - ١٠٥.

شده بود و ائمه غالباً در برابر سؤالاتی از این قبیل قرار می‌گرفتند از جمله ابراهیم بن محمد همدانی در این مورد نامه‌ای به امام هادی(ع) نوشت و طی آن چنین گفت:

دوستان شما در این ناحیه در باره توحید دچار اختلاف شده عده‌ای به تجسیم و عده‌ای دیگر به تشبیه گرایش نشان می‌دهند، امام در جواب چنین نوشت:

سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَلَا يُوصَفُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.^{۷۸}

منزه است خدائی که نه حدی می‌پذیرد و نه توصیف او ممکن است. او بی همتا و شنوا و بیناست.

نظیر همین سؤال از محمد بن علی کاشانی^{۷۹} و اشخاص دیگری نیز روایت شده است و این نشانه بارزی از وجود اختلاف در میان شیعیان آن دوره است. در تأیید عدم امکان رؤیت خدا اگر چه در روز قیامت - چنانکه در میان مشبهه و اهل حدیث قول به امکان آن رایج است - روایتی از امام هادی(ع) نقل شده که در آن عدم امکان رؤیت در معرض استدلال^{۸۰} و در روایت دیگری فرو آمدن خدا به آسمان دنیا شدیداً مورد انکار امام قرار گرفته است.^{۸۱}

در این باره بیش از بیست و یک روایت که برخی از آنها بسیار مفصل است از امام هادی(ع) نقل شده و همه آنها گویای آن است که امام در موضع تنزیه قرار گرفته بود.^{۸۲}

پیرامون اعتقاد ائمه شیعه در باره مسئله جبر و اختیار نیز رساله مفصلی از امام هادی(ع) در دست است. در این رساله بر اساس آیات قرآن در شرح و حل حدیث «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» - که از امام صادق(ع) روایت شده - کوشش به عمل آمده و مبانی کلامی شیعه مربوط به مسئله جبر و تفویض،

.....

۷۸ - توحید صدوق، ص ۱۰۱؛ کافی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۷۹ - همان.

۸۰ - کافی، ج ۱، ص ۹۷؛ توحید صدوق، ص ۱۰۹.

۸۱ - کافی، ج ۱، ص ۱۲۶.

۸۲ - مسند الإمام الهادی، ص ۸۴ - ۹۴.

دقیقاً بیان شده است.^{۸۳}

در يك قسمت از همین رساله امام(ع) در مورد این مسئله چنین فرموده اند:
لَكِنْ نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ مَلَكَهُمْ إِسْتِطَاعَةَ تَعْبُدِهِمْ بِهِمْ،
فَأَمَرَهُمْ وَ نَهَاَهُمْ بِمَا أَرَادَ فَقَبِلَ مِنْهُمْ إِتْبَاعَ أَمْرِهِ وَ رَضِيَ بِذَلِكَ لَهُمْ. وَ نَهَاَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَ ذَمَّ
مَنْ عَصَاهُ وَ عَاقَبَهُ عَلَيْهَا وَ لِلَّهِ الْخَيْرَةُ فِي الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ يَخْتَارُ مَا يُرِيدُ وَ يَأْمُرُ بِهِ وَ يَنْهَى عَمَّا
يُكْرَهُ وَ يُعَاقِبُ عَلَيْهِ بِالْإِسْتِطَاعَةِ الَّتِي مَلَكَهَا عِبَادَهُ لِإِتْبَاعِ أَمْرِهِ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ لِأَنَّهُ ظَاهِرُ
الْعَدْلِ وَ النُّصْفَةِ وَ الْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ.^{۸۴}

ما می‌گوییم: خدای عز و جل آفریده‌های خود را به قدرت بی‌پایانش آفرید و به آنها توانایی عبادت و بندگی داد. پس آنان را بدانچه می‌خواست امر و از آنچه می‌خواست نهی فرمود و از آنان، پیروی از اوامرش را پذیرفت و به همین از آنان راضی شد و آنها را از نافرمانی خود باز داشت و بر مبنای آن، نافرمایان را مورد بازخواست قرار داد. در امر و نهی، حق انتخاب و اختیار با خداست. به آنچه می‌خواهد امر و از آنچه اکراه دارد، نهی کرده و بر اساس آن مواخذه می‌فرماید، به خاطر آنکه به بندگان خود توانایی پیروی از اوامر و پرهیز از گناهان را عطا فرموده است؛ زیرا او عدالت و انصاف و حکمت بالقه‌اش آشکار و غیر قابل انکار است.
به دنبال آن از شبهاتی که با استناد به ظواهر برخی از آیات در اثبات جبر استدلال شده، پاسخ داده شده است.

در میان روایاتی که به عنوان احتجاجات امام هادی(ع) نقل شده، بیشترین رقم از آن روایات مسئله جبر و تفویض است.^{۸۵}

امام هادی(ع) و فرهنگ دعا و زیارت

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که شیعه از فرهنگ ادعیه و زیارات بسیار غنی برخوردار است و اساساً هیچ کدام از فرق اسلامی از این مقدار ادعیه و

۸۳ - تحف العقول، ص ۳۳۸ - ۳۵۶؛ مستند الإمام الهادی، ص ۱۹۸ - ۲۱۳.

۸۴ - مستند الإمام الهادی، ص ۲۰۵.

۸۵ - همان، ص ۱۹۸ - ۲۲۷.

زیارات، بهره‌مند نیستند و این نشانی از چهره معنوی تشیع است که عرفان شیعی را شکل داده و خلوص دینی و تزکیه نفس را در جامعه شیعی قوت می‌بخشد. در نزد ائمه شیعه، دعا جایگاه والایی داشت. از این میان تنی چند از آنها بر دعا تکیه بیشتری کرده و میراث گرانبهایی در این زمینه از خود به یادگار گذاشتند. پیش از این در شرح حال امام سجاد(ع) نقش دعا را بیان کردیم. در کارنامه امام هادی(ع) نیز دعا و زیارت از نظر تربیت شیعیان و آشنا ساختن آنها با معارف شیعی نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این دعاها به جز راز و نیاز با خدا به صورتهای مختلف به پاره‌ای از مسائل سیاسی - اجتماعی نیز اشاراتی دارد؛ اشاراتی که در حیات سیاسی شیعه بسیار مؤثر بوده و به طور منظم مفاهیم خاصی را به جامعه آنها تلقین می‌کرده است. اینک به چند نمونه از این دعاها اشاره می‌کنم:

۱ - ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت

علاوه بر صلواتهای مکرر بر محمد و آل محمد(ص) - که در این دعاها و نوعاً دعا‌های ائمه اهل البیت وجود دارد - نسبت به ارتباط محکم و ناگسستنی میان امت و آل محمد(ص) تأکید خاصی به عمل آمده است. به عنوان نمونه قطعه‌ای از يك دعا را ذیلاً ملاحظه فرمائید:

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَقْطَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ عَمَلِي بِهِمْ مُتَقَبَّلًا.^{۸۶}

پروردگارا درود فرست بر محمد و آل محمد(ص) و ارتباط ما بین من و ایشان را در دنیا و آخرت قطع نفرما و اعمال مرا به خاطر ایشان قبول بفرما.

۲ - تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت بر امت اسلامی

در زیاراتی که از امام هادی(ع) روایت شده به طور مکرر بر این معنی تأکید شده و اهل بیت رسول خدا(ص) به معنی اخص آن با تعبیراتی همچون «معدن الرحمة، خُزَانُ الْعِلْمِ، قَادَةُ الْأُمَّمِ، سَاسَةُ الْعِبَادِ، أَمْنَاءُ الرَّحْمَنِ، أئمة الهدى، ورثة الأنبياء، و

۸۶ - مصباح المتهجد، ص ۲۳۹؛ مسند الإمام الهادی، ص ۱۷۸.

حجج الله على اهل الدنيا و الآخرة و الاولي» وصف شده اند،^{۸۷} همچنين در همين زيارت خطاب به ائمه هدی آمده:

أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ، الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ، الْمُكْرَمُونَ، الْمُقْرَبُونَ، الْمُتَّقُونَ، الصَّادِقُونَ، الْمُصْطَفُونَ، الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ....

ادامه اين فقرات علاوه بر آنکه خصائل ائمه طاهرين (ع) را نشان می دهد، شيعيان را با تعريف دقيق امام و خصوصياتی که بايد دارا باشد آشنا می سازد.

۳- شناخت دين و اينکه دين صحيح در مکتب اهل بيت است

به شيعيان می آموزد چگونه خطاب به ائمه خود شهادت بدهند و بگویند:

و جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَ سُنَّتُمْ سُنَّتَهُ... وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ عِنْدَكُمْ وَ آيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ.

بدین صورت سراغ معارف حقه الهی را تنها در مکتب اهل بيت پیامبر می توان گرفت و تنها کسانی بر حقند که پیروی از مکتب و تعليمات اين خاندان پاک کرده باشند و گرنه مارق و از جاده حق کنار افتاده اند:

فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ.^{۸۸}

۴- مبارزه شيعه با ظلم و ستم

از آشکارترین مفاهيم مورد قبول شيعه، مبارزه با ستم و ستمکاری است و اين معنی دقیقاً در دعاهاى رسیده از امام هادی (ع) به چشم می خورد. از جمله اين گونه دعاها «دعاء المظلوم على الظالم» است که منحصراً از آن حضرت نقل شده که در آن خطاب به خدا برای از میان بردن ستم ستمکاران و جباران، استمداد شده است. درست است که در اين دعا به ظاهر از میان بردن ستم به خدا واگذار شده ولی در

.....

۸۷ - من لايحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰؛ عيون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۷۲؛ تهذيب، ج ۶، ص ۹۵؛ مسند الإمام الهادی، ص ۲۴۷.

۸۸ - مسند الإمام الهادی، ص ۲۴۹.

واقع هدف از آن، آگاه کردن مردم از وجود ستم و وجوه مختلف آن در جامعه است که این خود قدم اساسی برای از میان بردن آن است. این دعا دقیقاً به دنبال ستم و اهانتی که از طرف متوکل نسبت به امام (ع) روا داشته شده، به زبان آن حضرت جاری شده است که آشکارا جنبه سیاسی دارد. متن دعا ذیلاً از نظر خواننده محترم می‌گذرد.

فَهَا أَنَا ذَا يَا سَيِّدِي مُسْتَضْعَفٌ فِي يَدَيْهِ مُسْتَضَامٌ تَحْتَ سُلْطَانِهِ مُسْتَذَلٌّ بِعِنَانِهِ مَغْلُوبٌ مَبْغِيُّ عَلِيٍّ مَغْضُوبٌ وَجَلَّ خَائِفٌ مُرَوِّعٌ مَقْهُورٌ... فَاسْتَلِّكَ يَا نَاصِرَ الْمَظْلُومِ الْمَبْغِيُّ عَلَيْهِ إِجَابَةٌ دَعْوَتِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ خُذْهُ مِنْ مَأْمَنِهِ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ وَافْجَانَهُ فِي غَفْلَتِهِ مُفَاجِئَةً مَلِيكَ مُنْتَصِرٍ وَاسْلُبْهُ نِعْمَتَهُ وَ سُلْطَانَهُ وَافْضُضْ عَنْهُ جُمُوعَهُ وَ أَعْوَانَهُ وَ مَرْقُ مَلِكُهُ كُلُّ مَرْقٍ... وَاقْصِمُهُ يَا قَاصِمَ الْجَبَابِرَةِ وَاهْلِكْهُ يَا مُهْلِكَ الْقُرُونِ وَ أِبْرَهُ يَا مُبِيرَ الْأُمَمِ الظَّالِمَةَ وَاخْذُلْهُ يَا خَاذِلَ الْفِتَنِ الْبَاغِيَةِ...^{۸۹}

امام هادی و غلات شیعه

مشکلات درونی شیعه کمتر از مشکلاتی نبود که از خارج و به وسیله دشمنان به آنان وارد می‌شده است. مخصوصاً که مشکلات درونی در افزایش مشکلات خارجی شدیداً مؤثر بود. بدین سبب بود که ائمه شیعه به هر شکلی بود سعی داشتند تا دامن تشیع را از لوث غلو پاک کرده و غلات را از خود طرد نموده بدین وسیله راهی برای حل مشکلات درونی خود پیدا کنند. اما غلات به منظور سود جوئی و یا به دلیل کج فکری، خود را منتسب به ائمه شیعه وانمود کرده و مخالفهای ائمه با آنها را نوعی تقیه قلمداد می‌کردند. طبعاً در بلاد دور دست که علم و فقه و فرهنگ شیعه - چنانکه باید - جا نیفتاده بود، عده‌ای فریب غلات را خورده و از نظر عقیدتی به انحراف کشانده می‌شدند و این جریان در بد نام ساختن شیعیان نزد فرق دیگر بسیار مؤثر می‌افتاد. امام هادی (ع) در راستای فعالیت امامان، با غلات درگیر شد؛ زیرا در میان اصحاب او نیز افرادی از آنها وجود داشت، احمد بن محمد بن عیسی

۸۹ - مسند الإمام الهادی، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

یکی از شیعیان دانشمند و معتدل که سخت به ائمه طاهرين (ع) دل بسته و با هر گونه غلوئی در دین مخالف بود، روایت کرده که طی نامه‌ای از امام هادی (ع) سؤال شد: احادیثی را به شما و پدرانتان نسبت می‌دهند که دلها از شنیدن آن مضمز است و بدان دلیل که این احادیث از آباء کرامتان نقل می‌شود، جرأت رد آن را به خود نمی‌دهیم، آنگاه ادامه می‌دهد: علی بن حسکه و قاسم یقطینی که خود را از موالی و منسوبان شما معرفی می‌کنند نقل می‌کنند در آیه: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**، فحشا و منکر اشاره به شخصی است نه رکوع و سجود، همینطور منظور از زکات همان مرد است نه پرداخت مبلغی درهم و دینار، و اموری از فرائض و سنن و معاصی را بر همین منوال تأویل می‌کنند، اگر مصلحت می‌دانید این امر را برای ما روشن فرمائید و به پیروانتان منت گذاشته، آنها را از منجلاب این چنین تأویلات انحراف آمیز نجات دهید. و آن حضرت در جواب نوشتند:

لَيْسَ هَذَا مِنْ دِينِنَا فَأَعْتَزَلُهُ.^{۱۱}

این گونه تأویلات از دین ما نیست از آن بهره‌یزید.

نظیر همین نامه از ابراهیم بن شیبه و سهل بن زیاد نیز روایت شده است که جواب امام در پاسخ یکی از آنها بسیار مفصل بوده و در آن علاوه بر رد محمد بن حسکه و انکار ولایت و وابستگی او به خاندان رسالت، اقاویل وی را باطل شمرده و شیعیان خود را به اجتناب از آنها امر فرموده است و حتی از آنها خواسته به هر کدام از این دو نفر که دسترسی پیدا کردید فوراً به قتلشان اقدام کنید.^{۱۲} و در روایت دیگری امام، محمد بن حسکه و قاسم یقطینی را مورد لعن و نفرین قرار داده است.^{۱۳}

علی بن حسکه استاد قاسم شعرانی یقطینی بوده که او نیز از بزرگان غلات و مطرود ائمه طاهرين (ع) است.^{۱۴} حسن بن محمد بن بابای قمی و محمد بن

۹۰ - سوره عنکبوت (۲۹): ۲۵.

۹۱ - رجال کشی، ص ۵۱۷.

۹۲ - همان.

۹۳ - همان، ص ۵۱۸ - ۵۱۹.

۹۴ - همان، ص ۵۱۸.

موسی الشریقی نیز از شاگردان علی بن حسکه بوده‌اند. از کسانی که مورد لعن امام هادی(ع) قرار گرفته‌اند محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی بودند، امام ضمن نامه‌ای که در آن از ابن بابای قمی بیزاری جسته‌اند فرمودند: او - ابن بابا - گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته‌ام و او باب من است، سپس خطاب به شیعیان می‌فرماید: اگر توانستید او را بکشید.^{۹۵}

محمد بن نصیر نمیری که ادعای نبوت می‌کرد، رئیس فرقه نمیریه و یا نصیریه بوده است. او معتقد به تناسخ و ربوبیت امام هادی(ع) و همچنین معتقد به جواز نکاح با محارم و ازدواج مرد با مرد بوده و ادعا داشت که از طرف امام هادی(ع) به نبوت مبعوث شده است؛ محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز از یاران و همکاران نزدیک محمد بن نصیر بوده و او را تقویت می‌کرد. پس از فوت محمد بن نصیر، پیروان وی - نصیریه - که از مشهورترین فرقه‌های غلات بودند به چند گروه تقسیم شدند.^{۹۶} از دیگر غلات این دوره عباس بن صدقه، ابوالعباس طرفانی(طبرانی) و ابو عبدالله کندی معروف به شاه رئیس بود که همه از بزرگان غلات بوده‌اند.^{۹۷}

امام هادی(ع) در باره فارس بن حاتم دستور داد او را تکذیب و هتك حرمت از وی بنمایند و در باره اختلافی که میان فارس بن حاتم و علی بن جعفر پیدا شده بود، جانب علی بن جعفر را گرفته و ابن حاتم را رد و طرد بنمایند، همچنین دستور قتل ابن حاتم را صادر نمود و برای قاتل وی سعادت اخروی و بهشت تضمین نمود و بالأخره شخصی از شیعیان به نام جنید پس از کسب اجازه شفاهی از امام، ابن حاتم را به قتل می‌رساند. روایات زیادی که در مورد ابن حاتم در رجال کشی آمده، وجود خطر بزرگی از جانب او را که موجودیت شیعه را تهدید می‌کرد خاطر نشان می‌سازد، شیعیان مکرراً در باره او از امام هادی(ع) سؤالاتی کرده و

.....
۹۵ - همان، ص ۵۲۰ - ۵۲۱.

۹۶ - رجال کشی، ص ۵۲۱؛ فرق الشیعه، ص ۹۳؛ المقالات و الفرق، ص ۱۰۰ - ۱۰۱ و رک: ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۹؛ الغیبه، ص ۲۵۹.

۹۷ - رجال کشی، ص ۵۲۲.

امام در جواب کلیه این سؤالها از وی بیزاری جسته است.^{۹۸}
 سری بن سلامه نیز نامه‌ای در باره غلات و فساد آنها به امام هادی (ع)
 فرستاده که امام در جواب آن، شیعیان را دعا فرموده و آنها را به ثبات قدم و مقاومت
 در برابر غلات دعوت کرده است.^{۹۹}

از دیگر غلاتی که خود را از اصحاب امام هادی (ع) قلمداد می‌کرد یکی
 احمد بن محمد سیاری است.^{۱۰۰} که اکثریت علمای رجال شیعه او را از غلات و
 فاسد المذهب دانسته‌اند.^{۱۰۱} کتاب القراءات را که از مصادر روایات تحریف قرآن
 است، او نوشته که مطمئناً جز اباطیل چیز دیگری در آن پیدا نمی‌شود.^{۱۰۲} بویژه که
 امام هادی (ع) خود به سلامت قرآن از تحریف و دست نخوردگی آن از نظر کلیه
 فرق اسلامی تأکید ورزیده است:

قَدْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لِأَخْتِلَافِ بَيْنَهُمْ إِنْ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَبَّ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ أَهْلِ
 الْفِرَقِ.^{۱۰۳}

حسین بن عبید نیز از غلاتی بود که خود را از اصحاب امام هادی (ع)
 می‌دانست و به همین دلیل احمد بن محمد بن عیسی قمی او را همراه جمعی دیگر
 به اتهام غلو از قم بیرون راند. چنانکه پیش از این نیز متذکر شدیم قمی‌ها
 اندیشه ناب شیعی داشته و کوچکترین غلوئی را تحمل نمی‌کردند. بدین سبب
 گاهی اشخاصی را که هرگز از غلات - به معنای مصطلح آن که اعتقاد به نوعی
 ربوبیت در باره ائمه (ع) داشتند - نبودند، متهم می‌کردند، به هر حال تکذیبها و
 طردهای مکرر ائمه هدی (ع) از غلات سبب شد که آنها عملاً رو به انهدام نهاده
 و مهمترین سلاحشان را که انتساب و تمسک واهی به ائمه طاهرین (ع) بود از دست
 بدهند. البته باید توجه داشت که هنوز آثار غلو در میان اخبار و احادیث ما باقی

۹۸ - همان، ص ۵۲۲ - ۵۲۸.

۹۹ - الدر النضیم، ص.. به نقل از حیاة الإمام الهادی، ص ۳۳۶.

۱۰۰ - مسند الإمام الهادی، ص ۳۲۳.

۱۰۱ - رجال نجاشی، ص ۵۸؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص...؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۰.

۱۰۲ - رك: اكدوبة تحريف القرآن بين الشيعة والسنة، تأليف نگارنده.

۱۰۳ - تحف العقول، ص ۳۳۸.

مانده و تصفیه آن يك وظیفه غیر قابل چشم پوشی برای هر دانشمند امامی معتقد به خط مشی ائمه شیعه است؛ زیرا بسیار دیده شده است که کسانی بدون غرض و با صداقت انکار ناپذیری کار می کردند ولی متأسفانه تحت تأثیر همین اخبار غلو آمیز قرار گرفتند. فتح بن یزید جرجانی ضمن روایت مفصلی از امام هادی (ع) اعتراف می کند که او بر این باور بود که امام نیازی به اکل و شرب ندارد؛ زیرا با مقام امامت سازگار نیست، و امام هادی (ع) خطاب به وی فرمود:

ای فتح بن یزید حتی پیامبران که اسوه برای ما هستند می خورند و می آشامند و در بازارها راه می روند و هر جسمی این چنین است جز خدا که جسم را جسمیت بخشیده است.^{۱۰۴}

امام هادی و خلق قرآن

از مهمترین بحثهایی که در آغاز قرن سوم دنیای تسنن را به خود مشغول داشته جدال بر سر مسئله حدوث و قدم قرآن بود که خود موجب پیدایش فرق و گروههایی در میان آنها شد. اولین کسی که این مسئله را مطرح ساخت احمد بن ابی داود بود.^{۱۰۵} سپس مأمون و پس از وی معتصم آن را دنبال کرده و سخت می کوشیدند تا علما و محدثین را بر قبول آن - اعتقاد به حدوث قرآن - که در تاریخ به عنوان محنة القرآن از آن یاد شده وا دارند، احمد بن حنبل در رأس اهل حدیث اعتقاد به قدم قرآن داشته و در این باره تحت فشارها و اهانت های حکومت عباسی و حتی به دستور آنها زیر ضربه های شلاق نیز قرار گرفته است، ولی پس از معتصم جانشین او، متوکل جانب ابن حنبل را گرفته و به کمک هم، قضیه را به نفع مذهب وی - اعتقاد به قدم قرآن - خاتمه داده و علمای مخالف خود را از میدان به در برده و به سکوت وا داشتند. بعلاوه آنها مذهب اهل حدیث را با محدوده ای که ابن حنبل برایش درست کرده بود، رایج کرده، مذاهب دیگر را بدعت دانستند. متعاقب این جریان کلیه گروه های محدثین - به منظور دفاع از دیدگاه های خود - با هم درگیر شده و هر کدام نظر خاص خودشان را اظهار داشتند، ولی - تا جایی که ما اطلاع داریم -^{۱۰۶}

۱۰۴ - كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۸؛ ورك: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳.

۱۰۵ - الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه، ط ریاض، ۱۹۸۳ م، ج ۱، ص ۲۹.

۱۰۶ - این نظر استاد محقق سید مهدی روحانی است و ما اصل عنوان این مبحث را مدیون ایشان هستیم.

در روایات اهل بیت و سخنان اصحاب ائمه هدی (ع) بحثی در این زمینه به میان نیامده و شیعیان در باره آن سکوت اختیار کرده‌اند. امروزه نامه‌ای از امام هادی (ع) در دست است که طی آن به یکی از شیعیان خود دستور می‌دهد در این زمینه اظهار نظر نکرده و جانب هیچ کدام از حدوث قرآن و قدم آن را نگیرد. آن حضرت در نامه خود چنین نوشته‌اند:

خدا ما و تو را از ابتلای در فتنه بر حذر دارد، اگر خود را از آن دو نگهداری به صلاح است و گرنه به هلاکت می‌افتی.

به عقیده ما جدال و گفتگو در باره قرآن بدعت است و در گناه و مسئولیت آثار زشت ناشی از آن، سؤال کننده و جواب دهنده هر دو شریکند؛ زیرا سؤال کننده بی جهت در باره آنچه که به عهده‌اش نیست می‌پرسد و جواب دهنده را بدون هیچ دلیلی به خاطر آنچه از عهده وی خارج است زیر تکلیف می‌برد. آفریننده‌ای جز خدا وجود ندارد و غیر او، همه آفریدگان او هستند؛ قرآن نیز کلام خدا است، از پیش خود اسمی بر آن نپذیر که در این صورت از ستمگران به شمار خواهی رفت. خداوند ما و شما را از افرادی که ایمان به غیب آورده و از خدا و روز جزا می‌ترسند قرار بدهد.^{۱۰۷}

این نامه‌ها و موضع‌گیریها، سبب شد تا شیعیان گرفتار این بحث بی‌حاصل نشوند.

امام هادی (ع) و شیعیان او در ایران

اکثریت قریب به اتفاق شیعیان ائمه طاهرین (ع) از کوفه بودند. این مطلب با مراجعه به کتب رجالی شیعه به خوبی استفاده می‌شود؛ زیرا به آخر اسامی اکثریت آنها کلمه «کوفه» اضافه شده است چنانکه از دوران امام باقر و امام صادق (ع) به این طرف کلمه قمی در آخر اسم تعدادی از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد، اینها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم سکنی گزیده بودند.

در زمان امام هادی (ع) قم مهمترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین (ع) برقرار بود. این نکته را نباید

.....
۱۰۷ - متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۶۱، و در همین صفحه روایتی از امام سجاد (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود: قرآن نه خالق است و نه مخلوق بلکه کلام خداوند خالق است.

فراموش کرد: درست همان اندازه که میان شیعیان کوفه گرایشات انحرافی و غلوآمیز رواج داشت، در قم اعتدال و بینش ضد غلو حاکم بود. شیعیان این دیار، اصرار و ابرام فراوانی در این مسئله از خود نشان می‌دادند. چنانکه نامه معروفی که در باره غلو به امام هادی (ع) نوشته شده، از این شهر بوده و سختگیری به غلات نیز در این شهر، فراوان بوده است.

در کنار قم دو شهر آبه یا آوه و کاشان نیز تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشته و از گرایش از نوع بینش اهل قم برخوردار بودند. در پاره‌ای روایات از محمد بن علی کاشانی نام برده شده که در باب توحید از امام هادی (ع) سؤالی کرده است.^{۱۰۸}

مردم قم روابط مالی نیز با امام هادی (ع) داشته‌اند. در این زمینه از محمد بن داود قمی و محمد الطلحی یاد شده است که از قم و بلاد تابع آن، اموال و اخبار در باره وضعیت آن سامان به امام می‌رسانیده‌اند.^{۱۰۹}

چنانکه یکی از اتهامات آن حضرت این بود که اموالی از طرف مردم قم برای او فرستاده می‌شود.^{۱۱۰}

مردم قم و آوه همچنین برای زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) به مشهد الرضا (ع) مسافرت می‌کردند و امام هادی (ع) نیز آنها را در قبال این عمل «مغفور لهم» وصف کرده است.^{۱۱۱}

مردم دیگر شهرهای ایران نیز نظیر همین روابط را با ائمه داشتند. این وضع شیعیان در حالی بود که اغلب شهرهای ایران - به دلیل نفوذ قهرآمیز امویان و عباسیان و سلطه حاکم آنها بر جهان اسلام - گرایشات سنی داشته و شیعه نوعاً در اقلیت بوده است. صالح معروف به ابو مقاتل دیلمی یکی دیگر از اصحاب امام هادی (ع) بود که کتابی در مورد امامت در چارچوبه روایات و کلام، نوشته است.^{۱۱۲}

.....

۱۰۸ - کافی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ توحید صدوق، ص ۱۰۱.

۱۰۹ - مشارق الأنوار، ص ۱۰۰؛ مسند الإمام الهادی، ص ۴۵.

۱۱۰ - امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مسند الإمام الهادی، ص ۳۷.

۱۱۱ - عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱۱۲ - مسند الإمام الهادی، ص ۳۱۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۰.

دیلم از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود پرورده است و این اضافه بر مهاجران دیلمی در عراق بود که به مذهب تشیع گرویده بودند. کلماتی که مفهوم نسبت به شهر یا دیاری را می‌دهد در آخر اسم عده‌ای از اصحاب امام هادی(ع) آمده که تا حدودی می‌تواند نشانی از مراکز و اقامتگاه آنها باشد مثلاً: بشر بن بشار نیشابوری، فتح بن یزید جرجانی، احمد بن اسحاق رازی، حسین بن سعید اهوازی، حمدان بن اسحاق خراسانی و علی بن ابراهیم طالقانی از این نمونه‌اند که در شهرهای مختلف ایران می‌زیسته‌اند. جرجان^{۱۱۳} و نیشابور^{۱۱۴} در پرتو فعالیت‌های روز افزون شیعیان، به مرور به صورت مراکز نفوذ شیعه در قرن چهارم در آمد. شواهد دیگری حاکی از آن است که در قزوین نیز کسانی از اصحاب امام هادی(ع) ساکن بوده‌اند.^{۱۱۵} اصفهان که شایع بود اهالی آن سنیان متعصب حنبلی هستند - و بخش عمده‌ای نیز چنین بود - گاه شیعیانی از اصحاب امام هادی(ع) را در خود پرورده است که از آن جمله ابراهیم بن شیبه اصفهانی است، گرچه این مرد در اصل کاشانی بوده ولی احتمالاً مدت مدیدی در اصفهان می‌زیسته است. عکس این مطلب نیز صادق است چنانکه علی بن محمد کاشانی از اصحاب امام هادی(ع)، اصلاً اصفهانی بوده است.^{۱۱۶} و در روایتی از عبدالرحمان نامی، نام برده شده که از مردم اصفهان بوده و تحت تأثیر کرامتی که در سامرا از امام هادی(ع) دید به مذهب شیعه در آمد.^{۱۱۷}

در قرن چهارم در اصفهان فراوان بودند کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) را بیشتر از مال و جان و خانواده خود دوست می‌داشتند.^{۱۱۸} روایت دیگری حاوی نامه‌ای از امام هادی(ع) به وکیل خود در همدان است که طی آن چنین فرموده: من سفارش شما را به دوستان خود در همدان کرده‌ام.^{۱۱۹}

۱۱۳ - احسن التقاسیم، ص ۳۱۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۷۱.

۱۱۴ - همان، ص ۳۶۶.

۱۱۵ - رجال کشی، ص ۵۲۶.

۱۱۶ - مسند الإمام الهادی، ص ۳۵۲.

۱۱۷ - بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۱؛ مسند الإمام الهادی، ص ۱۲۳.

۱۱۸ - مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۰۴.

۱۱۹ - رجال کشی، ص ۶۱۰.

افشاگری‌های امام سجاد (ع) در قیام کربلا



علی ربانی گلپایگانی

قسمت دوم

سخنرانیهای عمومی امام در کوفه و...

کاروان آزادگان اسیر در قیام بزرگ کربلا، رسالت خطیر پاسداری از آرمانهای قیام و رساندن پیام شهیدان به آزادیخواهان و مبارزه با تبلیغات دروغین و تحریفات امویان تبهکار را بر دوش داشتند. آنان با گزارش صحیح وقایع کربلا وجدانهای خفته را بیدار نموده و پردهٔ ریا و تزویر را از چهرهٔ کریه دودمان بنی امیه و هواخواهان آنان برگرفتند، و ندای حقانیت و مظلومیت خاندان رسالت و شیفتگان آنان را به گوش حق طلبان رساندند؛ و بدین وسیله دشمن سرمست و مغرور از پیروزیهای لحظه‌ای و ظاهری در صحنهٔ نبرد را، در ذلت بارترین وضعیت ممکن

قرار دادند و با فریادهای حق طلبانه و قهرمانانه خود عظمت و اقتدار حق و آزادگی را به نمایش گذاشتند.

در این میان امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری سلام الله علیها موقعیت و رسالت ویژه‌ای داشتند و از ارکان اصلی این حرکت و جهاد مقدس به شمار می‌آمدند. هر يك از آنان در مناسبت‌های مختلف بیانات و خطابه‌های روشنگر و افشاگرانه‌ای را ایراد نمودند که در کتب مقاتل و تاریخ ثبت و نقل گردیده است. ولی امام زین العابدین (ع) از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود که حتی زینب (س) نیز آن موقعیت را نداشت؛ زیرا او نه کودکی خردسال بود و نه يك زن، تا احیاناً سخنان او را برخاسته از عواطف و احساسات دانسته و اعتناء لازم را به آن نمایند. علاوه بر این او در حقیقت امام و حجت خدا، و از نظر علوم و حکمت بی نظیر و بی‌مانند بود و چنانکه در آینده بیان خواهد شد خطبه‌ای که او بر فراز منبر مسجد شام ایراد کرد، بقدری ماهرانه و حساب شده بود که در زمانی کوتاه حجابهای ضخیم غفلت و جهالت را که در اثر تبلیغات دروغین سالهای متمادی امویان، افکار و وجدانهای مردم شام را پوشانده بود، کنسار زد و به گونه‌ای معجزآسا آنان را بر علیه یزید بشورانید، و این کار جز از امام سجاد (ع) ساخته نبود.

مجموعه سخنان امام زین العابدین (ع) که از آغاز تا پایان اسارت ایراد نموده‌اند در سه بخش زیر خلاصه می‌شود:

۱ - مناظره با سران حکومت اموی؛

۲ - گفتگو با برخی از افراد فریب خورده؛

۳ - سخنرانیهای عمومی در کوفه، شام و مدینه.

در قسمت اول این نوشتار نمونه‌هایی از دو بخش اول و دوم نقل و بررسی گردید. و اینک به نقل و بررسی نمونه‌هایی از سومین بخش افشاگریها و روشنگریهای آن حضرت می‌پردازیم:

.....

۱ - نور علم، دوره چهارم، شماره چهارم، شماره مسلسل ۴۰.

۱ - سخنرانی امام سجاد(ع) برای مردم کوفه

گروهی از مردم کوفه که تحت تأثیر تبلیغات دروغین امویان قرار گرفته بودند و فتح ظاهری آنان بر امام حسین علیه السلام و یاران او را به عنوان پیروزی زمامداران اسلامی بر مخالفان حکومت اسلامی تلقی می‌کردند - به تشویق سرسپردگان حکومت اموی - در دروازه کوفه اجتماع کردند تا آزادگان اسیر را از نزدیک مشاهده نمایند. این اجتماع، فرصت مناسبی را برای پیام آوران قیام فراهم ساخت تا به رسالت بزرگ خویش جامه عمل بپوشند. بدین جهت چند تن از آنان سخنان مهیج و روشنگری را ایراد نمودند که از آن جمله امام زین العابدین بود.

به گفته حذیم بن شریک اسدی^۲ امام زین العابدین(ع) روی به جانب مردم نمود و از آنان خواست سکوت نمایند، آنگاه حمد و ثنای خدا به جای آورد و بر پیامبرش درود فرستاد و فرمود:

فراز اول

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ
الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دُخْلِ وَلَا تَرَاتٍ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَ سَلَبَ نَعِيمَهُ وَ أَنْتَهَبَ مَالَهُ، وَ
سَبَى عِيَالَهُ أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا^۳ فَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا

ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد (نیازی به معرفی ندارد) و هر کس که نمی‌شناسد پس (بداند که) من علی، فرزند حسینم، همان کسی که در کنار نهر فرات (به سان گوسفندان) ذبح گردید، بدون آنکه خون ناحقی را ریخته باشد. منم فرزند کسی که حریم او هتک گردید و اموال او غارت شد، و خانواده‌اش اسیر شدند، منم فرزند کسی که به طرزی

.....

۲ - بنا به نقل احتجاج طبرسی، ولی در عبارت «لهوف» بشیر بن خزیم اسدی آمده است، حذیم بن بشیر، و حذام بن ستیر نیز نقل گردیده است. به بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸ و ۱۱۳ رجوع شود.

۳ - يقال للرجل اذا شدت بداه و رجلاه، او امسکه رجل حتى يضرت عنقه، او حبس على القتل حتى يقتل: قتل صبراً (اقرب الموارد، ج ۱، ص ۶۳۰): هر گاه دست و پای کسی را ببندند، یا فرد دیگری دستها و پاهای او را نگهدارد و سر او را جدا نمایند، و یا او را زندان کنند تا بمیرد، گفته می‌شود «قَتِلَ صَبْرًا».

فجیع به قتل رسید، و این مایه افتخار ماست.

در این فراز، امام نخست به معرفی خود می‌پردازد و با انتخاب جملاتی کوتاه ولی دقیق و معنی دار، پرده از جنایت هولناک سرسپردگان بنی امیه بر می‌دارد و نکات ذیل را خاطر نشان می‌سازد:

ا - پدرش امام حسین (ع) که نور دیدگان رسول خدا و سرور جوانان اهل بهشت است، به طرزی فجیع در کنار نهر فرات به شهادت رسید.

ب - امام خون کسی را به ناحق نریخته بود تا مجوز کشتن او باشد، و در نتیجه او بدون هیچ جرم و گناهی به شهادت رسید.

ج - حریم امام مورد هتك و بی احترامی قرار گرفت، او هم از حریم عترت^۴ و قُربی^۵ بهره‌مند بود، و هم از حریم ایمان و علم و تقوا، ولی بنی امیه هیچ يك از این حریمهای مقدس خدایی و انسانی را رعایت نکردند و با ظالمانه‌ترین شیوه با او برخورد نمودند.

د - دشمنان امام، پس از به شهادت رساندن او، اموالش را تاراج کردند و این دلیل روشنی بر دنیا پرستی آنان است.

ه - اهل و عیال امام توسط سرسپردگان حکومت اموی به اسارت گرفته شدند و این عمل، گواه روشنی بر وقاحت و دَد منشی آنان به شمار می‌رود.

و - امام در راه خدا، به طرزی وحشیانه به شهادت رسید، و این بزرگترین سند افتخار است.

امام سجاد (ع) با این جمله دو مطلب را بیان می‌کند: یکی اینکه در مقابل آن رفتار و عمل وقیحانه که از هواداران دستگاه اموی سرزد و مایه بد نامی و سرافکندگی آنان در پیشگاه خدا، و انسانهای آزاد می‌باشد، مقاومت و صبر امام حسین (ع) و سرانجام به شهادت رسیدن او مایه خوشنامی و سربلندی آن حضرت و یاوران اوست و دیگر اینکه بازماندگان شهیدان، به هیچ وجه به خاطر از دست

.....

۴ - اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ النَّقْلَیْنِ، كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِثْرَتِی (حدیث ثقلین).

۵ - قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی (سوره شوری (۴۲): ۲۳).

دادن عزیزان خود، افسرده خاطر و مأیوس نگردیده بلکه با سر بلندی و افتخار مسیر شهیدان را خواهند پیمود.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که مگر مردم کوفه امام سجاد(ع) را نمی‌شناختند که او معرفی خود را برای آنان لازم می‌دانست؟

پاسخ این است که اولاً امام سجاد(ع) که آن روز حدود ۲۳ سال سن داشت به جز دوران کودکی (حدود چهار سال) بقیه عمر خود را در مدینه سپری کرده بود و در نتیجه بسیاری از مردم کوفه شناخت کافی نسبت به ایشان نداشتند، و ثانیاً معرفی نمودن خود، بهانه بسیار مناسبی برای افشاگری و روشنگری بود، چنانکه روش گردید.

فراز دوم

أَيُّهَا النَّاسُ، نَاشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَذَعْتُمُوهُ، وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ؟ ثُمَّ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ، فَتَبَّ لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سُوءَ لِرَأْيِكُمْ، بِأَيِّ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَقُولُ لَكُمْ قَتَلْتُمْ عِترَتِي، وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي.

فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ يَدْعُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که شما به پدرم نامه نوشتید (و از او جهت آمدن به کوفه دعوت نمودید) و با او عهد و پیمان بسته و (به عنوان امام و رهبر جامعه اسلامی) با او بیعت نمودید، ولی خدعه و نیرنگ نموده (گروهی از شما) او را به قتل رسانده و (گروهی دیگر) دست از یاری او برداشتید؟! پس به رأی ناصواب عمل نموده و خسران و هلاکت ابدی را برای خود آماده ساختید، با کدام دیده به رسول خدا(ص) می‌نگرید آنگاه که به شما می‌گوید: «عترت مرا کشتید و حرمت مرا هتك نمودید، پس شما از امت من نیستید؟!»

در این هنگام مردم با صدای بلند گریه و ناله سرداده و به یکدیگر می‌گفتند: هلاك شديد و خود خبر ندارید!!

در این فراز امام زین العابدین(ع) دو مطلب را به مردم کوفه خاطر نشان

می‌سازد:

* ۱ - خیانت و پیمان شکنی آنان را یادآور می‌شود که نخست با فرستادن نامه‌های بسیار و فرستادگان متعدد امام حسین (ع) را به آمدن به کوفه دعوت نمودند و پس از آن با نماینده رسمی آن حضرت یعنی مسلم بن عقیل بیعت کرده و بر اطاعت و یاری امام عهد و پیمان بستند، ولی طولی نکشید که با دگرگون شدن شرایط سیاسی شهر کوفه و احساس خطر نسبت به زندگی دنیوی خود، عهد و میثاق خود را شکستند و دست از یاری امام حسین (ع) - در حساسترین شرایط - برداشتند و حتی برخی از آنان به صف مخالفان پیوسته و در جنگ مسلحانه علیه امام شرکت نمودند.

* ۲ - پی آمد تلخ و فرجام شوم این رفتار نابخردانه و ناجوانمردانه را به آنان گوشزد نمود و یاد آور شد که آنان با انجام این عمل ناشایست - برای حفظ زندگی ذلت بار خود - خسران و هلاکت ابدی را برای خود خریده‌اند و در سرای دیگر در برابر رسول عظیم الشأن (ص) سرافکننده و از رحمت و شفاعت او محروم خواهند بود.

این سخنان روشنگر و هشدارهای تکان دهنده، مردم کوفه را از غفلت بیدار نمود و عاطفه انسانی و احساسات دینی آنان را برانگیخت، به گونه‌ای که اشک حسرت و اندوه از دیدگان‌شان جاری و فریاد ندامت آنان در فضا پراکنده شد، ولی بار دیگر امام سجاد رشته سخن را به دست گرفت و فرمود:

فراز سوم

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَ قَبْلِ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً.

خداوند رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد و سفارش مرا در مورد خدا و پیامبر و اهل بیت او حفظ نماید، همانا پیامبر (ص) برای ما آسوه و الگوی پسندیده‌ای است.

برداشت مردم کوفه از جمله‌های فوق این بود که امام از آنان طلب یاری نموده و آنان را به شورش و قیام بر علیه یزید و عمال او فرا می‌خواند بدین جهت همگی گفتند:

نَحْنُ كُلُّنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكَ، غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنْكَ فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّا حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سِلْمٌ لِسِلْمِكَ لَنَا خُذْ يَزِيدُ وَ نَبْرًا مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا.

ای فرزند رسول خدا همه ما گوش به فرمان و مطیع شمایم و حرمت شما را پاس می‌داریم و هرگز از شما روی برنخواهیم تافت. پس ما را به امر خود فرمان ده؛ زیرا که ما با هر کس که با تو در جنگ است در جنگ، و با هر کس که با تو در صلح است، در صلح می‌باشیم؛ یزید را دستگیر نموده و از آنان که به شما و ما ستم نمودند تبری می‌جوییم.

ولی امام سجاد(ع) بخوبی می‌دانست که اولاً: آنان بر سر عهد و میثاق خود استوار نبوده و آنچه ابراز می‌دارند برخاسته از قضاوت وجدان و خرد، و نتیجه ایمان راسخ آنان نبوده و تنها یک عکس العمل احساسی و عاطفی آنی و ناپایدار می‌باشد. و پس از سرد شدن آتش احساسات و مواجه شدن با تهدیدات جدی دستگاه جائر اموی، صحنه را ترك نموده و امام را تنها خواهند گذاشت همانگونه که با پدر گرامی او امام حسین(ع) چنین کردند و ثانیاً: نهضت مقدس کربلا پس از شهادت امام حسین و یارانش وارد مرحله جدیدی شده بود که با شورش و قیام مسلحانه بر علیه دربار ستمگر اموی به اهداف خود نمی‌رسید، بلکه راه دست یابی به اهداف قیام، همان روشنگری و افشاگری بود تا حقانیت و مظلومیت شهیدان تثبیت گردد؛ و این رسالت بزرگی بود که آزادگان اسیر عهده دار انجام آن بودند و سخنرانی امام زین العابدین(ع) نیز درست همین هدف را تعقیب می‌کرد.

آری در چنین شرایطی افرادی که به اهداف نهضت نمی‌اندیشند و یا از دور اندیشی و درایت کافی برخوردار نیستند تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار گرفته و عنان اختیار را از کف می‌دهند و برای فرو نشانیدن آتش خشم و کینه نسبت به دشمن و تسلی بخشیدن به قلب دردمند و فکر پریشان خود، هرگونه حرکت قهر آمیزی را - با هر انگیزه‌ای و از هر کس که باشد - نسبت به دشمن خود تجویز و تأیید می‌نمایند. و به اینکه وظیفه و رسالت انسانی و الهی چیست، و چه شیوه‌ای را اقتضا می‌کند نمی‌اندیشند ولی امام سجاد(ع) که به چیزی جز ایفای رسالت بزرگ الهی خود در پاسداری از نهضت خونین کربلا نمی‌اندیشید در پاسخ مردم

کوفه چنین فرمود:

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ حَيْلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا
إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلِ؟ كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ قَتَلَ أَبِي
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَلَمْ يَنْسِنِي تَكْلُ رَسُولِ اللَّهِ وَتَكْلُ أَبِي وَبَنِي
أَبِي، وَوَجْدُهُ بَيْنَ لَهَاتِي وَ مَرَارَتُهُ بَيْنَ خَنَاجِرِي وَ حَلْقِي، وَ غَصْصُهُ يَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي وَ
مَسْأَلَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا.

هیئات، هیئات، هرگز پیشنهاد شما جمعیت فریبکار و خدعه‌گر را نمی‌پذیرم. آیا
می‌خواهید با من همانگونه رفتار کنید که با پدرانم نمودید؟ سوگند به خدا هرگز به سخن شما
اعتماد نخواهم کرد. هنوز آن جراحت (که از شهادت عزیزان و بی وفایی شما بر قلب ما وارد
شده) التیام نیافته است. دیروز پدرم که درود خدا بر او باد با اهل بیت او به شهادت رسیدند.
مصیبت و ماتم رسول خدا، پدرم و فرزندانش، مرا از یاد نرفته است و تلخی آن را در کام خود
احساس می‌کنم، و غم جانکاه آن سینه‌ام رامی‌فشارد و پیشنهاد من به شما این است که نه بر
له ما باشید و نه بر علیه ما.

آنگاه ابیات زیر را انشاء نمود:

لا غَوَّانَ قَتَلَ الْحُسَيْنِ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَكْرَمًا
فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانِ بِالَّذِي أَصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا
قَتِيلُ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوْحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءَ الَّذِي أُرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ

شگفت نیست که حسین (ع) کشته شد؛ زیرا پدرش که از او بهتر و گرامی‌تر بود نیز به

قتل رسید.

ای کوفیان، نسبت به مصیبتی که بر حسین (ع) وارد شد شادمانی نکنید. که آن بسیار

بزرگ است.

جانم فدای کشته کنار فرات باد، کیفر آنان که او را کشتند، آتش دوزخ است.

.....

۶ - احتجاج طبرسی، ط نشر المرتضی، ص ۳۰۵ - ۳۰۶؛ اللهوف، چاپ دوم، ص ۶۸ - ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

سخنرانی امام سجاد(ع) در مسجد شام^۷

آنگاه که آزادگان اسیر را به شام بردند، روزی یزید دستور داد تا مردم شام در مسجد اجتماع نمایند و خود نیز در جمع آنان شرکت نمود و امام زین العابدین علیه السلام را نیز به آن مجلس احضار کرد؛ در این هنگام از یکی از خطبای دربار خواست تا بر بالای منبر رفته، معاویه و یزید را مدح و ثنا و امام علی و امام حسین علیهما السلام را ناسزا گوید. خطیب خود فروخته دربار ستم بر بالای منبر رفته زبان به مدح و ثنای یزید و معاویه و بدگویی نسبت به امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السلام گشود. ناگاه فریاد کوبنده و خشم آلود امام سجاد(ع) سکوت مجلس را در هم شکست و بر خطیب نهیب بر آورد و فرمود:

وای بر تو ای سخنران، رضایت مخلوق را بر خشم خالق برگزیدی، پس بدان که جایگاه تو دوزخ خواهد بود.

آنگاه یزید را مخاطب قرار داد و فرمود: به من اجازه بده تا بر بالای این چوبها روم و سخنانی بگویم که هم موجب رضای خدا باشد هم سودمند برای حاضران.

در این فرار از سخنان امام سجاد(ع) دو نکته قابل تأمل است: یکی اینکه ایشان به جای کلمه «منبر» از کلمه «اعواد» (چوبها) استفاده نمود تا بدین وسیله به حاضران نفهیم نماید که منبری که بر بالای آن ستمکاران مورد مدح و ثنا قرار گرفته و بر علیه حق و فضیلت تبلیغ می شود شایسته نام «منبر» نیست. منبر که جایگاه مقدسی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر آن می نشست و مردم را به راه راست هدایت می نمود، آنگاه قداست خود را باز می یابد که بر بالای آن مطالبی

.....

۷ - لازم به یادآوری است که مورخان و مقتل نویسان، خطبه امام سجاد(ع) در مجلس یزید را متفاوت نقل کرده اند که خوارزمی در مقتل الحسین آن را مفصلتر از دیگران نقل کرده است و آنچه طبرسی در احتجاج آورده، بسیار موجز است. تفاوت دیگری نیز که نقل طبرسی با سایرین دارد این است که وی سخنرانی امام (ع) را به پیشنهاد یزید دانسته و حال آنکه در نقلهای دیگر پیشنهاد سخنرانی، از طرف امام(ع) مطرح گردید و یزید در آغاز با آن موافق نبود. نقل ابو مخنف نیز علاوه بر ایجاز، در ترتیب مطالب با سایر نقلها متفاوت است. جهت آگاهی بر نقلهای مختلف آن، به کتاب «بلاغة الامام علی بن الحسین» تألیف الشیخ جعفر عباس الحائری ص ۹۸ - ۱۱۱ رجوع نمایید.

گفته شود که موجب خشنودی خالق و خیر و سعادت مخلوق باشد.

نکته دوم اینکه امام(ع) اعلان می‌دارد که هدف او از رفتن بر منبر، چیزی جز جلب رضای خدا و خیر و سعادت مردم نیست. این جمله برای مردم شام که سالهاست از زبان سخنگویان دربار معاویه و یزید شنیده‌اند که علی(ع) و فرزندان او جز به دست آوردن حکومت هدفی ندارند و رضا و غضب الهی و سعادت یا شقاوت مردم برای آنان اهمیتی ندارد، غریب و شگفت‌آور بود. به همین جهت وقتی یزید از قبول پیشنهاد امام سجاد(ع) امتناع ورزید، آنان مصرانه از او خواستند تا پیشنهاد حضرت را بپذیرد و اجازه دهد تا بر فراز منبر رود.

از این جا می‌توان به نکته سنجیهای امام زین العابدین(ع) پی برد، راز این نکته سنجیها نیز در بزرگی روح و بلندی فکر و اندیشه امام(ع) است که به هیچ وجه تحت تأثیر احساسات و هیجانهای روحی و عاطفی قرار نگرفت و با تسلط کامل بر قوای خود و بدون کمترین اضطراب و ترسی، کلمات و جملاتی را به کار می‌برد که در اندیشه و وجدان حاضران نفوذ کرده، پرده‌های جهالت و غفلت را از دیدگان عقل و فطرت آنان بر می‌گیرد.

پیشنهاد امام سجاد(ع) نخستین ضربه‌ای بود که بر پیکر یزید جنایتکار وارد شد. او تلخی اولین شکست را در کام خود احساس نمود؛ زیرا بخوبی می‌دانست که اگر امام بر فراز منبر قرار گیرد، نقشه‌های شیطانی سالیان متمادی او و پدرش معاویه را نقش بر آب خواهد کرد، و حقایقی را که پشت ابرهای تیره دروغگویی‌های مبلغان خود فروخته دستگاه اموی پنهان گردیده بود، چون خورشید فروزان نمایان خواهد کرد. چنانکه در پاسخ برخی از حاضران که گفتند: از این نوجوان اسیر چه کاری ساخته است گفت:

إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زُقُوا زَقًّا؛ او از خاندانی است که از کودکی به زیور علم آراسته‌اند.

امتناع یزید از يك سو و اعتراف او به علم و فضل اهل بیت پیامبر(ص) از سوی دیگر، آتش اشتیاق برای شنیدن سخنان امام سجاد(ع) را در دل‌های مردم شعله‌ور ساخت و سرانجام اصرار فزون از حد آنان یزید را به قبول درخواست امام(ع) وادار نمود.

فضایل و برتری‌های اهل بیت (ع)

زین العابدین (ع) بر فراز منبر رفت، نخست حمد و ثنای الهی به جای آورد آنگاه به بیان فضایل و برتری‌های خاندان پیامبر (ص) پرداخت و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاعَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشُّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا، وَمَنَا الصَّدِيقَ، وَمَنَا الطَّيَّارَ، وَمَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ، وَمَنَا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ سَيِّدًا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقْتُلُ الدَّجَالَ^٨

ای مردم! از جانب خداوند شش منقبت به ما اعطا گردیده و ما به سبب هفت چیز بر دیگران برتری داریم: به ما از جانب خداوند، علم و دانش، حلم و بردباری، سخاوت و جود، فصاحت در گفتار، شجاعت، و محبت در دل‌های مؤمنان اعطاء گردیده است و برتری ما در این است که حضرت محمد (ص) که پیامبر برگزیده خداست از ماست و نیز صدیق (علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیرخدا و رسولش (حمزه سید الشهداء) و دو سبط این امت، سروران جوانان اهل بهشت و مهدی که دجال را خواهد کشت، از ما می‌باشند.

فضایل حسبی و نسبی

فضایل و برتری‌ها دو گونه‌اند، برخی حسبی و برخی نسبی می‌باشند، و از آنجا که فضایل نسبی به تنهایی ملاک امتیاز و برتری شخصیت به شمار نمی‌روند ولی آنگاه که با فضایل حسبی همراه گردند موجب برتری مضاعف می‌باشند، امام (ع) نخست فضایل حسبی خاندان پیامبر (ص) را یادآور شد. آنگاه به فضایل نسبی اشاره نمود. مجموعه این فضایل که امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم او (ع) واجد آنها می‌باشند برتری آنان بر افراد دیگر و شایستگی آنان برای تصدی امر خلافت و جانشینی پیامبر (ص) و رهبری جامعه اسلامی را اثبات می‌نماید، و در نتیجه دروغ و بی

.....

٨ - جمله «سیدا شباب اهل الجنة» و جمله پس از آن، در نقل خواریزی و دیگران نیامده، ولی در نقل کامل بهانی آمده است.

اساس بودن همه تعریف و تجلیل‌هایی که خطیب دربار از دودمان ابوسفیان کرد، و بدگویی‌هایی که از خاندان علی (ع) نمود را آشکار می‌سازد.

یادآوری فضایل حسبی، بیانگر معیارهای عقلی و دینی رهبری جامعه اسلامی است یعنی کسی شایستگی تصدی مقام جانشینی پیامبر و ولایت مسلمین را دارد که به صفات علم، حلم، بخشندگی، شجاعت و... آراسته و بر دیگران برتر باشد، چنانکه یادآوری فضایل نسبی نیز در روشن نمودن افکار و افشای حقایق بسیار سودمند بود؛ زیرا یادآوری نام کسانی مانند جعفر طیار و حمزه سیدالشهداء در حقیقت، یادآوری پیکارهای قهرمانانه سربازان رشید اسلام با دشمنان خدا در جنگهای اُحد و مته است و این در حالی است که ابوسفیان - که خطیب دربار از او به عظمت یاد کرد - در جنگ احد سپاهیان کفر را فرماندهی می‌کرد، و در همین جنگ بود که هند - مادر معاویه - توطئه به شهادت رسیدن حمزه را طراحی کرد و پس از شهادت او شرم‌آورترین رفتار را با پیکر آن افسر رشید اسلام که بسیار مورد علاقه رسول خدا (ص) بود انجام داد.

همچنین یادآوری اینکه حسن و حسین دو سبط این امت، و دو سرور جوانان اهل بهشتند این سؤال را در اذهان حاضران مطرح نمود که آیا می‌توان قتل آنان را مجاز و بلکه واجب دانست و بر کشته شدن آنان و غارت اموال و اسارت خاندانشان جشن و سرور بر پا کرد؟!
امام سجاد به سخنان خود ادامه داد و فرمود:

فرزند مکه و منی

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي.

أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِئِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمَزَمَ وَالصَّفَا.

ای مردم هر کس مرا می‌شناسد، نیاز به معرفی ندارد، و هر کس مرا نمی‌شناسد من حسب و نسب خود را برای او بیان می‌کنم.

ای مردم من فرزند مکه و منی و زمزم و صفا هستم.

در اینکه مقصود از فرزند مکه و منی و زمزم و صفا چیست؟! احتمال دارد

مقصود این باشد که نسب ما به اسماعیل، هاجر و ابراهیم خلیل منتهی می‌گردد که آنان بانیان کعبه بودند که مایهٔ قداست و عظمت مکه گردید، چنانکه سرزمین منی یادآور خاطرهٔ تسلیم عاشقانه ابراهیم و اسماعیل در برابر امر پروردگار است و زمزم و صفا نیز سعی و تلاش صمیمانه هاجر و لطف عمیم خداوند رانسبت به او و فرزندش خاطر نشان می‌سازد.

و احتمال دارد مقصود این باشد که وجود زین العابدین (ع)، تجسم ارزشهای الهی و پاسدار و حافظ آنهاست، و آن کس که کعبه و منی و زمزم و صفا را ارج نهاده و عظیم می‌شمارد باید حرمت شخصیت آن حضرت را نیز پاس دارد و بالعکس، هر کس به او بی حرمتی نماید، در حقیقت به ارزشهای الهی و مقدسات دینی بی حرمتی نموده است.

فرزند رسول خدا(ص)

أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَارْتَدَى، وَخَيْرٍ مَنِ طَافَ وَسَعَى، وَحَجَّ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ وَبَلَغَ بِهِ جَبْرَائِيلُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى.

منم فرزند کسی که «رکن» (حجر الاسود) را به وسیلهٔ ردا بر جای خود نهاد.^۹

منم فرزند بهترین کسی که جامه بر تن کرد و ردا بر دوش افکند و بهترین فردی که طواف کعبه نمود و سعی به جای آورد و مراسم حج گذارد و لبیک گفت.

منم فرزند کسی که بر براق نشست و جبرائیل او را به سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى برد و در مقام قرب به خداوند به مرتبه‌ای رسید که به اندازهٔ دو کمان یا کمتر از آن فاصله داشت.

منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان نماز گذارد.

منم فرزند کسی که خداوند به او وحی نمود آنچه را که وحی نمود.

فقرات سه گانه اخیر اشاره دارند به معراج پیامبر(ص) و وصول آن حضرت

.....

۹ - اشاره است به سرگذشت تجدید بنای کعبه و اختلاف قریش در قرار دادن حجرالاسود بر جای مخصوص آن که پیامبر(ص) برای رفع اختلاف، حجرالاسود را بر ردای خود نهاد و از سران قبایل خواست تا آن را تا کنار کعبه بیاورند. آنگاه خود حجرالاسود را برجایگاهش نهاد. رك: کافی، تهران، اسلامیه، ج ۴، ص ۲۱۷ -

به مقام سِدْرَةَ الْمُنتَهَى چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى... وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.^{۱۰}

آنگاه پیامبر(ص) بسیار نزدیک شد تا اینکه فاصله او نسبت به مقام ربوبی به اندازه دو کمان یا کمتر از آن بود. در این هنگام خداوند به بنده خود وحی نمود آنچه را که وحی کرد... بار دیگر پیامبر(ص) جبرئیل را نزد سِدْرَةَ الْمُنتَهَى (در صورت اصلیش) دید، آنجا که جَنَّةُ الْمَأْوَى قرار دارد.^{۱۱}

بحث در باره معراج و کیفیت آن از مباحث تفسیری و کلامی دقیقی است که بررسی عمیق و جامعی را طلب می‌کند و مقام، گنجایش آن را ندارد.

فرزند علی بن ابیطالب(ع)

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ، وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَاثِ الثَّبِيِّينَ، وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ قَاتِلِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ، وَ الْمَارِقِينَ وَ مُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ، أَنْ يَطَهُمُ جَأْشاً وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً ذَاكَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

منم فرزند کسی که در پیش روی پیامبر (در یاری او) در بدر و حنین شمشیر زد و حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن به خداوند کفر نورزید.

منم فرزند صالح مؤمنان، و وارث پیامبران و رهبر مسلمانان، و نور مجاهدان و قاتل ناکثین (در جنگ جمل) و قاسطین (معاویه و هواداران او) و مارقین (خوارج نهروان) و متلاشی کننده احزاب (که در جنگ خندق هم پیمان شده بودند تا اسلام و مسلمانان را شکست دهند) کسی که از همه مسلمانان شجاعتر و استوارتر بود. او علی بن ابیطالب(ع)، پدر سبطين یعنی حسن و حسین می‌باشد.

→ ۲۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۳۷ - ۳۳۸.

۱۰ - سورة نجم(۵۳): ۸ - ۱۵.

۱۱ - در مورد اینکه مقصود از ضمیرهای مستتر در فعلهای «دنی»، «تدلی»، «کان» و «اوحی» چه کسی است احتمالات دیگری نیز داده شده است به تفاسیر رجوع شود.

فرزند خدیجه و زهرا علیهما السلام

أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ وَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، وَ ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى

منم فرزند فاطمه زهرا(س) برترین زنان، و فرزند خدیجه کبری.

فرزند ذبیح کربلا

أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالذَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ ذَبِيحِ كَرْبَلَا، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجَنُّ فِي الظُّلْمَاءِ، وَ نَاحَتْ
الطُّيْرُ فِي الْهَوَاءِ.

منم فرزند کسی که پیکرش آغشته به خون گردید، منم فرزند ذبیح شده در کربلا، منم
فرزند کسی که جنیان در تاریکی بر او گریستند و پرندگان در هوا بر او نوحه سرایی
نمودند.

پیام آور شجاع و دانای قیام کربلا تحت عنوان معرفی خود، اذهان و افکار
مردم شام را از حصار تبلیغات دروغین و تحریفات سخنگویان دربار اموی آزاد کرد
و با حقایق و واقعیت‌های تاریخ اسلام آشنا نمود و برای آنان فرصت مناسبی برای
تأمل و تفکر در این حقایق و واقعیت‌های غیر قابل تردید فراهم آورد و این سؤالات
را در برابر عقل و وجدان آنان مطرح نمود:

۱- مگر جز این است که آیین مقدس اسلام از جانب خداوند و توسط رسول
خدا(ص) به مردم ابلاغ گردید؟!

۲- مگر نه این است که در آغاز، دشمنان اسلام اعم از مشرکان قریش و
اهل کتاب به مخالفت با اسلام برخاسته و جنگ‌هایی چون احد و حنین و احزاب
را راه انداختند؟!

۳- مگر نه چنین است که علی(ع) در همه این نبردهای سخت در خطوط
مقدم جهاد با دشمن بود، و حماسه‌های فراموش نشدنی تاریخ اسلام را به وجود
آورد؟

۴- آیا جز این است که همین سر باز رشید اسلام پس از رحلت پیامبر(ص)
و در زمانی که مسلمانان به عنوان خلیفه پیامبر و زمامدار اسلامی با او بیعت کردند
با مخالفت اصحاب جمل و صفین و نهروان روبرو شد و به پیکار با آنان مجبور

گردید؟ در این صورت آیا نتیجه روشن این واقعیت‌های مسلم تاریخی این نیست که آنان که بر علیه علی(ع) شورش نمودند، در حکم شورش کنندگان بر علیه پیامبر(ص) می‌باشند؟!

۵ - زین العابدین فرزند فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام است با این حال آیا اسیر نمودن او و دیگر فرزندان فاطمه زهرا، چیزی جز غضب و خشم پاره تن پیامبر گرامی را به دنبال خواهد داشت که در نتیجه مایه خشم پیامبر(ص) و خداوند نیز می‌باشد؟!

۶ - امام حسین(ع) از چنان عزت و شرافتی در عالم وجود برخوردار است که جنیان بر مظلومیت او گریستند و پرندگان نوحه سرایی نمودند، در این صورت چگونه یزید به کشتن او افتخار نموده پیروزی خود را جشن می‌گیرد و بدترین اهانتها را نسبت به سر اطهر و اهل بیت او روا می‌دارد؟

آری این سؤالات و نظایر آنها که در نتیجه سخنرانی امام سجاد(ع) در برابر فکر و وجدان حاضران مطرح گردید و پاسخ همه آنها محکومیت یزید و اثبات حقانیت و مظلومیت امام حسین(ع) بود، انقلابی فکری و عاطفی را در حاضران پدید آورد به گونه‌ای که فریاد ضجه و شیون آنان فضای مجلس را فرا گرفت.

اذان گفتن مؤذن

یزید که با مشاهده آن حالت ندامت توأم با هیجان و خشم حاضران، بر موقعیت و جان خود احساس خطر می‌کرد به فکر چاره افتاد و چون وقت اذان رسیده بود از مؤذن خواست تا اذان بگوید. اما دیگر دیر شده بود و همانگونه که او خود پیش بینی کرده بود، سخنگوی شجاع و کاردان قیام حسینی تا او را کاملاً رسوا ننماید از فراز منبر فرود نخواهد آمد به همین جهت هنگامی که مؤذن بانك الله اكبر را نواخت، امام سجاد فرمود:

لَاشَىءَ اَكْبَرُ مِنَ اللّٰهِ: چیزی بزرگتر از خدا نیست.

و آنگاه که مؤذن گفت: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ امام سجاد(ع) فرمود:

شَهِدَ بِهَا شَعْرِي، وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مَخْيِ وَ عَظْمِي.

مو، پوست، گوشت، خون، مغز و استخوان من به کلمه توحید گواهی می‌دهند.
 و هنگامی که مؤذن گفت: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، امام سجاد(ع) خطاب
 به مؤذن فرمود: ترا به حق محمد(ص) سوگند می‌دهم که لحظه‌ای سکوت نمایی تا
 با یزید سخن بگویم. آنگاه روی به جانب یزید کرد و فرمود:

هَذَا الرَّسُولُ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ جَدُّكَ أَمْ جَدِّي؟ فَإِنْ قُلْتَ جَدُّكَ عَلِمَ الْحَاضِرُونَ وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ
 أَنَّكَ كَاذِبٌ وَإِنْ قُلْتَ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ أَبِي ظُلْمًا وَعُدْوَانًا وَانْتَهَبْتَ مَالَهُ وَسَبَّيْتَ نِسَاءَهُ؟ فَوَيْلٌ
 لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا كَانَ جَدِّي خَصْمُكَ.

آیا این رسول عزیز و بزرگوار جدّ توست یا جدّ من؟ اگر بگویی جدّ توست، جمع حاضر
 و همه مردم می‌دانند که دروغ گفته‌ای، و اگر جدّ من است پس چرا بر پدرم ظلم و ستم نموده
 او را کشتی، و مالش را غارت و زنانش را اسیر نمودی؟ پس وای بر تو در روز قیامت، آنگاه که
 جدم با تو مخاصمه نماید!!

یزید که خود را چون روباهی در برابر شیر، عاجز و درمانده می‌دید
 می‌دانست که مناظره با امام زین العابدین وضعیت را از آنچه هست بدتر خواهد
 کرد و رسوایی او بیشتر بر ملا خواهد شد از این روی چاره‌ای جز این ندید که بر
 مؤذن بانك برآورد تا اذان را ادامه دهد و برای برپایی نماز جماعت اقامه بگوید،
 مؤذن به دستور یزید عمل کرد، ولی افشاگری امام سجاد(ع) تأثیر خود را گذاشت
 و در میان جمعیت مهمه و گفتگو بالا گرفت و حتی برخی از اقامه نماز به امامت
 یزید امتناع ورزیده، مسجد را ترك گفتند.^{۱۲}

سخنرانی امام سجاد(ع) برای مردم مدینه

کاروان آزادگان اسیر اینك رهسپار مدینه است. شهری که ماهها پیش، امام
 حسین(ع) با اهل بیت خود به عنوان اعتراض بر علیه یزید آنجا را ترك کرد و به
 سوی مکه هجرت نمود، و به عبارت دیگر شهری که نقطه آغاز قیام مقدس کربلا

.....

۱۲ - مقتل الحسين، خوارزمی، ط نجف، ج ۱، ص ۱۴۰؛ مقتل الحسين، عبدالرزاق مرقم، ط بصیرتی، ص ۴۵۲ -
 ۴۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۹؛ بلاغة علی بن الحسين(ع)، ص ۹۸ - ۱۱۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۳
 و ۴، ص ۱۶۲ - ۱۶۷؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۸؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۳۴ و...

به شمار می‌رود.

امام سجاد(ع) در نزدیکی مدینه رحل اقامت کرد، و از بشیر بن جذلم خواست تا وارد مدینه شده و مردم را از مراجعت آنان به مدینه با خبر سازد. بشیر وارد شهر شد، خبر جانکاه شهادت امام حسین(ع) و بازگشت امام زین العابدین(ع) با بازماندگان شهیدان را به مردم مدینه ابلاغ کرد، مردم مدینه یکپارچه، با شیون و اندوه به طرف دروازه مدینه حرکت نمودند، کثرت جمعیت و احساسات آنان به حدی بود که بشیر بن جذلم می‌گوید:

من از مردم عقب ماندم، پس اسب خود را نهیب زدم تا به آنان رسیدم، و این هنگامی بود که جمعیت به اقامتگاه کاروان رسیده و راهها مسدود شده بود. من از اسب فرود آمده، با زحمت بسیار خود را به خیمه‌ای که امام سجاد(ع) در آن بود رساندم. در این هنگام امام را دیدم در حالی که بشدت می‌گریست و با دستمالی اشکهای دیدگان خود را پاک می‌کرد، از خیمه بیرون آمد و بر چارپایه‌ای نشست. با دیدن آن حضرت، صدای گریه و شیون مردم بلند شد و همگی او را تعزیت و تسلیت می‌گفتند. امام با اشاره دست از مردم خواست تا سکوت نمایند آنگاه لب به سخن گشود و مطالب زیر را بیان نمود:

حمد و ثنای الهی

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِيءِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَاذْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَ قَرَّبَ فَشَهَدَ النُّجُومِ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَ فُجَائِعِ الدُّهُورِ وَ أَلَمِ الْفُجَائِعِ وَ مَضَاضَةِ اللُّوَاذِعِ وَ جَلِيلِ الرَّزْءِ وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِغَةِ الْكَاطِطَةِ الْفَادِحَةِ الْجَانِعَةِ.

ستایش مخصوص پروردگار جهانیان، فرمانروای روز جزا، آفریدگار همه خلائق است. کسی که (از نظر مرتبه وجودی) از ممکنات فاصله گرفت و در فراترین آسمانها (بلندی‌های کمال) جای دارد و (از نظر قیومیت بر هستی ممکنات) نسبت به آنها نزدیک بوده و بر نجوای انسانها گواه است.

خدای را بر کارهای بزرگ و حوادث روزگار و فاجعه‌های دردناک، و غمهای جانسوز و ناگواریهای بزرگ و مصائب جانکاه و جانگداز سپاس می‌گوییم.

انسانهای معمولی فقط در مواقع رفاه و آسایش زندگی و بر نعمتها، خدا را سپاس می گویند ولی در مواقع پریشانی و تنگدستی، زبان به شکوه می گشایند و در برابر ناگواریها بی تابی می کنند ولی اولیاء الهی در همه حالات تناگوی و ستایشگر خدا می باشند آنان همه رخدادهای را چه تلخ و چه شیرین نشانه لطف و رحمت خدا نسبت به خود می دانند. آنان چیزی را دوست دارند که جانان می پسندد نه آنچه خود می پسندند.

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

شعار اولیاء الهی همان است که امام حسین (ع) هنگام خروج از مکه به جانب کربلا اعلان کرد و فرمود: **رِضَا اللّٰهِ رِضَانَا اَهْلُ الْبَيْتِ...** و در آخرین لحظه های زندگی که سخت ترین شرایط بر او می گذشت به خدا عرضه می داشت **رِضَى بِرِضَاكَ** و این یکی از آموزنده ترین درسهای قیام کربلا برای راهیان راه عبودیت و عرفان است.

گزارشی کوتاه از وقایع جانگداز کربلا و پس از آن

ای مردم، خداوند - که سپاس مخصوص اوست - ما را به مصایب بزرگ در راه اسلام مبتلا نمود، امام حسین (ع) و عترت او به شهادت رسیدند، و زنان و دخترانش اسیر شدند، سر او را بر نیزه زده و در آبادیها گرداندند، این واقعه تلخی است که در تاریخ نظیر ندارد.

ای مردم کدامیک از مردان شما پس از شهادت امام حسین (ع) شادمانی خواهد کرد؟ و کدام دل برای او محزون نخواهد شد؟ و کدام دیده اشک خود را حبس خواهد نمود؟ با آنکه در شهادت او آسمانهای هفتگانه و دریاهاى مواج و سرتاسر زمین و درختان و ماهی دریاها و فرشتگان مقرب خدا و همه اهل آسمانها گریستند!!

ای مردم با ما بسان اسیران ترك و کابل (اسیران غیر مسلمان) رفتار نمودند بدون آنکه مرتکب جرمی شده باشیم. چنین رفتاری که با ما کردند، در گذشتگان ما سابقه ندارد. به خدا سوگند اگر پیامبر (ص) آن گونه که در مورد مودت و محبت ما، به مسلمانان سفارش نمود به جنگ و دشمنی با ما توصیه می کرد، بیش از افشاگری های امام سجاد...

ستمهایی که اینک بر ما نمودند انجام نمی‌دادند.

آنگاه امام(ع) استرجاع نمود و گفت اَنَا لَلَّهِ و اَنَا لِیْهِ رَاجِعُونَ ما در مورد این مصایب بزرگ و دردناک از خداوند یاری می‌طلبیم؛ زیرا که او عزیز و منتقم است.^{۱۳} این بخش از سخنرانی امام زین العابدین(ع) مشتمل بر دو نکته است: نکته نخست تصویر و ترسیم جنایتهایی است که توسط یزید ستمکار و عمال جنایتکار او بر خاندان رسالت واقع شد، جنایتهایی که تاریخ مانند آن را ندیده است و حال آنکه از خاندان وحی که مورد آن جنایات و بی‌رحمی‌ها قرار گرفتند، کوچکترین جرم و گناهی سرزنزده بود، نه به حق کسی تعدی نموده و نه به جان یا عرض کسی تجاوز کرده و نه لغزش و خطایی در مورد احکام دین از آنها سرزده بود بلکه جز مهربانی و سخاوت و دلسوزی و خدمتگذاری نسبت به اسلام و مسلمین کاری انجام نداده و جز پاسداری از ارزشهای اسلام و دفاع از حقوق محرومان انگیزه‌ای نداشتند...

نکته دوم بیان حقانیت و مظلومیت امام حسین(ع) و قیام کربلا و رسالت مسلمانان در زنده داشتن نام و خاطره آن است. زیرا شهادت امام(ع) و مظلومیت او و یارانش، ملك و ملکوت عالم را تحت تأثیر قرار داد و همه موجودات در رثای آن شهیدان مظلوم و بویژه سالار شهیدان، به سوگ نشسته و در ماتم او اشک ریختند. در این صورت آیا ممکن است که کسی دعوی اسلام نماید و نسبت به این واقعه جانگداز بی‌تفاوت باشد؟ و با ابراز اندوه و ماتم، خاطره مقدس شهیدان کربلا را زنده ندارد و نسبت به ستمکاران اموی و همه ستمکارانی که در مسیر آنان بوده و با آرمانهای قیام کربلا مخالفت می‌نمایند ابراز انزجار ننماید؟!

آری یادآوری قیام کربلا و بزرگداشت خاطره مقدس شهیدان، یادآوری همه ارزشهای متعالی و بزرگداشت حق و حقیقت است و بدین جهت است که ائمه طاهرین بزرگداشت نام و یاد امام حسین(ع) و خاطره قهرمانانه شهیدان کربلا را در شمار ارزشمندترین عبادتهای دینی توصیف نموده‌اند.

.....
۱۳ - اللهوف، ص ۸۷ - ۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷ - ۱۴۹.



سید ابوالفضل میر محمدی

علم اصطلاح مانند علم لغت همواره مورد نظر دانشمندان بوده و کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده‌اند.^۱ و مرحوم علامه تهرانی در کتاب وزین الذریعه به قسمتی از آنها در حروف أ، ك، م، اشاره فرموده است. اصطلاحات علوم قرآنی نیز از این سنت دور نبوده مقالاتی در لابلای کتب

.....
۱ - از جمله این کتابها کتاب اصطلاحات الأصول تألیف آیت الله علی مشکینی است که در آن ۹۸ اصطلاح علم اصول آمده است و نیز کتاب الإصطلاحات فی الرسائل العمليه است که مؤلف محترم بیش از هزار اصطلاح رساله‌های عملیه را بیان نموده است.

به خود اختصاص داده است، اما چقدر خوب بود این مطالب پراکنده در يك جا جمع می‌شد و يكايك آنها مورد بررسی قرار می‌گرفت. و به نظر، تنها کتابی که در اصطلاح کلّ علوم تألیف شده کتاب کشف اصطلاحات العلوم است که مؤلف، کتاب خود را به دو قسمت عربی و فارسی تقسیم کرده و معانی لغوی و اصطلاحی هر کلمه را بیان می‌نماید.

لذا این جانب بر آن شدم مقالاتی در این موضوع تهیه و کلیه اصطلاحات علوم قرآنی را در يك جا جمع آوری نمایم و علاوه بر بیان معنای اصطلاحی، در اصل موضوع نیز به طور خلاصه بحث نمایم.

معانی سه گانه

معنای لغوی: معنایی است که واضعین لغت برای آنها الفاظی را اختصاص داده باشند و در نزد همه چه اهل فن و چه غیر اهل فن یکسان باشد مانند الفاظ آب، نان، خانه که پیش همه دارای يك معناست.^۲

معنای اصطلاحی: معنایی است که گروه خاصی این معنی را از الفاظ اراده می‌کنند - چه با معنای لغوی تناسبی داشته باشد و چه بی تناسب باشد - مثلاً اصول الفقه که در اصطلاح، قواعد خاصی است با اصول به معنای لغوی که قواعد عامی است، تناسب عام و خاص دارد ولی حرف که در اصطلاح نحوین معنای خاصی دارد با حرف به معنای لغوی (= کنار)، هیچ تناسبی ندارد.

معنای عرفی: همان معنای تسامحی لغوی است که عرف عام آن را از الفاظ، اراده می‌نمایند مثلاً متر که در لغت به معنای یکصد سانتی متر است عرف آن را با تسامح در ۹۹ سانت و یا ۱۰۱ سانت نیز استعمال میکنند.

اینک یکایک اصطلاحات علوم قرآنی را برحسب حروف تهجی عنوان نموده مفاهیم آنها را همراه با بحث مختصری شرح می‌دهیم و باز یاد آور می‌شویم: این مقاله

.....

۲ - لغت در اصل لُفُو و یا لُفَى بوده که واو و یاء آن حذف شده و در عوض، تاء به آن اضافه شده است چنانکه در صحاح جوهری آمده و لغت نامه دهخدا از منتهی الارب و تعریفات جرجانی نقل کرده است.

مانند کتابهایی که به نام مفردات قرآن و یا فرهنگ لغات و یا نامهای دیگر تألیف شده و حاوی معانی لغوی و عرفی کلمات مشکل قرآنند، نیست بلکه فقط معانی اصطلاحی علوم قرآنی را مطرح و بحث می‌کند.

آیه

آیه در اصطلاح علوم قرآنی به معنای مقداری از کلمات قرآن مجید است که مبدأ و منتهای خاصی دارند. و این معنی از کتاب مفردات راغب و مجمع البحرین و کشف الاصلاح تهانوی بخوبی پیداست و کُتَاب قرآن کریم - که در اوایل سوره‌ها می‌نویسند: فلان سوره دارای چند آیه است - همین معنا را اراده کرده‌اند. بلکه می‌شود گفت: در عصر ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز همین اصطلاح رایج بوده و هر وقت آن حضرات کلمه آیه را استعمال می‌فرمودند، مرادشان همین معنا بوده است و روایات زیادی نیز در این موضوع وارد شده که کافی است به ابواب قرائت قرآن وسایل الشیعة، ج ۴، ص ۸۲۳ مراجعه شود، برای نمونه به يك روایت اشاره می‌کنیم:

شیخ کلینی از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

قرآن عهد خداست در نزد مخلوق خود، پس بر هر مسلمانی سزاوار است که در عهد خدا نظر کند و هر روز پنجاه آیه از آن را قرائت نماید. روشن است که مراد از پنجاه آیه همان آیاتی است که دارای ابتدا و انتها می‌باشد و در قرآنها زمان ما مشخصند.

در عصر پیغمبر(ص) معنای آیه ظاهراً همین معنایی است که در زمان ما و عصر امامان(ع) از آن اراده می‌شود، چنانکه در روایت آمده است که آن حضرت فرمود:

کسی که صد آیه بخواند جزء غافلین محسوب نمی‌شود.^۳

در اصطلاح قرآن کریم نیز آیه به همین معنا آمده است چنانکه در آیه شریفه:

.....
۳ - بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۹۹.

مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ،^۴ همین معنی مراد است؛ زیرا لفظ محکمات و متشابهات، اوصاف الفاظ قرآند که گاهی دلالتشان مجمل و متشابه و گاهی محکمند نه چیز دیگر مانند معجزه و امثال آن و همین طور آیات دیگر که در آنها آیه از اوصاف کتاب قرار گرفته است.

یاد آور می‌شود: آیه به معنای جمله‌ای که دارای مبدأ و منتهی باشد مخصوص قرآن کریم است نه کتابهای دیگر؛ زیرا قرآن چون يك سوره كوچك آن نیز آیت و معجزه است به تمام جملات و آیه‌های آن نیز آیه اطلاق شده است. وجوه دیگری نیز در وجه تسمیه آیات قرآنی گفته شده که عبارتند از:

۱- صاحب مجمع البحرین نقل می‌کند: بعضی معتقدند آیه را که آیه گفته‌اند به اعتبار مجموعه بودن آنها است؛ زیرا آیه در لغت به معنای جماعت هم آمده است. وقتی که می‌گویی: «خرج القوم بأیتهم» مراد این است که آنان دسته‌جمعی آمده‌اند.

۲- سیوطی نقل می‌کند: بعضی می‌گویند آیه را که آیه گفته‌اند به اعتبار علامت و نشانه بودن آنهاست؛ زیرا آنها نشانه انقطاع خود از ما قبل و ما بعدشان می‌باشند.

اینها مطالبی بود که در اصل مطلب و بیان اصطلاح گفته شد اما بحثهایی نیز در ارتباط با آیات در کتب علوم قرآنی دیده می‌شود که خوب است اشاره مختصری به آنها بنماییم.

تقسیم سوره‌ها به آیات

تقسیم سوره به آیات حتماً به امر خدای تعالی انجام گرفته است و چنین ترتیب و شکل که در آیات مشاهده می‌شود و در اسلوب قرآن کریم دخالت دارد نمی‌تواند توسط بشر تنظیم شده باشد؛ زیرا انسانها دارای سلیقه و ذوق‌های مختلفی هستند و قرآن معجز نباید دستخوش آنان قرار گیرد و با سلیقه‌های مختلف تدوین گردد. بعلاوه اگر ترتیب و تجزیه آیات توسط مردم انجام شده بود، طبعاً اختلاف

.....

۴ - سوره آل عمران (۳): ۷ مانند آیه: أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ (سوره هود (۱۱): ۱) و آیه كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (سوره ص (۳۸): ۲۹).

سلیقه‌ها و طبایع انسانها در قرآن نیز راه پیدا می‌نمود و در آن اختلاف پیدا می‌شد و چون اختلافی مشاهده نمی‌شود بخوبی می‌توان فهمید که این کار توسط کسی انجام گرفته که اطاعتش برای همه لازم بوده است.

ترتیب آیات

ترتیب آیات نیز توقیفی و به امر خداوند متعال انجام گرفته است و این به همان جهت است که در بحث سابق گفته شد که قرآن کریم معجزه همیشه‌گی پیامبر اسلام (ص) است و باید اسلوب آن نیز معجزه باشد و نباید بشر در آن دخالت کند و بر طبق قیاس و ذوق خود، تقدّم و تأخّر آنها را ترتیب دهد که چه بسا موجب از بین رفتن اعجاز قرآن کریم می‌گردد.

احادیثی نیز در کتب شیعه و اهل تسنن در بیان ثواب قرائت قرآن از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که دلالت دارند بر اینکه این ترتیب در عصر آن حضرت بوده است مثلاً روایتی است که حضرت علی بن الحسین (ع) از پیغمبر اکرم (ص) نقل می‌کند که اگر کسی چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد آن را و سه آیه از آخر سوره بقره را تلاوت کند جان و مالش از ناملازمات و مکروهات در امان است.^۵

بعلاوه در ترتیب آیاتی که فعلاً در قرآنها دیده می‌شود، ملاک و ضابطه‌ای که قابل درک ما باشد مشاهده نمی‌گردد مثلاً در دو آیه سوره الشمس: وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * نهار بر لیل مقدّم شده ولی در سوره واللیل: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ * لیل بر نهار مقدّم شده است و معلوم است که این موضوع يك امر تعبّدی صرف است و ما از معیار آن بی‌خبریم و ضابطه و ملاکهای ما در آن تأثیر ندارد و الاً بایستی آنچه که در يك جا مقدّم شده، در همه جا مقدّم باشد.

۵ - بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۶۵، به نقل از ثواب الأعمال.

۶ - سوره شمس (۹۱): ۳ و ۴.

۷ - سوره لیل (۹۲): ۱ و ۲.

روایات دیگری هم وارد شده که دلالت دارند بر اینکه سوره‌ها در عصر پیغمبر اکرم(ص) به همین وضع فعلی، ترتیب یافته است مانند حدیثی که آنس از پیغمبر اکرم(ص) نقل می‌کند که اگر کسی آخر سوره حشر را بخواند پس اگر در آن روز یا شبش بمیرد تمام گناهانش آمرزیده می‌شود.^۸ و نیز احادیث زیاد دیگری از شیعه و اهل سنت نقل شده که کلاً دلالت دارند بر وجود همین ترتیب فعلی در عصر پیامبر اسلام(ص) که در کتب تاریخ و علوم قرآن ذکر شده‌اند و اینکه آن حضرت خود پس از نزول آیات به کاتبان وحی دستور می‌دادند که آنها را در فلان جای سوره قرار دهند.^۹

عدد آیات

شیخ طوسی(قده) می‌نویسد: اختلاف در عدد آیات بسیار کم است و همه شمارش کنندگان در شش‌هزار و دویست و اندی اتفاق نظر دارند.^{۱۰} از دانی نقل می‌کنند^{۱۱} عدد شش‌هزار مورد اتفاق است و مازاد بر آن محل اختلاف می‌باشد. سپس اقوال را نقل مینماید و عدد را به ۶۲۳۶ می‌رساند.^{۱۲} قرآنهاي عصر ما که دارای شماره آیاتند و بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در آنها - در غیر سوره حمد - به شماره نیامده است دارای ۶۲۰۹ آیه هستند و طبق اعتقاد شیعه و اکثر علمای اهل تسنن که بسمله را جزء سوره می‌دانند باید یکصد و دوازده آیه نیز به آنها اضافه کرد که جمعاً به ۶۳۲۱ آیه بالغ می‌گردد. سید هاشم بحرانی در مقدمه تفسیر تبیان می‌نویسد: ائمه اطهار(ع) از

.....

۸ - بحارالأنوار، ج ۹۲، ص ۳۰۹.

۹ - سیوطی در اتقان، ج اول، ص ۶۰، می‌نویسد: اجماع و نصوص دلالت دارند بر اینکه ترتیب آیات توقیفی است و نباید در آن شبهه کرد سپس اجماع را از زرکشی صاحب کتاب برهان و ابو جعفر ابن زبیر صاحب کتاب مناسبات نقل می‌نماید.

۱۰ - تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۳.

۱۱ - ابو عمرو عثمان بن سعید دانی متوفای سال ۲۴۴ دارای کتابی است بنام: البیان فی عدد آیات القرآن.

۱۲ - اتقان، ج ۱، ص ۶۷، و نیز سیوطی می‌نویسد: اکثر علما معتقدند که بسمله جزء سوره‌ها است و کسی که آن را ترک کند به ختم قرآن خدشه وارد کرده است. اتقان، نوع ۳۵، ص ۱۰۶.

گروهی که بسمله را از جزئیت حذف نموده اند انتقاد شدید می‌فرمایند و آن را يك سرقت آشکار دانسته‌اند.

سبب اختلاف در عدد

سیوطی می‌نویسد: می‌گویند پیامبر اسلام (ص) در آخر آیات وقف می‌فرمودند ولی در بعضی آیات، آیه تلاوت شده را دو باره تلاوت کرده به آیه بعدی متصل می‌نمودند و این باعث شده که توهم کنند، آنها يك آیه است.^{۱۳}

مدنی اول و اخیر

این دو اصطلاح - که در تفسیر تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان شیخ طبرسی در اوایل سوره‌ها آمده - اشاره به اختلافی است که بین قرآء اهل مدینه بروز کرده و بر حسب تقدّم و تأخر زمانی به مدنی اول و اخیر، عنوان یافته است. مرحوم شیخ طبرسی در مقدمه تفسیر خود به آنان اشاره و نامهایشان را ذکر نموده است.^{۱۴}

و سیوطی نیز در اتقان می‌نویسد: برای اهل مدینه در عدد آیات قرآنی دو عدد است، عدد اول از ابی جعفر یزید بن القعقاع و شبیه بن نصاح و عدد اخیر از اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری است.^{۱۵}

از عبارت سیوطی استفاده می‌شود که اختلاف میان قرآء مدینه بوده و در بین قرآء مکه و شام و بصره و کوفه اختلافی نبوده است.

یاد آور می‌شود شیخ طبرسی در مقدمه تفسیر در بررسی اقوال، عدد اهل کوفه را ۶۲۳۶ اصح و اعلیٰ سنداً می‌داند؛ زیرا این عدد از علی امیرالمؤمنین (ع) مأخوذ و دریافت شده است.

و دیگر اینکه اهل کوفه الم، المص، طه، کهیغص، طسم، یس و حم را آیه می‌دانند بلکه حمعشق را دو آیه حساب کرده‌اند.^{۱۶}

.....
۱۳ - همان.

۱۴ - مقدمه تفسیر مجمع البیان، فن اول.

۱۵ - ۱۶ - اتقان، ج ۱، نوع ۱۹، ص ۶۹.

بنابراین کوتاه ترین آیه‌ها در قرآن کریم: طه، حم، یس و امثال آنها می‌باشند و طولانی ترین آیات آیه شریفه ۲۸۲ سوره بقره است.

تأویل

تأویل مشتق از أول است که در لغت به معنای رجوع می‌باشد.^{۱۷} این کلمه در ۱۷ مورد قرآن مجید ذکر شده و می‌توان همه آنها را از افراد این معنی (رجوع) و دارای يك مفهوم دانست ولی انواع آنها مختلف و دارای مصادیق خاصی از رجوع می‌باشند. کلمه تأویل در آیات زیر:

۱- هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا. (کهف (۱۸):

(۷۸)

۲- مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا. (کهف (۱۸): (۸۲)

به معنای منشأ و مصالح کارها، آمده است؛ زیرا حضرت خضر (ع) در این دو آیه جهت و منشأ کارهایی را که انجام داده و مورد اعتراض حضرت موسی (ع) قرار گرفته بود، بیان می‌نماید و از آنها به تأویل تعبیر می‌کند. و در آیه شریفه:

قَالَ يَا آدَمُ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا. (یوسف (۱۲): (۱۰۰)

و هفت آیه دیگر که در همین سوره آمده، به معنای تعبیر خواب است؛ زیرا یوسف (ع) تعبیر خوابهای خود و پادشاه مصر و دو نفر همزندان خود را به عنوان تأویل بیان نموده است.

و در این آیات:

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... ذَلِكَ خَيْرٌ

وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا. (نساء (۴): (۵۹)

۲- وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا. (اسراء (۱۷): (۳۵)

۳- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ

رَبِّنَا بِالْحَقِّ... (اعراف (۷): (۵۳)

.....

۱۷- رك: نه‌ایه ابن اثیر، لسان العرب، مجمع البحرین.

۴ - بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ... (یونس (۱۰): ۳۹)

کلاً به معنای روشن شدن و بیان آمده است و در واقع، روز قیامت که روز تأویل نامیده شده بیان عملی و توضیح کارهایی است که به مردم محوّل شده بود. اینها مطالب مقدمی بود که لازم بود ذکر کنیم.

بحث اصلی

بحث اصلی که بیان معنای اصطلاحی تأویل است و دانشمندان آن را در کتب علوم قرآنی آورده اند و خداوند متعال نیز در آیه هفتم سوره آل عمران نام برده است در ضمن بررسی همین آیه روشن خواهد شد. خداوند می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ... (آل عمران (۳): ۷)

از این آیه شریفه استفاده می شود که آیات قرآنی به حسب دلالت لفظی دو نوعند. نوعی از آنها دارای دلالت محکم و مفهوم روشنند و نوع دیگر دارای چنین دلالتی نیستند و متشابهند و پیروی از آیاتی که دلالت واضحی ندارند طبعاً يك انحراف و بیماری است، ولی افراد سالم که خود چیزی اظهار نمی کنند، مراد و مفهوم این آیات را از عالمان به تأویل و گروه خاصی که خداوند به آنان تعلیم فرموده جو یا می شوند، بنابراین مفاهیمی را که مستقیماً از الفاظ استفاده نمی شوند بلکه باید به کمک قراین و یا علوم خاصه فهمیده شوند، تأویل می نامند و این به همان جهت است که تأویل مشتق از اول به معنای رجوع است و در واقع معنایی که از متشابهات به دست آمده با قراین و مقدمات خارجی لفظ به آن برگردانیده شده است و گروهی از اهل لغت و تفسیر این معنا را مورد تأیید قرار داده اند:

ابن اثیر می نویسد: مراد از تأویل، برگردانیدن ظاهر الفاظ است از معانی اصلی به چیزی که نیاز به دلیل دارد که اگر چنین دلیلی در میان نباشد نمی توان لفظ را از معنی اصلی خود منصرف ساخت.^{۱۸}

.....
۱۸ - لسان العرب، به نقل از لیت، مجمع البیان در لغت اول.

بنابراین، کلمه تأویل - که در بحثهای دانشمندان علوم قرآنی مطرح می‌شود که آیا علم تأویل مخصوص به خداوند متعال است یا راسخون فی العلم نیز آن را می‌دانند - ناظر به این معناست و در تفسیر المنار و تفسیر مراغی به آن تصریح شده است، مراغی می‌نویسد:

تأویل که مورد نکوهش قرار گرفته به معنای بر گرداندن لفظ است از معنی اصلی به معنایی دیگر که هوی و هوس آن را اقتضا می‌کند. اما اگر این کار یعنی ارجاع الفاظ متشابه به معنای تأویلی با قراین واقعی انجام پذیرد مورد نکوهش قرار نخواهد گرفت.

بنابراین، بحث در راسخون فی العلم، پیش خواهد آمد که آیا آنان می‌توانند متشابهات را بفهمند یا خیر؟ لازم است به طور خلاصه و مختصر به آن اشاره کنیم: راسخون فی العلم معانی متشابهات را می‌دانند.

در این باره باید گفت که معصومین (ع) معانی متشابهات را می‌دانسته‌اند و این مطلب نه فقط از آیه هفتم سوره آل عمران، بلکه از اخبار شریفه نیز بخوبی استفاده می‌شود که پیامبر گرامی اسلام (ص) و اوصیای گرامیش (ع) به تأویل متشابهات آگاه بودند و رسول اکرم (ص) افضل آنان است.

زیرا در معنای آیه هفتم سوره آل عمران دو احتمال هست:

اول اینکه: جمله الراسخون فی العلم عطف به اسم جلاله (الله) باشد پس می‌توان گفت که آنان نیز مانند خدای تعالی به تأویل متشابهات آگاهند.

احتمال دوم اینکه: واو برای استیناف باشد و کلمه «راسخون» با جمله «یقولون...» جمله‌ای مستأنفه و مستقل از ما قبل خود باشد و در نتیجه علم به متشابهات، مخصوص خدای متعال می‌گردد. چنانکه شیخ طبرسی در تفسیر آیه، و سیوطی در اتقان هر دو احتمال را نقل نموده‌اند. بنابراین نمی‌توان در اثبات علم راسخین فقط به این آیه شریفه تمسک کرد، بلکه دلیل نهایی بر مطلب، همان روایات است که از باب نمونه به دو حدیث اشاره می‌کنیم:

شیخ کلینی با سند صحیح از ابی بصیر نقل می‌کند که امام صادق (ع)

فرمود:

ما راسخون در علم هستیم و ما تاویل آن (متشابهات) را می‌دانیم.^{۱۹}
و نیز از برید بن معاویه نقل می‌کند که امام (ع) در شرح آیه شریفه *وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ*.^{۲۰} فرمود:

رسول خدا افضل راسخین است و خدای تعالی آن چه را که نازل فرمود
چه تنزیل باشد و چه تاویل به پیغمبرش تعلیم کرده است و هیچ وقت چیزی را نازل
نکرد مگر اینکه آن حضرت را از تاویلهش مطلع می‌کرد و پس از آن حضرت،
اوصیانش به همه آن علوم واقف شدند...^{۲۱}

و همچنین اخبار دیگری که همه دلالت دارند بر اینکه راسخون، تاویل
متشابهات را می‌دانند و خدای متعال آنان را تعلیم فرموده است. مرحوم سید مرتضی
رضوان الله علیه نیز این قول را در امالی خود اختیار کرده است ولیکن در مقابل این
اخبار، حدیثی است از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بدین مضمون که راسخون،
عالم به تاویل متشابهات نیستند. حضرت می‌فرماید:

راسخون در علم کسانی هستند که درهای غیب را به روی خود بسته می‌بینند
و به آنچه از غیبها جهل دارند، اقرار دارند و خداوند آنان را به این اقرارشان مدح
می‌فرماید؛ چون در چیزهایی که تعمق در آنها در تکلیف آنان نیست وارد نمی‌شوند
و خداوند آنان را با وصف راسخین در علم یاد می‌کند.^{۲۲}

معلوم است کلام علی علیه السلام در این حدیث ناظر به آیه شریفه *وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ*... است و دلالت دارد بر اینکه راسخین در علم،
آیات متشابه را نمی‌فهمند و به عجز خود هم اقرار دارند، ولی این خبر و یا چند
خبر مانند آن طوری نیستند که با اخبار بسیاری که ذکر شده معارضه کنند و قهراً
باید تاویل شوند و یا به معانی که مخالف اخبار سابق نباشند حمل گردند چنانکه
از مجلسی رحمة الله علیه نقل شده که چنین کرده است.^{۲۳}

.....
۱۹ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲۰ - سوره آل عمران (۳): ۷.

۲۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲۲ - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۹۱ (الاشباح)، ص ۱۲۵.

۲۳ - حاشیه تفسیر عیاشی، ج ۱، در تفسیر آیه.

فلسفه متشابهات

فلسفه آیات متشابه و الفاظی که دارای معنای ظاهری نیستند و در قرآن مجید آمده است ممکن است اموری باشد که ما آنها را ندانیم. البته مطلبی را به طور احتمال می‌توان بیان کرد و آن اینکه بسا بزرگان و دانشمندان، الفاظی را استعمال می‌کنند که اکثریت مردم عارف بر معنای آن نیستند، فقط عده قلیلی از تربیت شدگان و تقوا پیشه‌گان با تعلیم خود آنان از معنای آنها آگاهی پیدا می‌کنند پس طبعاً مردم باید در فهم مراد به حضور دسته دوم که تربیت شدگان و تقوا پیشه‌گانند، برسند و ضمن اخذ پاسخ از معنای این الفاظ، از مکارم و فضایل آنان نیز استفاده برند. خصوصاً اگر آن الفاظ، در کتاب خدای متعال باشد و آن دانشمندان و راسخان در علم، پیامبر اسلام و اوصیای معصوم آن حضرت (ع) باشند.

بطن و بطون

در بسیاری از روایات شریفه به این دو واژه اشاره و جزء اوصاف قرآن کریم معرفی شده‌اند و در اصطلاح علما و دانشمندان علوم قرآنی و لغت نیز، زیاد به چشم می‌خورند.^{۲۴}

بنابراین باید دید این کلمه در اصطلاح چه مفهومی، و با معنای لغوی خود چه نسبتی دارد.

بطن در لغت و اصطلاح

بطن در لغت به معنای پشت، و داخل، شکم و گروهی که کمتر از قبیله باشند، است و جمع آن أَبْطُن و بَطُون و بَطْطَان آمده است.^{۲۵}

بطن در اصطلاح علمای تفسیر و علوم قرآنی به معنای درون و خفاء است

.....

۲۴ - مانند حضرات شیخ طوسی؛ فیض در مقدمه تفسیر تبیان و صافی؛ سیوطی در در المنثور ضمن آیه ۷ سوره آل عمران؛ شیخ ابو الحسن شریف در مقدمه مرآة الأنوار؛ میرزای قمی در قوانین، ج ۲، بحث تواتر القرائات؛ علامه آخوند خراسانی در کفایه بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد.

۲۵ - لسان العرب، اقرب الموارد، مفردات راغب.

و اخص از معنای لغوی می‌باشد؛ زیرا بطون در اصطلاح این علم، درون خاصی است و به تعبیر دیگر وقتی که گفته می‌شود: قرآن کریم دارای بطون است مقصود از آن این است که قرآن دارای معانی و مفاهیمی است که در درون آیات مخفی و نهفته است و مردم عادی آنها را درک نمی‌کنند. و نیل به آنها جز با راهنمایی پیغمبر (ص) و اهل بیت عصمت (ع) و یا تدبیر و تعمق دانشمندان علوم قرآنی، میسر نیست.

برای مثال آیه شریفه: سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ... وَمَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ (كهف (۱۸): ۲۲) را مورد بحث قرار می‌دهیم.

خداوند متعال در این آیه در تعداد اصحاب كهف سه قول نقل می‌فرماید: اول اینکه عدد آنان ۳ نفر بوده و چهارمین، سگ آنان است. دوم اینکه عدد آنان ۵ نفر بوده و ششمین، سگ آنان است. سوم اینکه عدد آنان ۷ نفر بوده و هشتمین، سگ آنان است، سپس می‌فرماید تعداد آنان را جز عده قلیلی نمی‌دانند.

از ابن عباس نقل شده او از آن عده قلیلی است که عدد آنان را می‌دانند و عدد آنان ۷ نفر بوده است.^{۲۶} و از علی (ع) نیز نقل شده که آن حضرت تعداد آنان را می‌دانسته است.^{۲۷} بعضی احتمال داده‌اند: ظاهراً ابن عباس و یا علی (ع) از اینکه خداوند متعال پس از نقل دو قول اول و دوم، جمله «رجماً بالغیب» فرموده و پس از قول سوم، این جمله را نیاورده است و نیز در قول سوم در اول ثامنهم کلبهم «واو» آورده، عدد آنان را دانسته‌اند؛ زیرا «واو» در این موارد برای این است که اتصاف صفت به موصوف و یا اتصاف مبتدا به خبر قطعی و ثابت است.^{۲۸}

مثال دیگر

جمیل بن دراج می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم آیا شیطان از ملائکه است یا

۲۶ - مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶۰، ط دار احیاء التراث العربی و تفسیر مراغی در تفسیر آیه.

۲۷ - تفسیر شبر در تفسیر آیه و مقدمه تفسیر برهان به نقل از جمهور اهل تسنن.

۲۸ - اضاء علی متشابهات القرآن، تألیف شیخ خلیل یس.

در امری از امور آسمانها اشتغال دارد؟ فرمود: هیچ کدام، نه ملائکه است و نه در آسمانها کاری دارد و خداوند هم می‌دانست که او ملائکه نیست. سپس جمیل می‌گوید این مطلب را برای طیار نقل کردم او قبول نکرد تا به خدمت امام رسید - من هم در حضور حضرت بودم - او گفت: آیا خطاب یا ایها الذین آمنوا که در موارد بسیاری از قرآن آمده شامل منافقین هم می‌شود؟ فرمود: بلی، همه منافقین و گمراهان و هر کس که در ظاهر، دعوت ایمان را پذیرفته و به آن اقرار دارد مشمول آیه است.^{۲۹}

امام در این حدیث اشکال مهمی را که نوعاً در اذهان است بر طرف می‌کند به اینکه چون شیطان به طور منافقانه خود را ملائکه می‌دانسته پس خطاب قلنا للملائکه شامل او هم می‌شود.

یاد آور می‌شود: مقصود مهم ما از این بحث این است که قرآن کریم دارای بطون است که توسط امامان معصوم (ع) روشن گشته است، ولی این بدان معنا نیست که آن احادیثی را که بعضی از آیات را به ائمه اطهار (ع) و یا به دشمنان آنان تأویل کرده است - گرچه مرسل و یا ضعیف باشد - قبول کنیم.^{۳۰} و همچنین سایر موارد خفیه‌ای را که در قسمت روایی تفسیرها با سند معتبر به آنها اشاره شده است، می‌توان از بواطن محسوب کرد و ممکن است دانشمندان زبده علوم قرآنی با راهنمایی اهل بیت عصمت (ع) و یا با تعمق و تدبیر، به بعضی از موارد خفیه و بواطن، واقف شده باشند چنانکه مرحوم آیت الله حکیم از یکی از اعظام نقل می‌نمایند که روزی در جلسه تفسیر مرحوم ملا فتحعلی (قده) حاضر می‌شوند. در آن جلسه مرحوم سید اسماعیل صدر و مرحوم حاجی نوری صاحب مستدرک نیز حضور داشتند، معظم له آیه شریفه وَاَعْلَمُوا أَن فِیْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یَطِیْعُكُمْ فِی کَثِیْرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبِیْبُ الْإِیْمَانِ وَزِیْنُهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَكَرِهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ

.....

۲۹ - تفسیر عیاشی، ج ۱، در تفسیر اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا.

۳۰ - شیخ ابو الحسن شریف متوفای ۱۱۴۰ ق چنین روشی را در تفسیر مرآة الأنوار به کار برده و توجیه هم کرده است.

و الْعِضْيَانَ أَوْلَيْكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (الحجرات (۴۹): ۷) را عنوان می‌نماید و در تفسیر جمله: حَبَبَ إِلَيْكُمْ مطالبی اظهار می‌نماید که مورد تعجب حضار قرار می‌گیرد که چرا این مطالب از آنان مخفی بوده و به ذهنشان نیامده است.

روز دوم و سوم نیز در تفسیر همین جمله، مطالبی را ذکر می‌کند که باز مورد تعجب حضار قرار می‌گیرد و بحث ادامه می‌یابد تا ۳۰ وجه در تفسیر همین جمله اظهار می‌کند.^{۳۱}

مرحوم آخوند خراسانی در کفایة الأصول پس از آنکه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را محال می‌داند، اظهار می‌دارد: تصور نشود آنچه در اخبار آمده که قرآن کریم دارای ۷ و یا ۷۰ بطن است از باب استعمال لفظ در معانی متعدده است بلکه ممکن است این معانی و بطون خود مستقلاً مورد اراده خداوند باشد و یا اینکه مراد از بطون، لوازم معانی مستعمل فیه باشد که فهم ما از ادراک آنها قاصر است.^{۳۲}

اما اینکه قرآن کریم دارای بطون است، مطلبی نیست که در آن بتوان تردید کرد بلکه در مجامع علمی و حوزه‌ها این مطلب را به طور یقین تلقی کرده‌اند و فقط در مدلول و مفهوم آن بحث نموده‌اند و تا به حال از کسی شنیده نشده که آن را انکار کرده باشد اگر چه بعضی از مؤلفین مانند سیوطی در اتقان آن را در تألیفات خود مطرح نکرده است و اخبار بسیاری نیز در این موضوع وارد شده که مستفیضند و کثرت آنها ما را از بررسی در سند بی‌نیاز می‌نماید و ما فقط چند حدیث از آنها را از باب نمونه و تبرک نقل می‌کنیم و اگر کسی بخواهد به همه آنها واقف شود به کتاب بصائر الدرجات و تفسیر عیاشی و مقدمه تفسیر برهان و بحار الأنوار جلد قرآن مراجعه نماید.

.....

۳۱ - حقایق الأصول حاشیه بر کفایة الأصول تألیف آیت الله حکیم قدس سره بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد، ایشان این مطلب را از بعضی از اعظم معاصر خود نقل می‌فرماید.
۳۲ - کفایة الأصول، ج ۱، بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد.

چند روایت^{۳۳}

۱ - محمد بن الحسن الصفار از فضیل بن یسار نقل می‌کند که از امام باقر(ع) پرسیدم آیا آنچه در روایت آمده که هیچ یک از آیات قرآنی نیست مگر اینکه برای آن ظهر و بطنی باشد، چگونه است؟ فرمود: بلی قرآن ظهر و بطن دارد که تأویل بعضی از آنها گذشته و بعضی دیگر هنوز نیامده است... .

۲ - عیاشی از جابر نقل می‌کند که امام صادق(ع) فرمود یا جابر قرآن دارای بطن است و برای بطن آن نیز ظهر است^{۳۴} سپس فرمود ای جابر در عقل مردم چیزی بعیدتر و دورتر از قرآن نیست ابتدای آیه در چیزی و وسط آن در چیز دیگر و آخر آن در چیزی (غیر از اول و وسط) نازل شده است.

۳ - باز عیاشی از جابر نقل می‌کند که از امام باقر(ع) چیزی از تفسیر قرآن سؤال نمودم و پاسخ فرمود، مجدداً سؤال نمودم، بغیر آنچه پاسخ داده بود پاسخ گفتم، عرض کردم: قربانت گردم این مسئله را قبلاً سؤال کرده بودم، جواب آن غیر از جوابی بود که امروز برای آن دادید. فرمود: ای جابر قرآن دارای بطن است و بطن آن نیز بطن دارد و دارای ظهر است و ظهر آن نیز ظهر دارد... .

یاد آور می‌شویم آنچه در بسیاری از روایات آمده که قرآن دارای متشابهاتی است که تأویل آن را کسی جز خدای متعال و راسخون در علم نمی‌دانند، می‌تواند برای مطلب ما نیز دلیل باشند؛ زیرا آیات قرآنی نسبت به معانی خفیه و بطون نیز متشابهند و ائمه اطهار سلام الله علیهم تأویل آن را می‌دانند پس با توجه به این اخبار، روایات باب به حد تواتر می‌رسد.

.....

۳۳ - روایات از مقدمه تفسیر برهان نقل شده است.

۳۴ - ظاهراً کلمه ظهر اشتباه است، و مناسب - چنانچه در روایت بعدی آمده - این است که برای بطن آن هم بطن است.

تأملی در باب

تعزیه



ماتم داری و سوگواری برای سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین (ع)، سنت حسنه‌ای است که پیوستگی عقیدتی و عاطفی ما را با حماسه‌سازان کربلا حفظ می‌کند.

براستی چرا ما برای بزرگمردی وارسته که آراسته به فضائل است و خود و اصحابش در راه مکتب اسلام با انگیزه‌ای والا و مقدس به شهادت رسیدند، سوگوار نباشیم؟

گریستن بر مصائب حماسه‌سازان عاشورا، حمایت از حق جویان و پویندگان طریق توحید و زنده نگاه داشتن مکتبی است که غبار از چهره حقیقت بر گرفت. اندوه و تألم ما بخاطر این شهیدان عرصه توحید، اگر توأم با معرفت باشد

و از محبتی عمیق منشأ بگیرد، خود می‌تواند وسیله‌ای باشد در جهت جذب معنویت و بهره‌مندی از فروغ تابناک آن امام هدی، و نیز جهت گیری‌های ما را در عرصه اجتماع روشن می‌کند. بدین مفهوم که باید از حرکت‌هایی که جنبه الهی دارند، دفاع نموده و از آنهایی که در طریق باطل گام نهاده و به عصیان از فرامین الهی و اعراض از امور معنوی روی آورده‌اند، نفرت و انزجار خود را اعلام نماییم.

سنگ بنای سنت عزاداری، توسط ائمه هدی، بنیان نهاده شد و آن سروران قولاً و عملاً در جهت احیای این مراسم، می‌کوشیده‌اند: امام سجاده(ع) پیش از سی سال به یاد شهادت پدرش گریست. امام صادق(ع) از شاعران عصر خود می‌خواست که به یاد این حماسه جاوید، مرثیه بسرایند، و خود نیز با استماع این سوک نامه‌ها بشدت می‌گریست. حضرت موسی بن جعفر(ع) با فرارسیدن ماه محرم، چهره‌ای غم زده داشتند و این تألم خاطر را در رفتار و گفتار آشکار می‌نمودند. حضرت امام رضا(ع) می‌فرمایند:

روز عاشورا دیدگان ما را زخم کرده، اشکهایمان را جاری ساخته، برای ما رنج و سختی به ارمغان آورده است، رنجی که تا پایان دنیا باقی خواهد ماند.^۱

اینکه شیعه در صدد است تا با تمام جد و جهد، عاشورا را زنده نگه دارد به خاطر سفارش پیشوایان و تداوم سنت آن ستارگان پرفروغ می‌باشد و به فرمایش حضرت امام صادق(ع): «در دل اهل ایمان، محبتی پنهانی برای امام حسین(ع) قرار داده شده که هرگز به سردی نمی‌گراید.» و چه زبانی صادقتر و زلالتر و بی ریاتر از اشک است؟ اشک بی‌تابترین عشق، گدازان‌ترین ایمان، داغترین اشتیاق، خالصترین احساس و لطیفترین دوست داشتن را، نشان است، اما چه خوب است این زبان صادق و تجلی شوق و اندوه، تعهد و آگاهی و فهم و ایمان و شناخت راه محبوب را به همراه داشته باشد. و مجالس مصیبت و اندوه پیراسته و عاری از هر گونه تحریف و خرافات برگزار شود. امام خمینی قدس سره که در برپایی مجالس روضه خوانی و مرثیه سرایی و تعزیه‌داری برای رهبر آزادگان حسین(ع) تأکید

.....
۱ - امام حسن و امام حسین، علامه سید محسن امین عاملی، ص ۱۳۵.

وافری داشته‌اند می‌فرمایند:

«محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است... البته اگر چنانچه چیزهای ناروایی بوده است و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید يك قدری تصفیه بشود لیکن عزاداری به همان صورت خودش باقی بماند.»^۲
و در جای دیگر به این نکته اشاره دارند که:

«...مجلس عزا را با همان شکوهی که پیشتر انجام می‌گرفت و بیشتر از او حفظ کنید... خوب بعضی از امور هست که باید بوسیله آقایان، آقایانی که خطبا هستند و اهل منبر هستند، در سرتاسر کشور تذکر داده شود به مردم.»^۳
واقع امر این است که حماسه شور انگیز عاشورا به دلیل گستردگی، عظمت و خاصیت اعجاب بر انگیزش، موجب آن شده که برداشتهایی متفاوت از آن بشود که البته این تصورات به میزان فرهنگها و مسائل اجتماعی و نیز معرفت و درک مردم بستگی دارد، و بر خلاف آنکه فرهنگ غنی تشیع - از آغاز تاکنون - توانسته با کوشش مرزبانان حماسه توحید، این نهضت مقدس را به طریق شایسته و پیراسته از هرگونه زنگاری، به علاقه‌مندان و شیفتگان ایثار و حماسه معرفی کند اما با کمال تأسف باید اذعان نمود که برخی، از روی جهل و شاید هم به خاطر غرض‌ورزیهایی که داشته‌اند، تصورات نادرستی از این جریان معنوی به وجود آورده‌اند که مقداری از آن را به اذهان عوام هم راه داده‌اند. نمونه‌هایی از این برجسبهای ناچسب، بخصوص به مجالس تعزیه - که نمایی است مذهبی - راه یافته و با وجود محاسنی که این برنامه‌ها دارند، عیوبی را به خاطر این مسائل به خود راه داده‌اند که حوزویان عزیز و دست‌اندرکاران امور فرهنگی و هنری، باید نسبت به پیرایش و پالایش آن، اقدامی عاجل به عمل آورند. نگارنده در این نگاشته، کوشش دارد تا به طور اجمال و ایجاز، محاسن تعزیه را بازگو کرده و بعضی از این برجسبهای ناهمگون را نشان دهد.

.....

۲ - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰۴.

۳ - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۶.

سیر پیدایش تعزیه

همانگونه که اشاره شد، عزاداری برای شهیدان کربلا در عصر ائمه، رایج بوده ولی این مراسم شکل عمومی و فراگیر نداشته است. در قرن چهارم هجری که دیلمیان دولتی تأسیس نموده و با حمایت شیعیان به ترویج مکتب اهل بیت اهتمام ورزیدند، سنت عزاداری - در مقیاس وسیع و گسترده - در معابر و اجتماعات باب گردید. سینه‌زنی و راه افتادن دسته‌جات سوگوار در شوارع، از این زمان در ایران متداول گردید. بعدها و در قرن هشتم هجری، شخصی به نام «ملا حسین کاشفی» کتابی به رشته تحریر درآورد بنام «روضه الشهداء» که عده‌ای بر منابر رفته و مضامین منظوم و منثور این کتاب را برای حاضرین در مجلس می‌خوانده و از این طریق به عزاداری و سوگواری می‌پرداخته‌اند. زنجیرزنی و حرکت عَلم و کُتل و راه یافتن طبل و سنج در عصر صفویان رایج شد و در اواخر این عصر مقدمات اجرای تعزیه پدید آمد.

برخی عقیده دارند که تعزیه به صورت صامت در عصر دیلمیان پدید آمد، یحیی آریانپور در کتاب «از صبا تا نیما» بدین نکته اشاره کرده است. البته در کتاب کامل ابن اثیر آمده که:

«فتنه‌ای عظیم میان اهل سنت و شیعه به وقوع پیوست [در قرن چهارم] اهل محله‌ای به نام سوق الطعام بغداد زنی را بر شتری سوار نمودند و آن را عایشه نامیدند و مردی نام طلحه را برای خود برگزید و فرد دیگری در این نزاع خود را زیر نامید، دو دسته با یکدیگر می‌جنگیدند.»

محمد جعفر محجوب عقیده دارد: «تعزیه در قالب امروزیش احتمالاً در اواخر دوره صفوی به وجود آمد...» اما «ادوارد براون» نظری بر خلاف آن دارد و معتقد است روضه خوانی در این عصر متداول شد ولی تعزیه گردانی خیلی بعد از آن و تحت تأثیر نمایشهای مذهبی قرون وسطی پدید آمد.

«پتروس بدیک^۴» که در سال ۱۰۵۲ ق مقارن با سلطنت شاه صفی به

.....
4 - Petrus. Bedik.

ایران آمد، به «تعزیه آب فرات» اشاره می‌کند^۵ و این گزارش منحصر به فردی است که از تعزیه در این عصر ارائه می‌دهد، در صورتی که دیگر سیاحان اروپایی که در این دوران و همزمان با ایام محرم در ایران به سر می‌برده‌اند ذکری و نشانی از تعزیه نمی‌آورند. «پیتر دلاواله» که به مدت ۶ سال در ایران بوده از دسته جاتی حکایت می‌کند که در جلو آنها اسبهایی بوده مزین به انواع سلاح، و عمامه‌هایی بر روی آنها قرار گرفته و نیز پیشاپیش هر دسته چند شتر در حال حرکت بوده که مجهز به کجاوه‌هایی هستند که درون آنها چند بچه به علامت اسرای کربلا قرار گرفته‌اند. حمل تابوت سیاهپوش در گزارش این سیاح دیده می‌شود.^۶

«آدام اولتاریوس»^۷ که در محرم سال ۱۰۴۷ ق در عصر شاه صفی در ایران بوده و گزارش مفصلی از صحنه‌های عزاداری آورده، مطلبی در باره تعزیه ندارد و صرفاً ضمن ارائه تصویری از مراسم عزاداری اردبیل، به تکه‌های نمایشی اشاره می‌کند که اسیران دشت نینوا را در اذهان تداعی می‌کند: «...روی بعضی از شتران و اسبها [در جلو دسته‌ها] کودکان و پسر بچه‌ها را به عنوان بازماندگان شهدای کربلا نشانده بودند و به زین و روپوش نیلگون این اسبها و شترها، تیرهایی فرورفته بود که به منزله تیرهایی بود که کفار و دشمنان حسین، به طرف آنها پرتاب کرده بودند، روی بعضی از اسبها و شترها هم تیر و کمان و کلاه‌خود و زره و سایر سلاح قدیمی را به عنوان سلاح باقی مانده از شهدا حمل می‌کردند...»^۸

«ژان شاردن»، سیاح فرانسوی که گزارش سفرش به ایران در ده جلد به فارسی هم ترجمه شده و در شرح مشاهدات خود، از جزئیات هم نگذشته به تعزیه و نمایش مذهبی در عصر صفویه اشاره‌ای نمی‌کند. اولین کسی که از تعزیه صحبت می‌کند، «ویلیام فرانکلین» است که در سال ۱۷۸۶ میلادی مطابق با ۱۲۰۰ ق در شیراز تعزیه میانجی‌گری سفیر فرنگی در دربار یزید، آب فرات و عروسی قاسم را

۵ - به نقل از کتاب موسیقی مذهبی (تعزیه)، حسن مشحون، مقدمه کتاب.

۶ - سفرنامه پیتر دلاواله ایتالیایی، ترجمه شجاع‌الدین شفا.

7 - Adam Oleorius.

۸ - سفرنامه آدام اولتاریوس (اصفهان خونین شاه صفی)، ترجمه حسین کردبچه، تهران، انتشارات شرکت

مشاهده نموده است.

نصراالله فلسفی از قول يك نسخه خطی، اجرای نمایش مذهبی را به زمان کریم خان زند می‌رساند. به عقیده وی یک سفیر فرنگی نزد شاه، گزارشی از نمایشهای مذهبی مسیحیان را ارائه می‌دهد و کریم خان با شنیدن چنین برنامه‌ای شائق می‌گردد تا با اقتباس از این صحنه‌ها برای وقایع کربلا، شبیه بسازند و مجالس تعزیه ترتیب دهند.

برخی را عقیده بر این است که: «ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه روابط خوبی داشتند و سران دولت ایران که نمایشهای روسیه را ملاحظه نمودند، پس از مراجعت به ایران سبک آنها را در تنظیم نمایشهای مذهبی و تعزیه‌های کربلا مورد تأیید قرار دادند.» استاد سید محمد محیط طباطبائی می‌نویسد: «...هنوز مدرک معتبری به دست نیاورده‌ایم که در آن نشانی از وجود تعزیه خوانی پیش از روزگار قاجاریه، دیده شود... در تذکره فلك المریخ که به روزگار فتحعلی شاه تدوین شده در ذیل احوال یکی از شعرای مازندران او را تعزیه گو می‌خواند و این اولین جایی است که ذکری از این کار دیدم...»^۹

یحیی آریانپور عقیده دارد که: «شبیه‌خوانی ظاهراً در ایران ریشه قدیمی‌تری دارد، دیلمیان که پادشاهان ایرانی و شیعه مذهب بوده‌اند مظالم خلفا و داستان جانگداز کربلا را به صورت شبیه، مجسم می‌ساختند، اما این نمایشها صامت بود، شبیه‌خوانی ناطق ظاهراً در دوره ناصرالدین شاه در ایران معمول شد یا اگر قبلاً چیزی از این قبیل بود در دوره سلطنت ناصرالدین شاه رونقی بسزا یافت. ظاهر آن است که مشاهدات شاه در سفرهای خود از تأثرهای اروپا در کار تعزیه و شبیه‌خوانی بی تأثیر نبوده است...»^{۱۰}

با این همه، می‌توان ادعا نمود که شالوده تعزیه به عصر زندیه باز می‌گردد و در دوران قاجاریه رونق فزاینده‌ای یافته و شکل تکاملی خود را به دست می‌آورد.

.....
→

کتاب برای همه، ج ۲، ص ۴۸۷ - ۴۸۹.

۹ - تعزیه داری و شبیه خوانی از زمان دیلمیان تا امروز روزنامه اطلاعات، ۲۰ دیماه ۱۳۵۴، ش ۱۳۹۰۶.

۱۰ - از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۳۲۳.

جهانگردان اروپایی که در این دوران به ایران مسافرت نموده‌اند در سفرنامه‌های خود به شرح مشاهدات خود از تعزیه پرداخته‌اند. متأسفانه بعضی از آنها، نتوانسته‌اند تصویر صحیحی از تعزیه ارائه دهند و در معرفی این نمایش، دچار اشتباهات فاحشی شده‌اند. عده‌ای هم، با دیدن تعزیه، آن را به چشم يك نمایش کاملاً شیعی نگریسته، و فکر کرده‌اند تعزیه گویای کامل مبانی اعتقادی فرهنگ تشیع می‌باشد و شاید هم غرض ورزیها در این نقطه نظرات دخالت داشته است.

بدیهی است آن دسته از سیاحانی که جهت حرکات جاسوسی، تعقیب امور سیاسی و اهداف استعماری پا به سرزمین ایران گذارده‌اند با اهدافی غرض‌آلود به ترسیم صحنه‌های تعزیه و ارتباط آن با وقایع صدر اسلام پرداخته‌اند، متأسفانه چنین منابعی مورد استناد تعزیه پژوهان داخلی قرار می‌گیرد و مترجمین آثار مذکور، بدون هیچ گونه توضیحی به ترجمه آنها پرداخته‌اند و به مضامین مخدوش و تحریف شده توجه نکرده‌اند.

انگیزه پیدایش تعزیه

مردمانی صادق که از قرون اولیه می‌کوشیده‌اند عزاداری سالار شهیدان را با شور و شوق و شکوه افزونتری برگزار کنند، و از طریق برپایی مجالس روضه‌خوانی، مرثیه‌سرایی، و به راه انداختن دسته جات سینه‌زنی و زنجیرزنی، ارادت خود را به خاندان عصمت و طهارت به ثبوت می‌رسانیده‌اند، این اندیشه را در ذهن خود پرورش داده‌اند که چه کنند تا بتوانند مردم را نسبت به وقایع کربلا بیشتر متأثر کنند و با تداعی آن صحنه‌های رقت‌انگیز، به تحریک احساسات حاضرین پردازند. از این رهگذر است که تعزیه با اقتباس از روضه‌خوانی و سینه‌زنی و الهام از نمایشهای قرون وسطی و بهره‌گیری از سنن ایرانی، حضور خود را اعلام می‌کند و با استقبال گرم و پرهیجان مردم مواجه می‌گردد.^{۱۱}

.....

۱۱ - ارزیابی تعزیه، تألیف نگارنده (دست نویس).

دکتر محمد جعفر محبوب در مقاله‌ای تحت عنوان: «تأثیر تئاتر اروپائی و نفوذ روشهای آن در تعزیه»، می‌نویسد:

«آنچه توده‌ها را به پذیرش مشتاقانه همه این موضوعات بر می‌انگیخت یعنی عاملی که واقعاً بیش از هر عامل دیگر در انتشار تعزیه و پذیرش آن از سوی مردم، بزرگترین تأثیر را داشت اعتقاد و عشق غیرتمندانه و ارادت پایدار عوام به امامان و اعضای خاندان پیامبر و بالاخص شهیدان کربلا بود، در حقیقت مردم در انتظار اخگری بودند که باروت احساسات و عواطف آنان را منفجر سازد.»^{۱۲}

در هنر شبیه‌خوانی اعتقادات مذهبی و مسائل اجتماعی با یکدیگر در آمیخته می‌شوند و آن را تبدیل به نمایشی می‌کند که هم تجلی جهان بینی توده مردم است و هم توقعات مردمی و باورهای سنتی و بومی را متبلور نموده است.

دست اندر کاران تعزیه در عصر قاجاریه

سلاطین قاجاریه در جهت احیاء و توسعه مجالس تعزیه مصمم بودند و برای بهتر برگزار شدن آن از شعرا خواستند تا متنهای منظومی را بدین منظور تدارک ببینند، این دخالت موجب آن شد تا سلیقه سلاطین و حتی فرهنگ پادشاهان، به مجالس تعزیه رخنه کند. بویژه آنکه شعرا برای خوش آمد پادشاهان، مضامینی را از روی عمد، به تعزیه می‌افزودند.

فتحعلی شاه قاجار فرمانروای بی کفایت و فاقد تدبیری است که روزگار را با عیاشی و معاشرت با زنان و به سر بردن در حرمسرای شاهی، سپری می‌کند و در عصر وی که قادر به دفع تهاجم روسها نبود، دو قرارداد ننگین - که بر اثر مفاد آن بخشهای قابل توجهی از شمال ایران به بیگانگان واگذار شد - منعقد می‌شود. این پادشاه، تعزیه را دوست دارد و امکاناتی را برای اجرای آن فراهم می‌کند و شعرائی که برایش مجالس تعزیه تنظیم می‌کنند، «مجلس تعزیه فتحعلی شاه» را هم ترتیب می‌دهند تا شاه را خوش آید. در مطلع این تعزیه آمده است:

حمد پروردگار لیل و نهار سروری داده است بر قاجارا!!

.....

۱۲ - تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، گرد آورنده پیترو چلکو و سکی، ترجمه داود حانمی، ص ۱۹۸.

ناصرالدین شاه که قریب به نیم قرن سلطنت نمود - و در دوران استبداد روز افزونی که پدید آورد مردم را تحت فشارهای گوناگون قرار داد و صدمات و لطمات جبران ناپذیری به کشور و ملت ایران وارد نمود و در عصر وی، بیگانگان به مملکت نفوذ یافته و با موافقت وی به کسب امتیازاتی موفق شدند - متولی اجرای تعزیه است و در مشاهده مظالم اشقیا نسبت به اهل بیت، خود را متأثر و محزون نشان می‌دهد در حالی که عبدالله مستوفی از رجال سیاسی این عصر، در شرح زندگانی خود می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه که از همه چیز وسیله تفریح می‌تراشید، در این کار هم سعی فراوان به خرج داد و شبیه خوانی را وسیله اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد...»^{۱۳}

«ژان کالمار» عقیده دارد، تکیه دولت را که شاه به تقلید از عمارت «آلبرت هال» لندن بنا نمود، بنا داشت نمایشهای غیر مذهبی در آن اجرا شود که شرایط و اوضاع به وی چنین اجازه‌ای را نداد.

راه یافتن تحریف و مطالب غیر واقع در مجالس تعزیه‌ای که به سفارش ناصرالدین شاه، تنظیم شده بود موجب آن گردید که امیرکبیر صدر اعظم شاه قاجار، با تذکر و توصیه‌های علما و فقهای عصر، از اجرای تعزیه با آن وضع جلوگیری به عمل آورد، و به یکی از شعرای بنام و مشهور عصر که «شهاب» نام داشت دستور داد تا مجالس تعزیه را پیراسته از خرافات و اضافات، ترتیب دهد. شهاب هم ضمن آنکه کوشید صحنه‌های تعزیه واقعی باشد، دوازده مجلس تعزیه را چنان ترتیب داد که بسیار گریه خیز و غم انگیز بود. در کتاب امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، به این حرکت اصلاحی و مبارزه امیرکبیر با تحریفات عاشورا اشاره شده است:

«...امیر با بعضی از مظاهر عزاداری که مناسب روح اسلام هم نیست مخالفت کرده... و یا با خرافات دیگر که مایه ننگ و عار دین است مبارزه کرده... و

.....
۱۳ - شرح زندگانی من، ج ۳، چاپ دوم، تهران ۱۳۲۵، ص ۲۸۸.

نیز در صدد بوده است که وضع روضه‌خوانی و تعزیه‌داری را به صورت آبرومند و دنیا پسندی درآورد...»

مؤلف در تأیید کارهای امیر، می‌نویسد:

«من... او را به عنوان مسلمان متدین و وظیفه‌شناس و یک مصلح بزرگ دینی و اجتماعی و یک زمامدار اسلامی که درست انجام وظیفه می‌کرده است، مورد ستایش قرار می‌دهم و علت اساسی نوشتن این کتاب هم این بود که عملاً به روشنفکران مسلمان نشان دهم که این گونه اصلاحات و اقدامات، خواسته روحانیون و مسلمانان روش ضمیر است...»^{۱۲}

مجلس تعزیه ناصرالدین شاه!!

تعزیه نویسان، مجلس تعزیه‌ای تنظیم کرده‌اند تحت عنوان: تعزیه ناصرالدین شاه که با نهایت تأسف در فصلنامه تئاتر که از نشریات هنری وزارت ارشاد اسلامی است (شماره چهارم و پنجم) به چاپ رسیده است.

در این تعزیه، پادشاه جبار و ستمگری که سه بار به طور رسمی و چندین بار به صورت غیر رسمی جهت ارضاء هواهای نفسانی به اروپا رفت و دارای حرمسرا بود و در دوران نیم قرن سلطنت خود هشتاد و سه قرارداد تجاری و سیاسی بین مرزی با استعمارگران بست، پیر و امام حسین و عزاداری برای شهیدان کربلا است و بعد هم توسط یکی از اشقیاء!! که میرزا رضای کرمانی نام دارد کشته می‌شود. چقدر باید انسان بهت زده شود از اینکه طلبه‌ای - تحت تأثیر سخنان مصلح بزرگ جهان اسلام یعنی سید جمال الدین اسدآبادی - برود مظهر شقاوت و جرتومه خیانت را به هلاکت برساند و آن وقت وی را در تعزیه ادامه دهنده راه بنی امیه قلمداد نمایند!! در آغاز این تعزیه ناصرالدین شاه در حال مناجات می‌گوید:

تاج شهی بر سرم ز لطف نهادی ناصر دینم نموده‌ای تو به دوران!!!
کاش می‌بودم زمین کربلا کاش می‌کردم جان خود را فدا!!!

.....

۱۲ - امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ص.

و از زبان میرزا رضای کرمانی:
 وقت آن شد رخنه در ایمان کنم خانهٔ ایرانیان ویران کنم!!!
 هاتف غیبی پس از اصابت تیر به سوی شاه قاجار:
 صد فغان از جور بی دینی عنید ناصرالدین شاه اندر خون طپید!!!
 و شاه در آخرین لحظات:
 منم گشتم فدای شاه خوبان برس فریاد من ای حی سبحان!^{۱۵}

تعزیه سرایان

از مشهورترین افرادی که متون منظوم تعزیه را تنظیم کرده‌اند، سید مصطفی کاشانی مشهور به «میر عزا» را می‌توان نام برد. وی در آغاز در کاشان تعزیه‌گردان بود و ضمن این کار به دلیل آنکه از ذوق شعری برخوردار بود به نوشتن تعزیه مبادرت می‌نمود، میر عزا در اواخر عمر به تهران آمد و در تکیه دولت ضمن تعزیه‌گردانی، مجالس تعزیه‌ای هم به دستور ناصرالدین شاه، تحریر نمود. «میر ماتم» برادر میر عزا و فرزندش آقا سید محمد کاظم «میر غم» در عهد محمد علی شاه قاجار این برنامه را ادامه دادند، میرزا نصرالله شهاب لای سمیرمی متوفی به سال ۱۲۹۱ قمری که شرح حالش در غالب تذکره‌ها دیده می‌شود، به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر دوازده مجلس تعزیه سرود که در آن نوبت هر یک از تعزیه‌خوانان بین ۷ تا ۱۰ بیت است و معمولاً گفتگوها طولانی، اما سوزناک و هیجان‌زاست.^{۱۶}

فردی به نام میرزا محمد تقی که در دستگاه فتحعلی شاه قاجار نفوذ داشت، چندین مجلس تعزیه فراهم نمود.

.....

۱۵ - مجلس تعزیه ناصرالدین شاه، فصلنامه تئاتر، سال اول و دوم، ش ۴ و ۵، زمستان ۱۳۶۷ و بهار ۱۳۶۸، ص ۲۵۱ - ۲۶۸؛ همچنین در مجله نمایش، سال سوم، ش ۳۴، مرداد ۱۳۶۹، از ص ۱۰ تا ۱۷، مجلس فتحعلی شاه قاجار معرفی شده است.

۱۶ - شهاب اصفهانی تعزیه نویس، به قلم محمد حسن رجائی زفره‌ای، دست نویس.

ملا آقا بابای کازرونی که به «ملا بابا» مشهور است از مرثیه سرایان و تعزیه نویسان قرن سیزدهم هجری قمری به شمار می‌رود، مجلس تعزیه وفات ابراهیم که ۲۸۰ بیت دارد از آثار مشهور اوست. دیگر تعزیه نویسان عبارتند از: اسماعیل هنر فرزند یغمای جندقی؛ محمد علی مستوفی محمد آبادی؛ حاج میرزا امین خلیفه سلطانی متخلص به «طایر»؛ ملا حسین رضوانی جرقویه‌ای (امیر عزا) و... .

غالب این تعزیه نویسان از روی صدق و اخلاص و به جهت محبت به ساحت مقدس اهل بیت ذوق و شوق خود را در جهت تنظیم مجالس تعزیه به کار گرفته‌اند ولی واقعیت این است که برخی مجالس تعزیه نه با واقعیت‌های تاریخی مطابقت دارند و نه با روح تشیع سازگارند و حتی ارزش ادبی چندانی ندارند. عنایت الله شهیدی می‌نویسد:

«نقال تعزیه برای جلب نظر تماشاگران و برانگیختن عواطف آنان اغلب آه و ناله و اشارات را با واژگان کوچه بازاری و عامیانه درهم می‌آمیخت...»
«ماتیو آرنلد» ادبیات تعزیه را عامیانه و بازاری تلقی نموده و عقیده دارد سازندگان تعزیه در جهت توسعه و ترقی مجالس تعزیه فکری نکرده‌اند و این امر موجب آن شده تا تعزیه در مرحله ساده و ابتدایی باقی بماند.

تعزیه‌خوانان

تعزیه‌خوانان که از میان مردمان علاقه‌مند برخاسته‌اند، بر حسب استعداد و صوت و سن و حتی قیافه ظاهری نقش‌هایی را به عهده می‌گیرند. در روستاها و شهرهای کوچک این افراد بر حسب سنت موروثی از سنین کودکی به تعزیه روی می‌آورند و در هر دوره‌ای از عمر خود به ایفای نقشی متناسب می‌پردازند. آنها که از صوتی خوش و آوازی گیرا برخوردارند، نقش موافق‌خوانی را برعهده دارند ولی افرادی که صدای کلفت و یا قیافه‌ای گرفته دارند در نقش اشقیای بازی می‌کنند.

در میان تعزیه‌خوانان، تعزیه‌گردان که به معین البکاء موسوم است بیشترین تلاش را به عهده دارد. استنساخ نسخ تعزیه و توزیع آن بین افراد تعزیه‌خوان، شناسایی نیروهای جوان و تازه کار و آموزش و تربیت آنان و آماده سازی آنها برای

ایفای نقشی که باید به عهده بگیرند، ایجاد هماهنگی بین افراد تعزیه و اصلاح تعزیه از جمله وظایف این فرد می‌باشد. در شهرهای کوچک و روستاها، معمولاً تعزیه‌خوانان و بویژه تعزیه‌گردان به فعالیتهای مشابهی چون مداحی، نوحه‌خوانی، دعا نویسی، قرائت قرآن در مجالس ترحیم و اذان‌گویی مشغول می‌شدند. متأسفانه با وجود آنکه اکثر آنها چهره‌های صدیق و موجهی بودند و در محل زندگی خود به خوبی و نیکی شهرت داشتند برخی از آنها، در نزد مردم از سابقه خوبی برخوردار نبودند و گاهی به چشم مجرم بدانها نگریسته می‌شد. روی آوردن به مواد مخدر، انجام خلافهای اخلاقی، و مواردی از این قبیل، پرونده اینان را در نزد اهالی مخدوش می‌نموده است و لذا ارائه نقش اولیا و ایفای نقش زنان حرم توسط چنین افرادی، چندان شایسته نمی‌باشد.

مردم و تعزیه

از محاسن تعزیه این است که می‌کوشد با بهره‌گیری از امکانات ساده و صوت خاص و سنج و طبل و نیز اشیاء نمادین و سمبلیک، رنگ لباس، به ترسیم صف اولیاء و اشقیاء بپردازند. اولیاء لباسهای سبز، سفید و مشکی بر تن دارند، محزون و ملایم و موزون می‌خوانند، با ملائک و جنیان در ارتباطند و حتی وحوش برای آنها عزا دارند. اشقیاء با کلمات بریده و مطمئن، لباس سرخرنگ، پا بر زمین کوبیدن، فریاد زدن، لعن و نفرین فرستادن بر نقشهای اصلی خود، می‌کوشند شقاوت و سنگدلی را ترسیم کنند. چنین برنامه‌ای موجب آن می‌شود تا تماشاگران، مجذوب تعزیه شده و از مشاهده چنین صحنه‌هایی بشدت متأثر شوند و ضمن فریاد حسین حسین و گریان گشتن بر مصائب اولیاء، نفرت و انزجار خود را از جفاکاران و ستم پیشگان اعلام کنند. آنان با وجود آنکه در تأمین امکانات خود با مضایقی روبرو بوده‌اند، از آب و نان خود مایه گذاشته و مراکزی تحت عنوان حسینیه را بدین امر اختصاص داده، موقوفاتی برایش در نظر گرفته و از طریق اهدای نذورات، ادوات و سایر امکانات تعزیه را فراهم نموده‌اند.

برخی از اشیائی که در تعزیه توسط اولیا به کار گرفته می‌شود، در نزد مردم

مقدس است. به عنوان مثال کفنی که شهادت‌خوان بر تن می‌کند برایشان به اندازه‌ای متبرک است که در پایان تعزیه بدان حمله‌ور شده و هر کدام تکه‌ای از آن را برای خود برمی‌دارند.

طشت پایه‌داری که به علامت فرات در گوشه‌ای از مجلس تعزیه نهاده می‌شود برای مردم، با تبرک توأم است و لذا موقعی که شهادت‌خوان دست بر آب آن می‌زند و مشک خشکیده را با آن تر می‌کند، مردم از گوشه و کنار مجلس هجوم می‌آورند تا ظرف آبی از این طشت - که نمادی از فرات است - برداشته و به قصد تشفی بنوشند.

افرادی که تماشاگر تعزیه هستند، به قصد ثواب در برخی فعالیت‌های حسینیہ دخالت دارند: حرکت نخل و بیرق‌ها، تدارکات تعزیه، فراهم نمودن مرکب تعزیه‌خوانان، سینه‌زنی به دعوت تعزیه‌خوان، از آن جمله است. مردم گاهی چنان در صحنه‌های تعزیه غرق می‌شوند که احساسات و هیجانات زایدالوصف آنها تمامی مجلس را فرا می‌گیرد و چنین حالتی تعزیه‌خوانان را در مهیج‌تر نمودن صحنه‌ها یاری می‌دهد و در این حالت تعزیه‌خوانان و مردم با هم یکی شده و از اتحاد آنها مجلس، حالت سوگواری و حزن و اندوه شدیدی به خود می‌گیرد و این از مزایای با ارزش تعزیه است. تعزیه در آداب و رسوم مردم و نیز برخوردها و مسائل اجتماعی تأثیر خود را بروز داده و در نقاطی که سالهای متمادی با این نمایش در تماس بوده‌اند این حالت را می‌توان ملاحظه نمود.^{۱۷}

تعزیه و ارزشهای شیعه

همان گونه که وظیفه ما زنده نگه داشتن عاشورا می‌باشد بر ما فرض است که این برنامه را از مجرای صحیح و منطبق بر شئون اسلامی اجرا کنیم و اجازه ندهیم این سنت اسلامی که مورد تأکید ائمه بوده، از ارزشها و آرمانهای شیعه فاصله بگیرد و خدای ناکرده با مفاهیم اسلامی در تعارض باشد.

.....
۱۷ - کتدو کاوی در تعزیه و تعزیه خوانی، تألیف نگارنده، دست نویس.

تعزیه باید شعله محبت اهل بیت را در دلها به گونه‌ای زنده کند که مردم هم‌نوا با زندگی عملی آن ستارگان درخشان شیعه، برنامه زندگی خود را تنظیم و به فضائل روی آورده از رذائل اجتناب ورزند. گر چه تعزیه می‌تواند در مسائل هنری و ادبی، از فرهنگ ایرانی و سنن قومی بهره بگیرد اما پیام تعزیه باید محتوایی اسلامی داشته باشد و عقاید و اندیشه‌های مکتب تشیع را تبلیغ نماید.

اگر تعزیه هنری است مذهبی، باید عنصری سازنده از اندیشه‌های اسلامی در آن نهفته باشد و حقیقتی زنده و پویا را نوید دهد و معرفت و بینش تماشاگران رانسبت به اسلام و اهل بیت بیفزاید.

اما دریغ که به خاطر روی آوردن تعزیه به فرهنگ اساطیری و الهام از آداب و رسوم عامیانه و نیز راه یافتن فرهنگ پادشاهان و خوانین بدان، این نمایش زیبای مذهبی که با سنتهای مردمی پیوندی عمیق دارد و می‌تواند بخوبی در اذهان و قلوب تأثیر بگذارد، دچار زنگارهایی شده و به جای یاد آوری صداقتها، حق‌گویی‌ها و ایثارهای اهل بیت، به دلیل آنکه در محاق مضامین وهن انگیز و مطالب خرافی است، اندیشه‌هایی را به تماشاگران القا می‌کند که با تعالیم و مکارم و فضائل ائمه سر سازگاری ندارد. ما نباید به خاطر اینکه می‌خواهیم شور و احساسات مردم را افزون کنیم و گریه و شیونها را تشدید نماییم از هدف باز مانیم و نباید این گونه تصور کنیم که چون هدف مقدس است به هر وسیله‌ای دست یازیم. استاد شهید مرتضی مطهری می‌فرماید:

«...گریستن بر امام حسین کار بسیار خوبی است، به چه وسیله بگریانیم؟ به هر وسیله که شد؟ هدف که مقدس است، وسیله هر چه شد، شد؟! اگر تعزیه در آوردیم، يك تعزیه اهانت آور، درست است یا نه؟ اشك جاری می‌شود یا نه؟ همین قدر که اشك جاری شود، اشكال ندارد؟! شیپور بزنیم، طبل بزنیم، معصیت کاری بکنیم، به بدن مرد لباس زن بپوشانیم، عروسی قاسم درست کنیم، جعل کنیم، تحریف کنیم، در دستگاه امام حسین این حرفها مانعی ندارد؟... هر گناهی که اینجا بکنید بخشیده است؟ هدف خیلی مقدس است، در نتیجه افرادی دست به جعل و

تحریف این قضیه زدند که انسان تعجب می‌کند...»^{۱۸}

مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی در گفتاری پیرامون عاشورا می‌گوید:
«... عزاداری باید مردم را دین شناس کند. روح توحید را در ایشان زنده کند، بدانند که مجلس عزای ابا عبدالله تنها موقعی باعث خشنودی خدا و قبول و موجب اجر و ثواب اخروی است که در حدود بندگی خدای تعالی به انجام رسد و مشتمل بر دروغ و حرامی نباشد، چه خدا را از راه گناه نمی‌توان عبادت کرد و حرام را نمی‌توان مقدمه عبادت قرار داد...»^{۱۹}

شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد می‌نویسد:

«... آیا این غم انگیز نیست که خاطره‌های حیات بخش نینوا را که بر کالبدهای اجتماعات مرده و ملت‌های ستم‌دیده روح آزادی و زندگی می‌دمد و حوادثی که در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد که هر يك عالیت‌ترین درس عزت و آزادی و فضیلت به جهان انسانیت می‌دهد، به صورت مبتذل و ذلت آوری یاد کنیم و مثلاً به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم: شدم راضی که زینب خوار گردد!!»^{۲۰}

در کتاب: «حسین بن علی را بهتر بشناسیم» چنین آمده است:

«حسین بن علی را از این داستان، هدف عالی و مقدس بوده و موضوع، بزرگتر از آن است که معمولاً می‌اندیشیم... این چنین نیست که حسین بن علی سیدی بود ضعیف و ناتوان، دورش را گرفتند و با لب تشنه سر از تنش جدا کردند و زن و بچه‌اش را به اسارت کشیدند و ما به یاد ستمگری‌هایی که در باره او وزن و بچه‌اش روا داشتند فقط باید گریه کنیم.»^{۲۱}

اولیاء و اهل بیت در تعزیه

مجالس تعزیه را به لحاظ تحریفاتی که به آنها راه یافته می‌توان به چند دسته تقسیم

.....

۱۸ - حماسه حسینی، شهید مطهری، ج ۱، ص ۴۹.

۱۹ - بررسی تاریخ عاشورا، محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲۰ - درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت، شهید هاشمی نژاد، ص ۳۹۲.

۲۱ - حسین بن علی (ع) را بهتر بشناسیم، محمد یزدی، ص ۱۹.

نمود:

ا: تعزیه‌هایی که با منابع تاریخی و روایی انطباق ندارند و صرفاً به خاطر آنکه توده مردم از این نوع نمایشها خوششان می‌آمده و یا مورد تأیید سلاطین بوده پدید آمده است: مثل تعزیه فاطمه صغرا و خبر دادن مرغ به ایشان داستان شهادت پدر و برادرانش را، مجلس تعزیه ظُهری یهودی، مجلس تعزیه قانیا پادشاه فرنگ، مجلس تعزیه صالح یهودی و آب کشی حضرت امام حسین(ع)، مجلس تعزیه پیرزنی که می‌خواهد به کربلا رود و حضرت عباس(ع) او را از دست متوکل نجات می‌دهد، مجلس تعزیه شیری که از دست صیادی به حضرت عباس پناه می‌آورد تا بچه‌های او را از صیاد پس گیرد و... .

ب - تعزیه‌هایی که در آغاز، نقصی نداشته‌اند و رفته رفته تعزیه‌خوانان به سلیقه خود و بدون توجه به روایت تاریخی، به آنها مطالبی افزوده و یا بخشهایی از آنها را حذف نموده‌اند. نمونه بارز آن تعزیه مسلم بن عقیل است که نگارنده بین مجلسی که در سال ۱۳۲۱ شمسی در دسترس بوده و مجلسی که اکنون خوانده می‌شود، تفاوت‌های آشکاری را ملاحظه کرد.

ج - تعزیه‌هایی که گر چه شاید به لحاظ انطباق با تاریخ و منابع مستند اشکالی ندارند اما از نقطه نظر روح و پیام تعزیه اشکال دارند و در آنها اهل بیت عصمت و طهارت به گونه‌ای جلوه داده می‌شوند که مطابق با مقام با عظمت آنها نمی‌باشد همچون القاء این عقیده که امام حسین(ع) و یارانش برای گناه امت فدا شدند و یا اینکه: امام حسین(ع) و یارانش بر اساس جبر و سرنوشتی محتوم چاره‌ای جز نابود شدن نداشتند.

واقع امر این است که بین اهل‌بیتی که تعزیه تحریف شده به معرفی آنها می‌پردازد و اهل‌بیتی که روایات و منابع مستند شیعه معرفی می‌کند بسیار فاصله است. امام که در فرهنگ شیعی مظهر تقوا و عدالت و حق طلبی است و واسطه فیض الهی و تجلی لطف حق می‌باشد و رهبری است با جامعیت در نظر و عمل و مقاوم در مقابل ظلم و ستم و نفاق و نماینده فضیلت و شرف و پاکدامنی و آشتی ناپذیر با هرگونه شقاوت و کژی و ناراستی، در برخی مجالس تعزیه فردی عاجز و مضطر و ستم‌دیده،

ناتوان و تحقیر شده و خوار و زار معرفی می‌شود که برای به دست آوردن قطره‌ای آب در مقابل اشقیای حالت تضرع به خود گرفته و التماس می‌کند. چهره‌ای از آن ستارگان درخشان ساخته‌اند که گویی ذلت را پذیرفته و همچون آدم بینوای فلک زده‌ای تن به حوادث روزگار داده و منتظر است تا چرخ دون و سپهر نیلگون و فلک غدار برایش رویدادهایی را رقم بزند و او هم جبراً باید بدانها تن در دهد و برای امام حسین تعزیه‌ای درست کرده‌اند که در آن، بدون هیچ گونه مقاومتی در مقابل دشمنان به طرز فجیعی از بین می‌رود. استاد شهید مرتضی مطهری از نسبت دادن چنین اموری به امام، بشدت ناراحت شده و می‌گوید:

«...آدمی که کشته شدنش سبب شد که نام او پایه کاخ ستمگران را برای همیشه بلرزاند نفله شد؟ خونش هدر رفت؟ برای اینکه حسین بن علی نفله شد ما غصه بخوریم؟ تو نفله شدی بیچاره نادان... حسین بن علی يك مکتب به وجود آورد... زنده کردن نام و نهضت او برای این است که پرتوی از روح حسین بن علی بر روح ما و شما بتابد. اگر ذره‌ای از ایمان او، ذره‌ای از تقوای او، ذره‌ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شد آن اشک بی‌نهایت قیمت دارد، اما نه اشکی که برای نفله شدن حسین باشد، بلکه اشکی که برای عظمت حسین(ع) باشد...»^{۲۲}

در تعزیه این اشعار را از زبان امام می‌خوانیم:

امام حسین(ع) خطاب به زینب:

امان که زار و مضطرب سیاه روزگار من
شد وقت آن که کشته شوم من ز ظلم و کین
گردی تو خوار زار پس از من در این دیار

زینب:

ای صد هزار اف به تو ای تیره روزگار
کردی ز کینه آل علی را ذلیل و خوار

.....
۲۲ - حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۹ - ۸۰ و ۸۱.

این ظلم کی رواست که زینب به کربلا
خواری مگر نصیب به آل پیمبر است

امام حسین:

امروز گشته کار به من تنگ، یا علی گشتم حقیر و بی کس و بی یار، یا علی
زینب:

چه سازم بی پسر گردیدم امروز حقیر هر نظر گردیدم امروز
امام حسین خطاب به زینب(س):

شده وقتی که گردی خوار و رسوا میان کوچه‌ها ای جان خواهر
دختر امام:

من عابد زار ناتوانم در دام مخالفان گرفتار
بابا، به مدینه خوار و زار باشم شب و روز دیده خونبار

دختر امام خطاب به برادر:

اسیر و خوار بودی ای برادر زغم افکار بودی ای برادر
چون شد ز نظر مرا فکندی این نوع به خواریم پسندی!!!

در تعزیه از حماسه‌های رزمی و رجزهای زیبایی که شهیدان کربلا خوانده‌اند
خبری نیست، علی اکبر(ع) فرزند بزرگ امام حسین(ع) می‌خواهد برای رهایی امت
گنهکار به جدال با اشقیاء رود، ام لایلا بسیار ناراحت است و مجلس تعزیه این
حماسه‌ساز کربلا به يك صحنه عشق و عاشقی و احساسات شدید و برگرفته از
سنت ایرانی تبدیل می‌شود، استاد مطهری عقیده دارد مادر علی اکبر در کربلا
نبوده است و آن وقت صدها بیت شعر بین این جوان و مادرش محاوره می‌شود.
برای قاسم در شب عاشورا و در لابلای اجساد شهدا حجله‌ای تشکیل داده می‌شود
و بساط عروسی راه می‌افتد و تعزیه خوانان با هم می‌خوانند:

همه کف زنید و خندید نی و دف زنید و بندید
ز وفا حنا بیندید بزیند طبل شادی!!!

این داستان کذب محض بوده و در هیچ تاریخ معتبری وجود ندارد و اولین کسی که آن را در کتاب خود آورد، ملا حسین کاشفی صاحب روضه الشهداء بود، شهید مطهری می‌فرماید:

«... شما را به خدا ببینید حرفهایی را که گاهی وقتها از يك افراد در سطح خیلی پایین می‌شنویم که مثلاً می‌گویند من آرزو دارم عروسی پسرم را ببینم، آرزو دارم عروسی دخترم را ببینم به فردی چون حسین بن علی (ع) نسبت می‌دهند آن هم در گرما گرم زد و خورد که مجال نماز خواندن نیست...»^{۲۳}

شهید کربلا فدای امت عاصی!!!

یکی از تحریفات معنوی تعزیه، تصور غلط از مسئله شفاعت است و اینکه تمام مصائبی که بر خاندان عصمت و طهارت رفت برای این بود که امت گنهکار از آتش دوزخ نجات یافته و به بهشت برین گام نهند، اروپاییان در هنگام مشاهده تعزیه، این باور غلط را که در این نمایش راه یافته به شیعیان نسبت می‌دهند: «ش ویرولود» در مقاله تئاترهای ایران می‌نویسد:

«در نظر شیعیان، امام حسین (ع) تنها يك جنگجوی شجاع نیست بلکه شهیدی است که خود را فدای معتقدین خود نموده است تا آنها بتوانند الی‌الابد خوشبخت باشند... اگر امام حسین شکست خورد یا شهید شد برای این نبود که تقصیری متوجه او بوده یا نوعی بی‌احتیاطی کرده باشد، بلکه برای این بود که اراده خداوندی بر این مقدر گردیده بود، امام حسین با میل و رغبت، خود را فدا نمود تا شیعیانش هم در این دنیا و هم در دنیای دیگر نجات یابند...»^{۲۴}

«ویلیام م. ال هنوی» نوشت: «در باور شیعه معروف است که حسین برای تمامی شیعیان عالم به شهادت رفت و این مطلب در بعضی از مجالس نیز آشکارا بیان می‌شود، جان فدا کردن حسین برای تأمین رستگاری مابقی امت شیعه

.....
۲۳ - همان، ص ۲۷ و ۲۸.

۲۴ - تمدن ایرانی، چند تن از خاور شناسان، مقاله «Sh. Virolleaud»، ش ویرولود.

است.»^{۲۵}

به نظر می‌رسد این برداشت غلط از شفاعت در تعزیه به دلیل اقتباس آن از نمایشهای قرون وسطای مسیحیان باشد. دکتر مهدی فروغ که تز دکترایش در خصوص تعزیه است می‌نویسد:

«... اینها [مجالس تعزیه] در واقع همان راه و رسمی بود که در اروپای قرون وسطی معمول بود یعنی نمایشنامه‌های مذهبی «میراکل و میسترها». ایرانیان هم بدون اینکه اصلاً قصد فتوکپی کردن داشته باشند همین راه و رسم را دنبال کردند...»^{۲۶}

دکتر عبدالحسین زرین کوب هم عقیده دارد تعزیه در ایران از نفوذ و تأثیر نمایشنامه‌های فرنگی پدید آمده است.^{۲۷}

البته به تعبیر دکتر محمد جعفر محجوب: «... وقتی گفته می‌شود که تعزیه از نمایشهای مذهبی دنیای غرب در سده‌های میانه اقتباس شده است، بدان معنی نیست که تعزیه ما تقلیدی کورکورانه از تئاتر مذهبی غرب است. نه، تعزیه گونه‌ای نوزایی است که منابع و عناصر آن هزاران سال پیش پدید آمدند...»^{۲۸}

«پیتزچلکوسکی» که ادعا دارد تعزیه نمایش بومی پیشرو ایران است عقیده دارد که میان اجتماعات ماه محرم [مجالس تعزیه] و تئاتر قرون وسطایی، شباهتهای بسیاری وجود دارد. ادوارد براون اظهار می‌دارد که:

«... از بعضی وقایع که در این تاریخ داخل شده معلوم می‌گردد که شیعیان بلا اراده در برخی اعتقادات با مسیحیان شباهت دارند، از آن جمله اعتقاد به شفاعت است که شهادت امام حسین را مثل عیسی برای طلب بخشش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضروری می‌دانند. از شواهد همفکری، اسلام آوردن ایلچی «فرنگی» در بارگاه یزید است که در تعزیه‌ها دیده‌ام...»^{۲۹}

.....
۲۵ - تعزیه هنر بومی ایران، مقاله ویلیام م ال هنوی، ص ۲۵۷.

۲۶ - ارزیابی تعزیه، دست نویس، ص ۸۷.

۲۷ - نه شرقی نه غربی، انسانی، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، ص ۴۸۷.

۲۸ - تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران، ص ۱۹۸.

۲۹ - تعزیه و تعزیه خوانی، صادق همایونی، تهران، ۱۳۵۳، مقدمه کتاب.

هنگامی که در سال گذشته از سوی هنرمندان ایران چندین مجلس تعزیه در آوینیون فرانسه برگزار شد، نشریات اروپایی چنین نظراتی ارائه دادند: «فیگارو» (۱۹ ژوئیه ۱۹۹۱ میلادی) نوشت: «تعزیه مخلوطی از مراسم مذهبی و تئاتری است که مصائب مسیح را به ذهن می آورد.»

«دزاگو» (۲۳ ژوئیه ۱۹۹۱ م): «تعزیه از قرون وسطی الهام یافته است.» روزنامه «مری دیونال» (۲۲ ژوئیه ۱۹۹۱ م) نوشت: «تعزیه یک نمایش تئاتری نیست بلکه قبل از هر چیز صحنه‌ای از آیینهای مذهبی و یادواره قتل امام حسین (ع) است، این امام نوعی مسیح (ع) برای شیعیان است.»^۲ استاد شهید مرتضی مطهری (ره) این مسئله را از تحریفات معنوی راه یافته در عزاداری‌ها و بخصوص تعزیه‌ها می‌داند و می‌فرماید:

«...از نظر مسیحیت این جزء متن مسیحیت است که عیسی به دار رفت تا کفاره گناهان امت باشد... فکر نکردیم که این حرف، حرف دنیای مسیحیت است، با روح اسلام سازگار نیست، با سخن حسین (ع) سازگار نیست، به خدا قسم تهمت به اباعبدالله است، والله اگر کسی در ماه رمضان روزه داشته باشد و این حرف را به حسین بن علی نسبت بدهد... روزه‌اش باطل است... من نمی‌دانم کدام جانی یا جانی‌هایی، جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی وارد کردند و آن اینکه هدف حسین بن علی (ع) را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحی‌ها در مورد مسیح گفتند در باره حسین گفتند که حسین کشته شد برای آنکه بار گناه امت را بدوش بگیرد، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد...»^۳ دکتر محمد ابراهیم آیتی می‌گوید:

«...نعوذ بالله این توجیه و طرز فکر که شاید مورد پسند بیشتر عوام باشد درست نقطه مقابل واقعی [نظر] امام (ع) در این نهضت است، یعنی او قیام کرد تا مردم بیشتر از خدا بترسند، بیشتر از آثار گناه که در دنیا و آخرت دامنگیر گناهکاران

۳۰ - مجله نمایش، شماره ۴۷، شهریور ۱۳۷۰، ویژه آوینیون.

۳۱ - حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷.

می شود بر حذر باشند، امام کشته نشد تا به مردم بگوید که بعد از شهادت من نیازی بر راست گفتن و امانت داشتن و عبادت کردن و تحصیل مال حلال و پرهیز از کارهای حرام... نیست.»^{۳۲}

شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد می نویسد: «آیا این گنهکاران آنقدر عزیزند که عزیزترین انسانهای امت باید فدای آنها گردد، اشتباه نشود ما عظمت معنوی حسین (ع) و قرب و منزلت خاصی که آن بزرگوار در پیشگاه آفریدگار بزرگ جهان دارد و مقام شفاعت عظمایی که خداوند به آن حضرت در قیامت عنایت فرمود، را انکار نمی کنیم.»^{۳۳}

تردید نیست که آن چشمی که بر ابی عبدالله (ع) نگرید و آن دلی که نسوزد، چشم و دل بشر نمی باشد اما این مطلب با این جداست که سید الشهداء شهید شد تا مردم جمع شوند و گریه کنند و آمرزیده شوند. آری امام حسین (ع) کشتی نجات است اما نه برای انسانهایی که مثل پسر نوح عمری را در نافرمانی و عصیان زندگی می کرده اند، امامی که در آن شرایط ناگوار با آن همه گرفتاری، جنگ و دفاع را برای چند لحظه قطع می کند تا نماز بخواند، چگونه راضی می شود که کسی به جای نماز برای وی عزاداری کند و یا به اطمینان شفاعت و طرفداری از او، امور واجب را انجام ندهد.

امام باقر (ع) می فرماید:

«به خدا قسم نمی توان به خدا تقرب جست مگر به طاعت و بندگی، با ما برائت از آتش نیست و هیچ کس بر خدا حجتی ندارد که اگر او را خدا نیامرزد بگوید من شیعه علی هستم چرا خدا مرا نیامرزد؟ هر کس مطیع خداوند باشد با ما دوست است و هر کس در نزد خدا گنهکار باشد دشمن ماست...»^{۳۴}

نمونه هایی از تعزیه که دلالت دارد بر اینکه امام برای امت عاصی کشته شد:

امام حسین:

.....

۳۲ - بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۳۳ - درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت، ص ۳۹۳، ۳۹۴.

۳۴ - محجة البیضاء، بخش اخلاق الأئمة و آداب الشیعة، فیض کاشانی، ترجمه دکتر ناصح، ص ۳۰۷.

رضا شدم به شهادت، خدای بی همتا از این جهت که بیخشی گناه امت را^{۳۵}
به خون بها، تو کلید شفاعتم دادی بده به امت جدم برات آزادی^{۳۶}
امام خطاب به زینب:

از شهادت من شوم مردان این امت شفیع
از اسیری تو شوی زندهای امت دستگیر
زینب:

گرچه هجران تو بر زینب برادر مشکل است
لیک بهر امتان راضی شدم ای بی نظیر^{۳۷}
و این نمونه:

ای خواهر ستم زده ای زینب حزین بخشد خدا به خون من عصیان مؤمنین
غمگین مشو اگر به تو ظلم و جفا رسد بر من شهادت و به شما غصه و تعب^{۳۸}
امام:

خواهر رضا شدم به چنین ظلم بیکران تا بگذرد خدا ز گناهان شیعیان^{۳۹}
حضرت علی خطاب به امام حسین:

شوی شهید زبیداد کین به کرب و بلا برای شیعه خود جان خود کنی تو فدا^{۴۰}
امام حسین در تعزیه‌ای به همین نام خطاب به زینب:
راضیم در کربلا از بهر جرم شیعیان در میان خاک و خون افتد ز کینه پیکرم
و این جملات:

امتان گنهکارند خود به من نظر دارند من دگر نمی‌آیم خواهرها خدا حافظ^{۴۱}
و هنگامی که مرد قصاب از امام سجاد علت ستمکاریهای کربلا را می‌پرسد

.....
۳۵ - ۳۶ - مجلس تعزیه شیر افکن.
۳۷ - مجلس تعزیه غلام ترک ازین العابدین (ع).
۳۸ - مجلس تعزیه عابس و شوذب.
۳۹ - مجلس تعزیه طفلان زینب (س).
۴۰ - مجلس تعزیه شهادت امیرالمؤمنین (ع).
۴۱ - مجلس تعزیه حضرت امام حسین (ع).

ایشان می‌فرماید:

چه گویم بهر امت این جفا شد
و از این نمونه‌ها در اکثر تعزیه‌ها وجود دارد.

اهل بیت در تعزیه، اسیر چرخ و فلک

از تحریفات معنوی دیگر که به متون تعزیه رسوخ نموده، عقیده جبریون است که می‌گویند: هر کسی بازیچه سرنوشت خویش است. این عقیده که بنی‌امیه مروج آن بودند جایی را برای سعی و مجاهدت و در آویختن با مشکلات و دشواریها برای انسانها باقی نمی‌گذارد و بر اساس آن، دیگر کسی به فکر تقویت شخصیت و اصلاح اخلاق و کنترل اعمال خود نمی‌افتد؛ زیرا همه چیز را به تقدیر حواله می‌کند و گاهی هم از چرخ و فلک و روزگار شکایتی می‌کند، این تصور غلط به جامعه چنین القا کرده بود که آن که از مواهب الهی محروم است حق اعتراض ندارد. مظلوم هم حق اعتراض و شکوه ندارد، بلکه این تقدیر است که چنین ستمی بر وی روا کرده و مبارزه با ستم امری بیهوده است. تفکر منحط مزبور، اراده و اختیار را از انسان نفی می‌کند و دیگر خبری از مسئولیت در قبال مسائل اجتماعی وجود ندارد و هر کسی در انتظار حوادث جبری از تلاش و کوشش دست برداشته و جامعه به سوی رکود و جمود، سوق داده می‌شود.

اینک چند نمونه از اشعار تعزیه که از امور جبری حکایت می‌کند:

زینب:

این کوكب من است که در آتش اندر است

این سرنوشت من زقضای مقدر است

امام حسین:

خواهر مرا ز روز ازل این مقدر است غمگین مشو که یار تو خلاق داور است^{۲۲}

امام خطاب به سکینه:

ای سکینه ضیاء دیده من طفل ناشاد غم رسیده من

.....
۲۲ - مجلس تعزیه عابس و شؤذب.

چه کنم قسمت این چنین شده بود
تو اسیر سپاه شوم شوی
از ازل سرنوشت این شده بود
در کف لشکر ظلوم شوی^{۲۳}
شمر خطاب به زینب:
فغان و ناله تو ای حزینه سود ندارد
رقم به نام تو روز ازل، اسیری بود^{۲۴}

موسی بن جعفر خطاب به وزیر هارون:
رضایم چون مراگردیده تقدیر
که در غربت بمیرم زیر زنجیر
وزیر هارون جواب می‌دهد:

نهادی پا چو اندر بند تقدیر
بیا دست تو را بندم به زنجیر
به موازات این تصور غلط، در اکثر تعزیه‌ها از زبان اهل بیت به چرخ و فلک
اعتراض می‌شود و این حرف دهریون است که ما حوادث را به روزگار نسبت
بدهیم و دشنام دادن به روزگار در معارف اسلامی بشدت نهی شده است. و برآستی
چرا امامی که ولایت تکوینی دارد و می‌تواند به اذن خداوند در امور هستی تحولاتی
به وجود آورد، ما او را اسیر چرخ و فلک کنیم و بعد هم از زبان او از این پدیده‌های
هستی گلایه کنیم؟

نمونه‌ها

از زبان فاطمه زهرا:

ای فلک طرح نفاق افکندی
حسن از من تو جدا بنمودی
از تفاقم به نفاق افکندی
به حسینم تو جفا بنمودی^{۲۵}

امام حسین:

ای روزگار در بدم کرده‌ای چرا
کردی مرا ز روضه جدم برون چرا
از ظلم و کینه خونجگرم کرده‌ای چرا
دیگر قبای غم به برم کرده‌ای چرا^{۲۶}

.....

۲۳ - مجلس تعزیه حضرت امام حسین.

۲۴ - مجلس تعزیه ورودی قتلگاه.

۲۵ - مجلس تعزیه فاطمه زهرا(س).

۲۶ - مجلس تعزیه غلام ترك زين العابدين(ع).

امام خطاب به زینب:

خواهر از جور سپهر نیل فام

کلثوم(خواهر امام):

فلك سفله سرنگون گردی

امام حسن و امام حسین

فلك خدا نکند ما یتیم و زار شویم

چرخ برچید بساط عزت ما از جفا

باب‌عشرت بر رخ مابست چرخ کج‌نهاد

امام حسین خطاب به امام سجاد:

فلك چو کشتی ما را به بحر غم شکند

آه از ستم شعاریت ای چرخ بی وفا

امام حسین خطاب به فلك:

ای فلك نزد جفاهای تو جان آورده‌ایم

سخت بی‌کس شده‌ام ای فلك کج رفتار

از قول امام سجاد:

ای فلك آخرتو دادی گلشن دین را به باد

ای سپهر بی مروت از جفاهای تو داد

استراحت بهر من گشته تمام^{۴۷}

جامه کودکان کفن کردی^{۴۸}

به ماتم پدر خویش دل فکار شویم

یا رسول المرسلین

بر رخ ما از غم حیدر در محنت گشاد^{۴۹}

به سوی ساحل ماتم همی تو را فکند

کردی مرا تو یکه و تنها به کربلا^{۵۰}

جان خود در پیش شمر و کوفیان آورده‌ایم

چه کم با سپه کم بر این چند هزار^{۵۱}

شاد از ناشادی ما ساختی این زیاد

شیوه‌ات جور است و کینه و عناد^{۵۲}

۴۷ - ۴۸ - مجلس تعزیه طفلان زینب(س).

۴۹ - مجلس تعزیه وفات امیرالمؤمنین(ع).

۵۰ - مجلس تعزیه حضرت امام حسین.

۵۱ - مجلس تعزیه وهب.

۵۲ - مجلس تعزیه ورودی قتلگاه.



پرسش و پاسخ

آقای ابو هادی موسوی از تهران سؤال کرده‌اند:

آیا تعیین سرنوشت انسانها در شب قدر، چنانکه در روایات وارد شده است، با آزادی و اختیار آنان منافات ندارد؟

پاسخ: در اینکه شب قدر، شب تقدیر و سرنوشت است جای تردید نیست، این مطلب علاوه بر اینکه در احادیثی از پیغمبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت شده، از آیات قرآن نیز بروشنی به دست می‌آید ولی در عین حال تعیین شدن تقدیر و سرنوشت انسانها به هیچ وجه با مختار بودن آنان منافات ندارد؛ زیرا تقدیر دو گونه است:

۱ - تقدیر محتوم؛

۱ - در این باره به تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۱ رجوع شود.

۲ - تقدیر غیر محتوم.

چنانکه از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:
برخی از امور حتمی بوده و به طور حتم واقع خواهند شد، و برخی موقوف
(غیر حتمی) می‌باشند و خداوند برخی را مقدّم و برخی را مؤخّر می‌دارد و کسی را
بر آن آگاه نکرده است.^۱

همچنین در پاسخ سؤال در باره شب قدر فرمود:
در آن شب فرشتگان و کاتبان الهی به آسمان دنیا فرود آمده و حوادث
مربوط به آن سال را می‌نویسند، ولی امری است «موقوف» (غیر حتمی) که مشیت
الهی بر آن حاکم بوده و خداوند آنچه را بخواهد تغییر می‌دهد، و این است مفاد
آیه قرآن که می‌فرماید:

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.^۲

خداوند آنچه را بخواهد محو نموده و آنچه بخواهد ثابت می‌دارد و نزد اوست ام‌الکتاب.^۳

قرآن کریم نیز اجل را دو گونه می‌داند:

۱ - اجل مسمی؛ ۲ - اجل مطلق.

چنانکه می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ.^۴

اوست که شما را از گل آفرید سپس (برای زندگی شما) مدتی تعیین کرد و مدت معین

(عمر هر انسانی) نزد اوست.

دو گونه بودن تقدیر و اجل مربوط به موجودات مادی است که قابلیت
پذیرش صورتهای مختلف را داشته و در معرض تغییر و تبدل قرار دارند، ولی در

.....
۲ - بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۹.

۳ - سوره رعد (۱۳): ۳۹.

۴ - رک: بحار الأنوار، ص ۱۰۲، روایت ۱۴.

۵ - سوره انعام (۶): ۲.

موجودات مجرد از ماده که پیراسته از تغییر و تبدل می‌باشند متصور نیست بنابراین تقدیر غیر حتمی و سرنوشت قابل تغییر در مورد همه موجودات مادی امکان پذیر است، ولی جلوه بارز و آشکار آن به انسانها اختصاص دارد؛ زیرا او می‌تواند از اسباب و علل مادی و معنوی به گونه معقول و مشروع و نامعقول و نامشروع بهره بگیرد در نتیجه می‌تواند سرنوشت خود را تغییر دهد مثلاً عمر طبیعی خود را به عمر کوتاه یا بلند تبدیل سازد. به همین جهت قرآن کریم که اجل انسانها را به مطلق (غیر حتمی) و مسمی (حتمی) تقسیم کرده است در مورد آسمانها و زمین تنها از اجل مسمی (حتمی) نام برده و فرموده است:

مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى.^۶

آسمانها و زمین و آنچه ما بین آنها است را نیافریدیم مگر به حق و سر آمد معین و نامبرده شده.

علاوه بر عوامل مادی که نوع بهره‌گیری انسان از آنها در سرنوشت و اجل او مؤثر است، مانند شرایط آب و هوا، انواع مختلف غذاها و... يك رشته عوامل معنوی نیز در این باره نقش تعیین کننده دارند که از آن جمله دعا، صدقه و صله رحم، استغفار، تقوی، پاکدامنی را می‌توان نام برد که در قرآن و روایات بر نقش مؤثر آنها در سرنوشت انسان تأکید شده است و ذکر آنها خارج از گنجایش این مقال است.^۷

عوامل یاد شده در سرنوشت انسان تأثیر مثبت می‌گذارند و در مقابل آنها عوامل دیگری نیز هستند که در سرنوشت او تأثیر منفی دارند، مانند کفران نعمت و ناسپاسی، قطع رحم، فساد و تبهکاری و...

۶ - سورة احقاف (۴۶): ۳.

۷ - در این باره به جبر و اختیار، بحثهای استاد سبحانی، نگارش علی ربانی گلپایگانی، ص ۱۳۰ - ۱۴۳ رجوع شود.

بنابراین تقدیر و سرنوشت انسان در مورد عمر، سلامتی و بیماری، فقر و ثروت، خوشوقتی و شقاوت و... از قبیل تقدیر محتوم و غیر قابل تغییر نیست که هرگونه حق انتخاب و آزادی در تصمیم گیری و عمل را از او سلب نماید، بلکه از قبیل تقدیر موقوف و غیر محتوم است که نه تنها با اصل اختیار هیچگونه منافاتی ندارد بلکه خود دلیلی استوار بر اختیار او بشمار می‌رود. آری گاهی ممکن است انسان در اثر تبهکاری‌های فزون از حد خود، هر گونه قابلیت هدایت را تباه نماید که در این صورت در رابطه با مسأله هدایت و معنویت سرنوشت او محتوم و غیر قابل تغییر خواهد بود و این حتمیت تقدیر از سوء اختیار او نشأت گرفته، و او با اراده و اختیار، خود را در دام چنین تقدیری افکنده است مانند کسی که با اختیار خود دست به انتحار و خودکشی می‌زند و خود را از موهبت حیات محروم می‌سازد.

یاد آوری دو نکته

در اینجا لازم است دو نکته را یاد آور شویم:

۱- تقدیرهای غیر محتوم خود از قضا و قدرها و سنتهای ثابت و پایدار الهی می‌باشند، مثلاً این اصل که سرنوشت انسان در پرتو تقوی و پاکدامنی تغییر می‌کند خود تقدیری محتوم و سنتی پایدار است که هرگز قابل تغییر نمی‌باشد.

بنابراین حقیقت تغییر در سرنوشت این است که برخی از قضا و قدرهای حتمی در برخی دیگر تأثیر می‌گذارند.

۲- از نظر علم ذاتی و ازلی خداوند دو گانه بودن تقدیر معنا ندارد و از این نظر همه تقدیرها محتوم، و همه أجل‌ها «مسمی» می‌باشند و در علم ذاتی و ازلی الهی هیچگونه تغییری رخ نمی‌دهد. او از ازل می‌داند که مثلاً فلان انسان از عامل صدقه، دعا و صلۀ رحم استفاده خواهد کرد و آثار آنها نیز در زندگی او تحقق خواهد یافت، تغییر و تبدیل در مرحله فعل الهی است که خود از قانون ثابت و

غیر قابل تغییری پیروی می کند و اصل اختیار و اراده انسان عامل تعیین کننده این تغییرها در سرنوشت خود او می باشد.

به عبارت دیگر تقدیر الهی قابل تغییر نیست، آنچه قابل تغییر است امر مقدر است. علامه طباطبایی در این باره گفته است.

محصل آیات این است که در ماه رمضان هر سال شبی وجود دارد که حوادث آن سال در آن شب تقدیر می شود و این منافات با واقع شدن تغییر در آن حوادث در مقام تحقق آنها ندارد؛ زیرا وقوع تغییر در نحوه تحقق آنچه مقدر شده است غیر از وقوع تغییر در تقدیر است.^۸

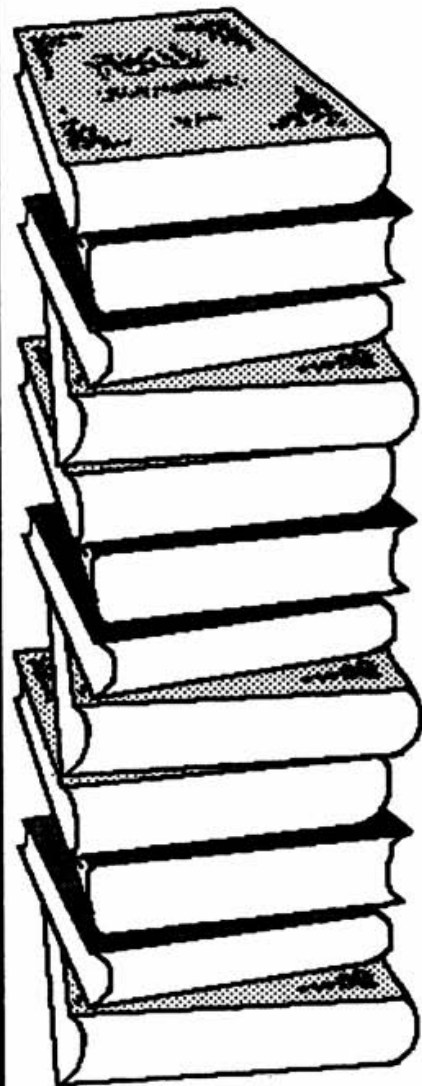
حاصل گفتار

تقدیر دو گونه است:

۱ - حتمی، ۲ - غیرحتمی و هیچ يك از آن دو با اختیار انسان منافات ندارد؛ زیرا تقدیرات حتمی خواه از قبیل سعادت باشند یا از قبیل شقاوت مبتنی بر قانون و سنت پایدار و اسباب و علل تکوینی می باشند که افعال خوب و بد اختیاری انسان که در گذشته انجام داده است از جمله آن اسباب و علل به شمار می روند. تقدیرات غیرحتمی نیز مبتنی بر افعال خوب یا بد انسان که در آینده انجام خواهد داد می باشند و در نتیجه اصل اختیار انسان - خواه در تقدیرات حتمی و غیرحتمی - خود از تقدیرهای حتمی و سنتهای ثابت الهی در نظام آفرینش است.

.....
۸ - میزان، ج ۲۰، ص ۳۳۱.

تازه‌های کتاب*



فقه و اصول

۱ - الدر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط
و التقلید، سید محمد حسن مرتضوی
لنگرودی، قم، انتشارات انصاریان،
۱۴۱۲ق، ج ۱ و ۲، ۵۱۴+۴۸۸.

شرحی است مبسوط بر مسائل
اجتهاد، و تقلید کتاب عروة الوثقی
تألیف آیت الله سید کاظم یزدی قدس
سره. بحث اجتهاد و تقلید یکی از
مباحث مهم و زیربنایی دانش اصول و
فقه است، صاحب عروه این بحث را
ضمن هفتاد و دو مسئله بیان کرده و

.....
* - کتابهایی که به دفتر مجله می‌رسد در این مقاله
معرفی می‌شود.

حضرت آقای لنگرودی این مسائل را
موشکافی نموده و با استفاده از روایات
معصومین و بررسی اقوال فقهای بزرگ
فروعاتی نیز بر آن افزوده است.

۲ - الحاشیه علی کفایة الاصول:
طرح لمبانی سید الطائفة العلامة
المحقق آية الله العظمی الحاج آقا
حسین الطباطبائی البروجردی فی
الأصول، بهاء الدین حجتی بروجردی،
تصحیح و تحقیق: غلامرضا مولانا
بروجردی، مقدمه: محمد جواد علوی
طباطبائی، قم، انتشارات انصاریان،
۱۴۱۲ق، دو جزء، ۶۲۱+۲۵۷ص.

۳ - الامر بالمعروف و النهی عن
المنکر، سید علی بن حسین علوی،
تحت اشراف: عادل العلوی، قم،
انتشارات گلستانه، ۱۴۱۱ق،
۲۰۳+۷۸ص.

مسئله امر به معروف و نهی از منکر
را از دیدگاه آیات و روایات بحث کرده
و احادیث هر باب را از جهت سند و
دلالت بررسی نموده است.

۴ - شرح عبد الصاحب علی المکاسب،
سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی،
قم، منشورات مکتبة المفید، ۲ جلد،
جلد اول: ۱۴۱۱ق، ج دوم: ۱۴۱۲ق،

۳۲۷+۲۷۶ص.

این کتاب شرح مزجی کتاب
مکاسب مرحوم شیخ اعظم انصاری
است.

معارف اسلامی

۵ - ده رساله، رضا استادی، قم، دفتر
انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰، ج ۱،
۴۲۴ص.

این کتاب مشتمل بر رساله‌های زیر
است که در گذشته به صورت مستقل
چاپ شده است:

امامت، مدارک نهج البلاغه، شورا
در قرآن و حدیث، غنیمت در آیه
خمس، تحقیق در يك مسئله
فقهی (ریش تراشی)، تحقیقی در باره
دعای ندبه، سیری اجمالی در تاریخ
تدوین حدیث، بحثی پیرامون تقسیم
حدیث به چهار قسم، امام سجاد
علیه السلام و داستان حرّه و کلمات
الأعلام حول الشّهادة الثالثة.

۶ - درس اخلاق، مجموعه درس‌هایی
از حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم
انقلاب اسلامی، قم، ناشر: نمایندگی
ولی فقیه در سپاه ولی امر، ۱۳۷۱،
۴۸ص.

۷- الأثر الخالد في الولد والوالد، سيد
علی بن حسین علوی، تحت اشراف:
عادل العلوی، قم، دارالذخائر
للمطبوعات، ۱۴۱۱ق، ۲۱۶ص.

۸- عقاید المؤمنین، عادل العلوی، قم،
دارالذخائر للمطبوعات، ۱۴۱۱ق،
۱۶۸ص.

خلاصه‌ای از اصول و فروع دین
اسلام است با استناد به آیات و
روایات.

۹- زندگینامه و خطبه امام سجاد(ع)
در شام، علی محمدی، قم، انتشارات
ارم(قلم)، ۱۳۷۱، ۴۸ص.

۱۰- ده رساله محقق بزرگ فیض
کاشانی، به اهتمام رسول جعفریان،
اصفهان، مرکز تحقیقات علمی و دینی
امام امیرالمؤمنین، ۱۳۷۱، ۲۹۵ص.
این مجموعه شامل نه رساله فارسی
و يك رساله عربی از مرحوم فیض
کاشانی(۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ق) است.

اهتمامگر ارجمند پس از مقدمه‌ای
مفصل در احوال، آثار و نسخه شناسی
آثار فیض، در آغاز هر رساله نیز مقدمه
کوتاهی در معرفی آن تدارک دیده است.
فهرست رساله‌ها از این قرار است:
شرح صدر، زاد السالك، المحاکمة، راه
تازه‌های کتاب

صواب، آیینة شاهی، الانصاف، الفت
نامه، پاسخ به سؤالات اهل مولتان،
مشواق و اعتذار.

۱۱- تعهد اجتماعی و فردی ما در قبال
ایتام، ناصر باقری بیده‌ندی، قم، ناشر:
مؤلف، ۱۳۷۰، توزیع: انتشارات دفتر
تبلیغات اسلامی قم، ۱۴۴ص.

نویسنده در این اثر «کوشیده است
تا به اختصار وظایف مردم در قبال ایتام
و نسل شهیدان را از دیدگاه اسلام
بررسی کند.»

انفاق به یتیم، افراط در محبت؛
تشویق و توبیخ، صیانت اموال یتیم و
آثار خدمت به ایتام از نگاه روایات
بخشی از مباحث کتاب است.

۱۲- نیایش در عرفات، لطف الله
صافی گلپایگانی، قم، دفتر انتشارات
اسلامی، ۱۳۷۱، ۲۶۶ص.

کتاب، شرح و تفسیر دعای عرفات
است.

۱۳- فلسفه حجاب، علی محمدی،
پیشگفتار: استاد جعفر سبحانی، قم،
انتشارات ارم(قلم)، چاپ سوم، ۱۳۷۱،
۱۶۰ص.

امامت

۱۴- فاسئلوا اهل الذکر، دکتر محمد

تیجانی سماوی، لندن، مؤسسه الفجر،
افست انتشارات انصاریان (قم)، بی تا،
۳۵۴ص.

دکتر تیجانی بعد از دو کتاب «ثم
اهدیت» و «لأکون مع الصادقین»، این
کتاب را سامان داده است. تیجانی
بحث خود را با این سؤال که اهل ذکر
در آیه «فاستلوا أهل الذکر إن کنتم لا
تعلمون» کیانند؟ آغاز می کند و ثابت
می کند که منظور از اهل ذکر در آیه
مبارکه چهارده معصوم علیهم السلام است.
آنگاه سؤالاتی را مطرح می کند که اهل
سنت جوابی برای آن ندارند یا اگر
جوابی دارند مستند و مبتنی بر دلیل و
برهان نیست و سپس جواب آنها را با
استفاده از روایات اهل بیت بیان
می کند.

تاریخ و سیره

۱۵ - حیاة النبی و سیرته، شیخ محمد
قوام و شنوی، قم، ناشر: مؤلف،
۱۴۱۲ق، جلد اول، ۳۸۳ص.

۱۶ - جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه
در جهان اسلام، رسول جعفریان، قم،
انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱، ۲۱۶ص.
کتاب، گزارش کوتاهی است در باره

پیشینه تشیع در کشورهای مختلف به
ضمیمه وضعیت فعلی آنها. پایان بخش
کتاب چند مقاله است با این عناوین:
جغرافیای دینی ایران در قرن هشتم،
مراسم انتظار در شهرهای شیعه، طبری
و اهل حدیث، طبری و تشیع، گزیده
کتاب شناسی فرق اسلامی.

۱۷ - سید المرسلین، جعفر سبحانی،
تعریب: جعفر هادی، قم، دفتر
انتشارات اسلامی، دو جزء، جزء اول:
۱۴۱۲ق؛ جزء دوم: ۱۴۱۳ق،
۶۹۷+۷۸۰ص.

۱۸ - مرجئه، تاریخ و اندیشه، رسول
جعفریان، قم، نشر خرم، ۱۳۷۱،
۲۳۹ص.

کتاب پژوهشی است مختصر در
باره فرقه مرجئه.

معنای لغوی و اصطلاحی مرجئه،
حسن بن محمد بن حنیفه بنیادگذار
ارجاء، ابو حنیفه ثوری پرداز ارجاء،
رساله العالم و المتعلم آینه ارجاء،
مرتکب کبیره و مفهوم فسق نزد مرجئه،
مسئله وعید و نظریه مرجئه بعضی
عناوین این کتاب است.

۱۹ - قبسات من حیاة سیدنا الاستاذ
آیه الله العظمی السید شهاب الدین

المرعشی النجفی، عادل العلوی، قم دارالذخائر، ۱۴۱۱، ۷۹ص، مصور.

۲۰ - تاریخ قاین، سید محسن سعید زاده، قم، ناشر: نویسنده، ۱۳۷۱، ج ۱، ۳۵۲ص، مصور.

این کتاب بخشی از دایرة المعارف قاین است که پیشتر کتاب «بزرگان قائن» از همین مجموعه منتشر شده است. نویسنده سخت کوش این کتاب در پی آن است که این مجموعه را حداقل در ۱۲ جلد عرضه کند. مجلدات بعدی شامل اجزاء بعدی این کتاب و «بزرگان قائن» و نیز فهرست نسخه‌های خطی قائن، فرهنگ قائن و ادبیات و... خواهد بود.

ادعیه و زیارات

۲۱ - تحفة الزائرین، عادل العلوی، قم، انتشارات ادب، ۱۴۱۱ق، ۲۰۰ص.
تاریخ زندگی امام رضا علیه السلام، آداب و فضیلت زیارت آن امام و چند دعا و زیارت، بعضی از عناوین کتاب است.

کلیات

۲۲ - نزاع سنت و تجدد: بحثی در باره

مناسبات فکری دکتر شریعتی و استاد مطهری، رسول جعفریان، تهران، انتشارات رنوف، ۱۳۷۱، ۲۷۹ص.
نوشته حاضر مشتمل بر چند گفتار است:

اولین گفتار در باره مناسبات فکری استاد شهید آیت الله مطهری و مرحوم دکتر شریعتی است که ضمن آن گوشه‌ای از روابط فکری آنها با یکدیگر مورد بحث قرار گرفته است.

دومین گفتار، نقدی است بر اسلام شناسی مشهد که مربوط به سیره پیامبر (ص) بوده و مشتمل بر چهل مورد نقد، نسبت به نکات تاریخی کتاب مزبور است. این مقاله به تناسب بحث در باره دکتر در اینجا آمده نه بحث نزاع و سنت و تجدد.

سومین گفتار تحت عنوان سلفیه و نوگرایی در باره نقشی است که نوگرایان مذهبی مصر در گشودن راه برای نوآوری‌های افراد غیر مذهبی فراهم کردند.

چهارمین گفتار ضرورت بهره‌گیری از تجارب اصلاح دین در غرب است که توجه به سهم تجارب اروپا را در نوگرایی دینی و تأثیر آن در کشورهای

اسلامی گوشزد کرده است.

پنجمین گفتار در باره تساهل و تسامح در دین است. این مقال به بحث از نگرشی می‌پردازد که تساهل دینی را ترویج کرده و از نقش شعائر دینی می‌کاهد. این تجربه‌ای است از گوشه‌ای از اصلاح دین در اروپا که در کشور ما نیز تأثیر داشته است.

ششمین و هفتمین گفتار در باره سید احمد خان هندی، از نوگرایان دینی هندی است که اثری شگرف در تجدد طلبی دینی در آن کشور داشته است. این دو گفتار از دو محقق هندی ترجمه شده است.

شایان ذکر است که چند مقاله از این کتاب از جمله «تساهل و تسامح در

دین» و «مناسبات فکری استاد مطهری و دکتر شریعتی» در مجله نور علم چاپ شده که متأسفانه در کتاب اشاره‌ای به آن نشده است.

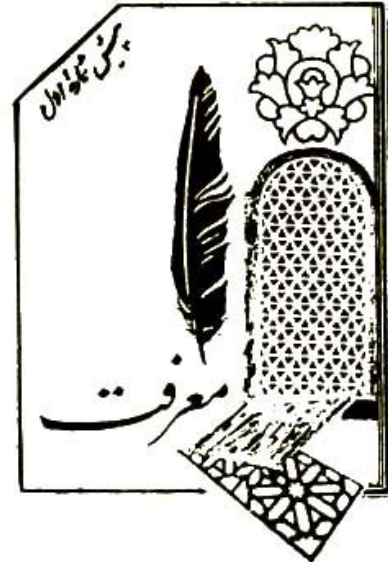
۲۳ - نقش عوامل بیولوژیک در فرسایش کاغذ، دکتر فوستاگالو، ترجمه عباسعلی عابدی استاد، مشهد، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ۱۰۲ ص.

۲۴ - فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۳ و ۴، صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی خسروشاهی زندگانی امام به روایت امام و برادر امام، حزب ملل اسلامی، شرح حال علمای معاصر بخشی از مطالب این فصلنامه است.

زمینه فعالیت مجله: علمی (اسلامی)، اجتماعی، سیاسی

چاپ: مؤسسه چاپ الهادی قم

ترتیب انتشار: دو ماه یک بار



دو نشریه به تازگی به جمع مجلات علمی - فرهنگی حوزه علمیه قم پیوسته‌اند:

۲ - «نشریه تخصصی کلام» وابسته به مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه‌السلام - که زیر نظر آیت الله جعفر سبحانی اداره می‌شود - است که شماره اول آن منتشر شده است و عناوین بعضی مقالات آن اینهاست: علم کلام جدید یا مسائل جدید در علم کلام / آیت الله جعفر سبحانی؛ روشهای بحث کلامی در میان مسلمانان / عباسعلی براتی؛ آراء کلامی طبرسی در مجمع البیان / جمعی از طلاب رشته تخصصی علم کلام.

۱ - مجله «معرفت» که «نشریه‌ای است علمی - تخصصی در زمینه معارف اسلامی و علوم انسانی» و بنیاد فرهنگی باقر العلوم - که زیر نظر آیت الله محمد تقی مصباح اداره می‌شود - آن را منتشر می‌کند. تا حال دو پیش شماره از این مجله چاپ شده که بعضی مقالات آن چنین است: روشهای اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن / محمد باقر سعیدی؛ مالیات / سید کاظم رجائی؛ بحث حول التشکیک / محسن غروبان.

موفقیت این عزیزان را در ادامه انتشار این مجلات از خداوند متعال خواستاریم.

قال النبي

ان مثل العلماء في الارض
كمثل النجوم في السماء

